

این مسئله را نیز نوشته نگذاریم که این چیز است
با مطبوعات هم دشمنی شدید دارند. میترسند مطبوعات
و هوا را بهوش بیاورند خصوص با اداره روزنامه
مقدس. وگرنه چه جهت دارد لواشری بسته حسابی
روزنامه طهران را دو هفته در اسفهان توقیف بدهد.
واژوکیل اسفهان، طالب اجرت پست جرنل اسفهان
را بخاید. هرقلی این مسئله را میداند که بسته پستی
خارج را مأمور دولت باید بموجب میساده پستی
در سرحد گرفته بعمل خود برساند. حق مطالبه
وجه ندارد. ولی این تربیت شده که ماهیانه هفتصد تومان
از دولت میگیرد از فهم این مسئله عاجز است. خداوند
وحم کند و با قدری شعور کرامت فرماید. تا دوست و
دشمن را بشناسیم.

بهر حال سمدالدوله را دماغ سوخت و از خیالات
باز ماند و اوسکان دولت و ایمان حضرت بهر ار
حرکت موک همیونی و حضرت صدارت عظمی
در عرض تقویت اسباب اختلال را فراهم نمودند.
قطب این مسئله در کشف حقیقت امر کافی است که
نجار بر حاجی ملک در خصوص شرکت عمومی مدعی
شدند. و از وزارت تجارت احقاق حق خواستند.
یکی از رجال امره اول مملکت در مجلس گفت این مسئله
ربطی بوزارت تجارت ندارد. این عمل شرکت است نه
تجارت !! در این صورت چگونه شخص میتواند بمفاسد
خود تامل شود و با مشتی جاهل هر روز طرف گردد
یکی از وطن پرستان از سمدالدوله سؤال کرد
این قانون نامه را چرا با بحر نرسانیدید و در انشاء
رها گردید. با اینکه منافع وفولند آن از حد احصاء
خارج بود. و امر تجارت رونق و رواج میکرد. گمان
آنکه ملک با شما همراهی نکردند و طریق تعاضد و
تعاون را معمول نداشتند؟ در جواب گفت نه. علم الله
که هیچ قومی و امتی در اطاعت و فرمانبرداری و
همراهی با دولت بمتایه مملکت نجیب ایران نیستند. از این رو
اینهمه تمذیبات و ستمها را بر خود هموار کرده بر ضد
دولت حرکتی از آنان احساس نمیشود. خصوص اگر
دوات در صدد اصلاح و خیر خواهی آنها باشد که
از جان و دل همراهی میکنند. و مکرر از آنها شنیده
ام که میکنند اگر آنچه از ما گرفته میشود نجیب

بدو ورود پذیرفته اند. اما در سابق مجلس محاکمه
تجارت آمده اگر حکم بر وفق مرادشان بود فبا. و
الا رجوع ببقارت خود مینمودند. و قانون در کار
نیبود که مانع از این فعل باشد باین واسطه قوذ آنها
بدرجه کمال رسیده بود.

دیگر آنکه از راه جهالت و نادانی اتباع دولت
را از رقبه تبعیت خارج مینمودند. و محکم اجانب
بر آنها جاری میکردند. یهود و ارمنه و مسکبر
و همه فرق خارج از اسلام را در جزه وزارت خارجه
محبوب میداشتند. و آنها را با مسلمانان امتیاز
و تفاوت مینهادند. و گمان میکردند هر چه با خارجه
هم مذهب است یا با مسلمانان در مذهب متفق نیست
در جزه خارجه محبوب است. و مفاسد اینکار از چند
و چون زیاد بود. و فی الحقیقه هم هیچ جیتی نداشت
که اتباع دولت را از تحت تبعیت خارج نمایند. سمدالدوله
این امر را نیز موقوف نمود و رسماً خبر داد که دین
و عقیده را در باب تبعیت و محاکمات مدخلی نیست. هر
معامله که هر دو طرف تاجر و تبعه داخله یا یکطرف
تاجر باشد باید در مجلس محکات تجارن مذاکره و
رسیدی شود. تحقیقات یومیه و وضع سلوک و رفتار
وزیر بهمة تجار نوید خوشبختی و سعادت میداد. چه
بیمرضی و بیعلمی با علم و قانون دان در این وجود
مجمع گشته. عمت بلند این مرد خبر میداد حکم عمماً
قریب تجارت رونق خواهد گرفت. و مستقبل امور
روشن و تورانی خواهد بود. لذا قاطبه تجار بطرفش
مایل و راغب و مطیع گشته واقفاً هیچ وزیری باین
درجه محبوب القلوب زبر دستان و اتباع خود واقع
نشده بود.

در مطاوی این احوال تمذیبات و اجحاقات اعضای
تجارت را عبور نمود دکاکین و کاروانسراها
را بسته از شغل و کار دست کشیده در زاویه مقدسه
عبدالمقام پناهنده شدند. و سندات گمرکی که در دست
تجار بود گواهی صریح بر صدق دعاوی آنان میداد.
تحقیقات مجلسی نیز که بعمل آمده بود و حضرت صدارت
عظمی بدانها مصدوق و مستحضر بودند مطلب را ثابت
میسود. شرح این ماجری را در سابق بطریق تفصیل
عرضه داشتیم تکراراً در این مقام لازم نیست.

دولت وارد شود - ما قوت یومیة خود را هم تقدیم
 مینمایم - سلوک بعضی از همکاران و همکاران مرا
 ملول و افسرده کرده - مانع از اجراء منویاتم
 گشته اند - نه علم دارند که خود مطلب را درک کنند -
 و نه گوش شنوا که بیفرضانه گوش داده حقایق را
 ملتفت شوند - و جز جلب منافع هیچ در طول مدت
 عمر فراموش کرده اند - آنها شخص مدارت عظمی مایل
 بترقی و اعتلاء شئون ملت و دولت است - و ناوقت که
 در مرکز تشریف داشتند مرا کار از پیش میرفت
 باز هم گله داشتم - و قدر آن وجود محترم را بواجب
 نمیدانستم - امروز که تشریف برده اند بکنه برخورد
 و قدر دانستم - ولی با این اوضاع مرا انجام مرام ممکن
 نیست - و تا کنون مکرر استعفاء خود را بمقام ملیح
 سدارت عرضه داشته ام - من هنوز در یک محاسن
 نمیتوانم حکم خود را اجراء کنم - پس چگونه تجار تراقی
 بدم و سکه دولت را اصلاح کنم و بانک تأسیس نمایم
 مکتوب از طهران

وقایع نگار مخصوص ما از طهران چنین مینویسد
 حمل ارزاق از نان و گوشت که در ماه گذشته
 موجب خوف و وحشت بعضی عوام ساده لوح
 گردیده بود بمحذات حضرت اقدس والا
 و ایسید در نهایت تنظیم و ترتیب و حکمال وفور و
 فراوانی است - قیمت نان را که خبازان اندکی افزوده
 بودند حسبالحکم و الا منسوخ و در همان میزان سابق
 سکه یک من شش عباسی باشد مقرر - و اسباب
 امیدواری قاطبه رعایا و دماغون قراء و محتضنین
 بوجود مبارک حضرت ولایت عهد گردید

امراض عمومی برأفت الهی وجود ندارد - و مردم
 عموماً آسوده و موفقه الحالد اگرچه برخی جهال نادان
 بر حسب وهم باطل متزلزل گشته چند تن از متلبسین
 بلباس طپلیت نیز بعضی منافع باطله خود انتقادات
 بیاصل دادند - ولی بمحذات ابد آری آشکار نیست -
 با اینکه تا کنون درجه حرارت از سنین سابقه کمتر نیست
 هیچ نوع مرضی که موجب بریضی بلند وجود ندارد
 تأسف

صدیق الهی که از کبک و جلال و وزراء دولت روز
 افزون بود و صالحی های قریب بچند سال با

کمال دوستی و راستی و صداقت خدمت بدولت و ملت
 کرده و اغلب اوقات مصدر مشاغل معظمه و مهیات
 خطیره بود - در چند سال قبل که از تولد من از مقدس
 حضرت تامن الائمه سلام الله علیه بطهران مراجعت نمود
 دست توفیق و سعادت گریبش را گرفته در جوار
 آستان ملک پاسبان حضرت ابوالاعلی سلوات الله علیه و
 علی اولاده الطاهرین مسکن گزیده در آنوادی قدس که
 مهبط انوار لاریب و مطاف قدسیان برده غیب است
 اعتزال اختیار نموده داخلن علایق از امور دنیا برافشاند -
 در این ایام تلگرافاً خبر فوت آن مرحوم در چهارم
 شهر ربیع الاول (۱۳۲۳) در حالیکه نود مراحل حیات
 را پیوده بود بطهران رسید - و موجب تألم دوستانش
 گردید - اگرچه در این سن کبر و پیری و حالت اعتزال
 توقع اشتغال بمهامیکه مورث نفع و شرف دولت و ملت
 گردد - از ایشان کسی نداشت - و فی الحقیقه دیگر سفشان
 اقتضای یاره تکلیفات نمیکرد - ولی چون در این مدت
 بدوستی و ار روی مال اندیشی خدمت کرده و چندان
 در مشاغل در صدد سود شخصی و منفعت خصوصی
 و جمع مال و منال نبود چنانکه در این همه وقت که
 مصدر کارهای بزرگ بود از برای احلاف و
 یازماندگان خود از مالیه دنیا جز یکباب خانه که از
 مهارت متوسط این شهر محسوب است چیزی نگذارد -
 لذا فوت آن مرحوم نزد مردمان خیر واقف بر موز
 و قدوشناس خیلی آرزو بخشید - خداوندش غریق رحمت
 فرماید و الائمه اطهارش محذور سازد

چون خبر رحلت آن مرحوم بطهران رسید مجلس
 قائم و ختم منعقد نموده - از طرف حضرت اقدس
 والا ولیمهد شاهزاده محمداقوله که از کبار
 شاهزادگان است برای اختتام مجلس عزاء مأمور
 گشته مجلس را مدتی ذات مقدس ملوکانه ختم نمود -
 بتذات اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی نسبت
 فرزند ارجمند آن مرحوم جناب منتخب السلطه -
 از مرض راه اظهار قنذات ملوکانه و مراسم شاهانه
 زیاده از حد اندازه فرموده جناب اشرف صدر
 اعظم نیز در مرض چند روزه معذور تلگرافاً
 تسلیت و اظهار مرحمت و تأسف از وقت والدشان
 فرمودند - و حسب الامر لقب صدیق الدوله را بدیعا

لکن ابن جوان را فضیلت است که بواسطه انصاف یا لطف در امور تجید و مستوجب تحسین است یعنی شوق به علم معارف و مطبوعات و فوق مطالعه اوراق و مجلات - چنانکه غالب در مجالس و محافل از جرائد و مندرجات آنها صحبت میکند - و از ترقیات آتیه سخن میراند - و از جمله شواهد صدق این کلام آنکه دوین اوقات بر حسب تحریر و کمال محترم ما از طهران معزیه مبالغه دوازده تومان از صرف مال خود باجزاء اداره سپرد - تا در حق دوازده نفر از طلاب علوم ساهکن مدرسه ناصریه طهران که طالب اشتراك روزنامه هستند هر يك يك تومان تخفیف داده شود - و خواهش نموده که اداره نیز از مال خود يك تومان دیگر تخفیف بدهد - تا ارباب علم را اشتراك آسان شود و از آنان ریاضه از دو تومان مطالبه نشود - اداره نیز چون این حسن نیت و معارف پروری و وطن پرستی را از معزیه مبالغه مشاهده کرده با کمال امتنان درخواست ایشان را قریب اجابت نموده - اگرچه این وجه جزئی و غیر قابل ذکر بود - لکن چون خبر میداد از نیکی ظنرت و ملت خواهی ایشان بدین واسطه ثبت افتاده تا دیگران نیز بدو اقتداء کرده هر کدام بر حسب وسع و طاقت خود در انتشار معارف و جرائد که یکی از وسائل بزرگ ترقی است - می نمایند

مکتوب خراسان

امروز که نور علم و تمدن آفاق عالم را روشن و منور داشته توجه خاص عادلانه شاهنشاه معارف پرور اسلامیان پناه خسرو با دین و داد پادشاهان مابرایان اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدافه ملکه و سلطانه و تأییدات حکیمانه وزیر روشن ضمیر ترقی خواه حضرت مستطاب معظم عین الدوله صدراعظم مدظله الوالا وسیله استفاضه از انوار علوم و معارف و موجبات ترقیات ابناء وطن عزیز با آزادی و انتشار نامه مقدسه که اولین واسطه کسب علم و معرفت و ترقی و تربیت دولت و ملت است برای ما ایرانیان میسر و مقدور گردیده - که اگر برای شکرانه این نعمت عظمی که باعث احیای قلوب مسلمانان است تمام اوقات شبانه روزی خود ما را صرف دعا گوئی این شاه و وزیر و عوام این نعمت نایب ادای حق شکر این موهبت را از عهد بر نخواستیم

مرحت و لقب سابق ایشان بنی منتخب السلطنه را فرزند کهنشان میرزا مسیح خان بانضمام پیشخدمتی خاصه همیونی موهبت نموده - و حقوق دیوانی آن مرحوم هم اگرچه در زمان حیاتش بر حسب استعفاء خود آن مرحوم بموجب دستخط مبارک - بازمانده گاش مرحت شده بود معرنا در این موقع محض استحضار خاطر دمتراخه مجدداً ابلاغ تاکرانی صادر شد که تمامی حقوق آن مرحوم بجناب صدیق الدوله حالیه متعلق است - الحقی اظهار این همه مراسم موجب دل بستگی نوکر و صداقت در خدمت و مورث مزید امیدواری قاطبه مستخدمین آستان ملوکانه است

جبل التین

خداوند مرحوم صدیق الدوله را خریق رحمت خویش فرماید که در بین جائران دوات بدرستی و صداقت و خدمت بوائصمت ممتاز و مشهور بود - و نجل محترم صدیق الدوله حالیه را در پناه خود حفظ نماید که از جمله جوانمندی تربیت شده در ستار وطن پرست است - و از قراریکه وقایع نگار مخصوص ما از حالات مشارالیه با دوازه اطلاع داده معلوم میشود از مردمان کاری کار آمد با استقامت است و در دو ساله گذشته که وزارت خالصجات و عشاره مقوض بدیشان بود می از عمل نیاسود و هم در عمل طریق خلاف و خیانت نه بیود

این جمله امری نیست - و در عداد فضائل محسوب نتوان داشت - که فلانی خیانت نکرده و بخلاف قدم نرود - چه این مراتب خود اول وظیفه و شرط خدمت گذاری است - و اگر جز آن کنند مقصر و گناهکار و مردود دو جهان و خارج از طریقه انسانیت خواهند بود - و هر يك نفر که محتاج بمستخدم باشد اگرچه از طبقات پست نیز بوده - بالبداهه نوکر امین درستکار انتخاب میکند - و از آنکس که دیناری خیانت مشاهده کرده قنوت مینماید - مکلف در مشاغل و مهام ملکی که حفاظت و وقایه يك ملت بزرگ بدان موقوف است و در شریعت ملکداری حرام است انتخاب کسیکه صداقت و اطاعتش را نیاز نموده و امتحان نکرده باشند - که تقویس امر بدست چنین کس مورث پشیمانی و بریشانی میشود - و طابق و خیم او را متعاقب میگردد -

آمد. مگر در ترویج و انتشار علوم نامه و درج مقالات مفیده که موجب علم و بصیرت و تنبیه و مشیاری ملت باشد - برای درج در صفحات شریفه نامه مقدس که امروز حبل‌المتین مسلمین است تقدیم خدمت کزیم - یعنی مطالب عالی از اثر نگارشات علماء امت و دانشمندان ملت که هادیان سبیل نجاتند برای انتفاع مطالعه‌کنندگان محترم نبیه و ارساں داریم. و یقین است که مدیر روشن ضمیر روزنامه ملی که خدایش برای تأیید اسلام مؤید فرموده و غرضش از تأسیس این اساس مقدس فقط خدمت اسلام و ترقی مسلمین است در درج اینگونه مطالب عالی که حاوی و جامع فوائد معانیبه و مآویه باشد خود داری و مذاقه نخواهند فرموده از آنجمله است کتاب مستطاب (ماء‌المعین) در شرح اربعین از تأییدات جناب مسعاب شریف‌ناب عالم ربانی حاجی میرزا محمد رسای طهرانی و فقه‌الله تعالی که در این چند سال توقف اوس اقدس و مجاورت مشهد مقدس رضوی ارواحنا فداه تألیف فرموده که در حقیقت گنجی است از جواهر آبدار علم و حکمت مشحون که مطالعه‌کنندگان را از رموز حقایق دین مبین و اسرار و حکم فرمایشات ائمه طاهیرین صلوات‌الله علیهم اجمعین در امور دنیا و دین بهره کامل تواند نمود. ستودن این کتاب هماره ستایش آفتاب است. همان به که بعضی از مطالب این کتاب را بعنوان نمونه متدرجاً برای درج در صفحات نامه مقدس در ذیل عنوان (ماء‌المعین) تقدیم نموده طالبان ترقی علم و تمدن را بطبع این کتاب مستطاب اشارت دهیم که المشاء‌الله عنتریب در دارالخلافت طهران طبع خواهد شد

(ماء‌المعین)

فی نوح البلاغه عن امیر المؤمنین علیه السلام (السلطان وزه‌الله فی ارضه) یعنی سلاطین باز دارندگان خدایند در زمین و زعه جمع مکر و ارضه است یعنی طمع و واقع در توجیه مطابقت نکردن مبتدا و خبر از حیث افراد و جمع دو وجه گفته اند. اول تقدیر مضاف با بنظر بقی (ذو السامان) یعنی صاحبان سلطنت در این هنگام سلطان مقدر خواهد بود نه وصف - وجه دوم آنکه سلطان مقدر مطاع یک تن به زله الوفی است و هر منع و دلی و اس و نبی که از

نوابان و اعوان او حاصل شود بدو منسوب است. و قوت همه از تقویت او و حکومت آنها از شؤون سلطنت اوست. چنانچه حق سبحانه و تعالی ابراهیم را امت واحده فرموده (ان ابراهیم کان امة واحدة) از اولیات مسائل حکمت و مننمات آیات مطلق نبوت است که انسان در نقاء و شخص نوع محتاج باجماع و امت و تمدن است تا اشخاص بسیار در کار نباشند و امام معاون و یار نشوند تدبیر معاش از اکل و شرب و لباس و مسکن نخواهند کرد - در روایات است که اول آدمیان و پدر مردمان هزار کار کرد تا لئمه نان بدشان برود از اینجاست که حکما گفته اند تا هزار نفر متظاهر نشوند نان بپخته نشود. و چون حلالی غالباً متابعت شراب و ادیان و قواعد کلیه منقنه که انبیاء در هر زمان ب مردم رسانده اند و جمع کلمات و هوای آنها به تسلیم و قبول آنها فرموده اند در عبادات و عبادات و معاملات ندارند و غالباً هر یک بخواهش خود در طلب مرادات خویش مجبولند بفساد و اضرار و تعدی و ظلم یعنی نوع خود. اگر سلطان مقتدر اجرای توأمبیس الهیه خواهی نخواهی بر ایشان نکند لامحاله خود آنها اسباب فساد عالم و اختلال نظام می‌آدم خواهد شد و هیچکس صاحب خانه و عیال و ملک و مالی نخواهد بود (ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض لکن الله ذو فضل علی العالمین - ولو لا ردع الملوك لتغالت الناس و ما رجعت و طمع بعضهم فی بعض و استولى لاقوام علی النعماء و تمكن الاشرار من الاحیاء فیضطرون علی البشیر و التفرّد و فی ذلک خرب البلاد و فناء العیاد فان حسی لاسیایة مضطر الی التائف و التجمع فی اتمام همیشه و انتظام حال بنه) پس سلطان عادل هرگاه یافت شود فیضی است از انوار ربوبیه و سری است از اسرار الهیه یزاط بالمراد و یزاط بالفساد و یزاط بالعباد و قد اخص بجزایا اذناها سیاسة الرعايا و حراسة البرایا) بعضی از حکماء سلطان را در حسن تربیت رعیت و عموم فیض و منفعت باقتساب جهات اب تشبیه کرده و برخی بروح طاعت فرموده اند. اگر سلامت درخت نبوت با اطاعت باشد این دو تشبیه بلیغ است. و گرنه بهترین مناظر و مثلها این است که بگویند سلطان عادل در اجزای بدن انسان کبیر بمنزله حنجره صحیح و معتدل است در عالم صغیر که عنصر اربعه در

عبادت لبادت کل عابد وشکره باسان کل شاکر وحامد)
 و چون وجود سلطان عادل از اجل لم حق جل
 جلال است بر بندگان - باید شاکر شکر این عطیه کبری
 بجا آورند و آحاد رعیت در حضور و غیاب در اطاعت
 او بکوشند - در نجلی و توقیر و تنظیم او کوتاهی نمایند -
 در (عالی) شیخ صدوق از حضرت موسی ابن جعفر
 سلام الله علیها میفرماید (بامشراک الشیبه لانتلوا رقابکم بقرک
 طاعة سلطانکم فان کان عادلاً فستلوا الله ابقاه و ان کان
 جائراً فستلوا الله اسلحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم
 و ان السلطان العادل بمنزلة لواله الرحیم فاحبوه ما تحبون
 لانفسکم و اگر موله ما ترهون لانفسکم)

ای گروه شیبه خود را ذایل مسازید و بر رطه
 خواری میندازید بسبب نافرمانی سلطان خود پس
 اگر عادل است از خدای تعالی درخواست کنید که او را
 پاینده دارد و اگر ظالم است از درگاه خدا مسئلت نماید
 که او را بصلاح آورد که صلاح حال شما در صلاح سلطان
 شماست و بمنزله پدر مهربان است - پس به شنید
 از برای او آنچه از برای خود می بینید و کراهت
 دارید از برای او آنچه از برای خود کراهت دارید
 مفاد حدیث شریف این است که دعای بر سلطان
 صالحاً کان او غیر صالح بر رعیت ثابت است بلکه اگر
 کافر هم باشد باید حرمت داشت چنانچه بایرامیم
 علیه السلام میفرماید زمانی که بر پادشاه قبلی در راه
 رفتن قدم جست یعنی خود سلطان از باب مهابت
 حضرت حلت ماب آجناب را مقدم داشت - پس خدا
 وحی فرمود بایرامیم صکه بایست پیش روی پادشاه
 جاری که تسلط یافته راه سرو - او را مقدم دار و از
 عقب او برو و تنظیم او بکن که مسطاست و تا چهر
 است از پادشاهی در زمین نیکو کار باشد - یا بد کار پس
 خلت ماب ایستاد و پادشاه فرمود پیش برو که خدای
 من در این ساعت بمن وحی فرمود که ترا تنظیم کنم
 و مقدم دارم و از عقب تو راه بروم برای اجل
 تو - پادشاه گفت خدای تو بتو چنین وحی کرد ایرامیم
 گفت بی سلطان گفت شهادت میدهم که خدای تو
 صاحب وفق و مدارا و بردباری و کرمست و مرا
 راغب گردانیدی در دین خود

از این دو حدیث باید دانست که سلطان اگر غیر صالح

با اینکه در کیفیات متضاده از حرارت و برودت و
 وطوبت و بیوست با یکدیگر مخالف و تنازع است
 صلح میدهد - و مرکبات را بحالت و کیفیت روحانی
 زطنی معتدله نگاه میدارد - پس چنانچه موالید ناته را
 بیضاج صورت ترکیب و تألیف صورت نگردد و تضاد
 و مخالف و معاندت اشخاص عالم را هم بی وجود
 سلطان مقتدر کیفیت ایتلاف و اختلاط که طایفه نظم
 جهان است حاصل نشود - و تصور این مطلب در تدبیر
 منزل روشن است که محدودی قلیل اگر در چنی
 مجتمع باشند مثلاً در خانه اگر چهار نفر باهم متمکن
 شوند تا یک نفر از آنها مطاع و حاکم نشود و تبه
 اسباب معاش و تدبیر امور و ترغیب و ترهیب در
 تکمیل امور و تربیت سائرین نکند امر یک خانه منظم
 نشود تا چه رسد بقریه یا شهر یا مملکت

اینکه میگویند بعضی از بلاد و ممالک بی سلطان
 منظم است هرگز باور نداریم که هیچ جمعیت و کثرت
 بیجهت و وحدتی اسباب نظام مملکتی باشد منتهای این است که
 تغییر اسم داده آن یک نفر را رئیس جمهور نام نهند و
 قول و حکم او را حکم میکنند (ولا مشاحه فی الاصطلاح)
 هرگز کسی نگفته است صکه سلطانی یا استبداد وای
 بی تدبیر و مشورت عقلاء رعیت کار کند - و حق
 جلد و علا بشخص اول عالم امکان و اکل افراد انسان
 بی آخر الزمان تماماً لیاده فرموده (و مشاورهم فی الامر)
 و نیز فرموده (و امرهم شوری بینهم) لابد اگر اهل
 رأی و شوری همه عقلا و حکما باشند اتفاق رأی بی حکم
 کامل اتفاق است و چنانچه بعد از منتهای همه یک رأی
 شوند باز مطلب ثابت است که رجوع کثرت آراء بربک
 رأی و جهة وحدت نباشد امری بسامان نمیرسد

پس سلطان عادل رؤف رافی عباد خدا و حلی
 بلاد اوست (والاشیاء یعرف فضلها بثمراتها و ثمرات الملك
 والسلطنة حراسة البلاد و سلامة العباد و حفظ الاموال و
 اقامة المعاش و نشر العلم و اظهار الدین و فی ذلك قمع الظلم
 وردع البغاة فقامن الطريق و تقبل الناس علی الاشتغال بالعلم
 والعمل و المعاش فای منقبة بعد الذبوة و الولاية اتفق من الملك
 و افضل وای عزیه ارفع و اکل و لولاء لما قدر طامع
 علی اداء طاعته و لا زارع علی القيام بزراعتة و لا ذو بضاعة
 او صناعة علی استرباح بضاعته او صناعته فان الملك قد

یا کافر هم باشد محترم باید شمرد و آحاد رعیت از کان سلطنت و غیر هم از اکابر و اصاغر مملکت در مقام ولتخواهی و نصیحت صلاح او را از جانها باید مسئلت کنند. و اگر انحرافی در اقوال و افعال او بیابند بعرض حضورش برسانند و بقول لین و طریق موعظه حسنه بطریق مستقیم هدایتش کنند. ای عقلا تأمل کنید در کلمات اهل بیت عصمت تابی تامل تصدیق کنید نبوت حضرت ختمی مرتبت را که از برای همارت مملکت و انتظام امر معیشت سرمایه بهتر از صحبت سلطان باریت و پیرایه بیشتر از محبت و یحکمدلی رعیت با شخص شریف سلطنت نیست. ولی مشروط است بجمع کلمه همه بر حفظ و ترتیب ناموس ملت و دولت و منوط است بر اینکه آحاد و افراد خلق از اغراض شخصیة خود بگذرند و خود را در خدمت دولت و ملت شخص واحد بدانند. تا همه بمنزله اعضا و اجزای یک شخص باشند در اینصورت هیچ فائلی با اعضای خود که مایه حیوة و زندگانی اوست عداوت نمیکند. سلطان بمقام سراسر و بقیة مردم بمنزله اعضای دیگر امروز آبادی تمام معموره عالم از جهت همین اتحاد و وحدت است و آحاد رعیت با شخص سلطنت در حفظ مصلحت دولت یکسانند و هر که را در این باب رأی با صواب باشد اگرچه از پست ترین رعیت است از اهل مشورت است و از روی انصاف می نگرند اگر مصاب است بر همه آراء سبقت دارد. اگرچه مخالف اغراض شخصیة لوکان دولت بلکه شخص شریف سلطنت است حق گوئی او موجب عداوت نیست بلکه مستحق منصب و یمان و خلعت است و این کیمیا که موجب عمارت عالم است درین که در شهر ما اکبر اعظم است (سد ملک دل بطرف نظر میتوان گرفت) (خوبان در این معامله قصیر میبصکتند) (باقی دارد)

تکرافات

(۲۱ جولائی - ۱۸ جمادی الاول)

§ (مستردیوت) وزیر مختار دولت روس که از طرف دولت معارالها نایلند صلح است وارد پاریس گردید (۲۲ جولائی - ۱۹ جمادی الاول)
§ (مستر بلفور) صدر اعظم دولت انگلیس بحضور

اعلیحضرت ادورد هنرم پادشاه انگلستان نائل شده عرض نمود که بر او و همرایان باوی ایشانها کارشنگ و سخت شده که مجبور باستفا باشند

§ بعضی را عقیده این است که (مستر بلفور) در خصوص انقلابی که یوم پنجشنبه در باره (لارڈ کرزن) در پارلمان شده المقاد مجلسی خاص نموده غلبه آراء بر این قرار گرفته که موسم حالیه را بدین وضع موجوده بگذرانند و در خزان آتی تغییرات لازمه در پارلمان داده شود

§ از اخبارات رسمی اسلامبول چنان مستفاه میشود که پس از فراغت اعلیحضرت سلطان از نماز جمعه در جنبیکه از مسجد بیرون می آمدند نارنجکی در ضمن مسجد افتاده بعضی از مستحفظین سلطان را مقتول و مجروح نموده. ولی بحمدالله هیچگونه صدمه بوجود مبارک اعلیحضرت سلطان وارد نیامده و بهمان شکوه و دستگامیکه همواره حرکت میفرمودند در عمارت شاهی تشریف بردند گویا هیچ واقعه واقع نشده افواه است که ازین قضیه جهل نظر مملک شده اند

§ بموجب خبر ثانوی که از اسلامبول رسیده از قضیه انداختن نارنجک ۲۴ مقتول و ۵۷ مجروح شده و بجای و پنج اسب نیز جراحت یافته است

§ وزیر مختار صلح از طرف روس (مستردیوت) با (مسیو روویر) وزیر خارجه و (مسیو لوبه) رئیس جمهوری فرانس یک ساعت کا.ا.ا. تجلیه نموده محبت داشته اند

(۲۳ جولائی - ۲۰ جمادی الاول)

§ افواه است که بقای (مستر بلفور) بمسئله صدر اعظمی انگلستان بیشتر بواسطه آن است که در انجام امور صلح طرف مختبرات رسمی واپون ایشان واقع شده و مجبوراً تا انجام این امر ایشان باید بمسئله خود بر قرار ماند

§ اعلیحضرت امپراطور روس امروزه علی الصباح از (پترموف) که محفلت خاصه سلطنتی است حرصکت فرموده و بر جهنژ (استندرد) سوار و بقصد ملاقات اعلیحضرت قیصر آلمان رهسپار گردیدند و بد ساحل (فینلند) که در (بورگو) واقع است توقف و امپراطور آلمان نیز بر جہاز (هوخنزولرن)

را خواهش استغراض روس از آلمان تصور مینمایند و این دعائیت که با اجابت مقرون نتواند شد

§ در (نجفی نوگورد) بلوی شده جی از فرومایگان بر خلاف دولت برخاسته - لطف این است که بدین بهانه اظهار محاسمت با جمیع متمولین نموده بغارت آنان کر بسته درین گیر و دار تلفات نفوس بسیار روی داده است

(۲۵ جولائی - ۲۲ جمادی الاول)

§ جراید از قوت قلب وعدم استغفای (مستزلفور) تمجید نموده میگویند عملی بسزا نموده که آراه عمومی را بر حیالات مکتونه دولت ترجیح نداده است

§ (مستر رومن) که بزرگ اعضای شوری در فرقه (آرش) میباشد اظهار داشته که اگر اعضای پارلمان از آرش و ابرل اتحاق نمایند دمار از روزگار دولت میتوانند آورد و در جمیع مواد میتوانند مخالفت نمود

§ اعلیحضرت امپراطور روس در عمارت سلطنتی (بزموف) عودت نمودند

§ روزنامه (طمس) می نویسد که وزیر هند را شایسته نبود که (لارڈ کرزن) فرمانفرمای جلیل القدر هند را انگشت نهای ملت قرار دهد - روزنامه طمس را عقیده این است که ازین امور باید کنساره کسی عمود هند کمتر در او سخن گفته شود بهتر خواهد بود

§ (سرهنری فرلی) بمخبر (رونی) اطلاع داده که بعد از خواندن رپورت (لارڈ کرزن) الفاظ زشتی را که حاوی بود تبدیل داده الفاظ خلاف ضابطه بجای او گذارده شده است

§ آخرین فیصله وزیر هند را در خصوص این مسئله منظر اند جنان گمان میرود این معامله را زیاده بر این طوالت نخواهند داد تا وقتی که رأی و خیال وزیر هند کاملاً ظاهر نگردد حکومت (لارڈ کرزن) معلق تصور می شود

§ ملاقات دو امپراطور اعظم روس و آلمان در حلقه سیاسیون اروپا ولوله انداخته - جی را عقیده این است که این ملاقات فقط برای مشوره در امور صلح است - برخی گمان میکنند مقصود ازین تلاقی انعقاد آلمان و روس و فرانس در مجبور نمودن دولت ژاپون صلح میباشد

سوار و بد آنجا خواهند آمد و شب را در جبهه سوار قیصر آلمان تناول طعام خواهند فرمود

§ (استمد) می نویسد که چون مبادت لارڈ کرزن فرمانفرمای هندومتان و وزیر هند اتحاق رأی نیست لارڈ کرزن را لازم است ازین عهده استعفا گوید

(۲۴ جولائی - ۲۱ جمادی الاول)

§ اخبارات انگلستان از شکست ارکان سلطنت در پارلمان آراء مختلفه ظاهر می نمایند - برخی از اخبارات ملی را عقیده این است که امور خارج را باید بقرار حاله گذارد - و هیچگونه تغییر و تبدیل نداد - چه تغییر و تبدیل در امور خارج مجبوراً وزارت را از استعفا باز میدارد

§ صدر اعظم دولت انگلیس (مستزلفور) در پارلمان علناً از استغفای ارکان سلطنت استنکاف نموده و جد نظیر نیز پیش کرده اظهار داشت که ارکان دولت برای این شکست های خفیف استعفا نمیتوانند داد

§ در معیت اعلیحضرت امپراطور روس درین سفر فقط (گرند دیوک میچل) برادر کهنشان و یکی از وررای دربار میباشد - وزارت خارجه معیت ایشان را ندارد - افواه است که محض جانب داری فرانس امپراطور روس و در خارج را همراه نیاورد - امروز امپراطور آلمان بر جهاز امپراطور روس به باز دید آمده - پس امپراطور روس بقر سلطنت معاودت خواهند نمود

§ (مستر دیون) وزیر مختار صلح از طرف روس دو باریس اظهار داشته که ایدا او را از ملاقات این دو امپراطور خبری بوده

§ در ادارات رسمیه اروپا جناس تصور می شود که ملاقات این دو امپراطور بزرگ اثرات خود را در معاملات صلح کائناً من کان خواهد انداخت

§ اخبارات روسیه بطریق موثق می نویسند که تلاق این دو امپراطور اعظم به خواهش قیصر آلمان واقع بوده (میخواهند توهمین دولت خود را درین مسافرت مرتفع دارند) اخبارات فرانسه با منتهای وثوق می نویسند که اعلیحضرت امپراطور روس شخصاً حواستگار ملاقات با قیصر آلمان گردیدند - علت این ملاقات هنوز معلوم نیست - جرائد فرانک هر یک بزم خود عنوان می نویسند - اخبارات فرانسه بیشتر علت ملاقات

§ (بارن کومورا) وزیر مختار صلح ژاپون وارد شهر نیویارک) گردیده. اهالی از ایشان استقبال شایانی نموده ژاپونیان مقیم امریکا با سرور تمام و عزیزگان ایشان را پذیرائی کردند

(۲۶ جولائی - ۲۳ جمادی الاول)

§ (مسیوساتو) که در هیئت (بارن کومورا) میباشد در نیویارک اظهار داشته که او را یقین کامل است که مسئله صلح بطریق خاطر خواه انجام خواهد پذیرفت دولت ژاپون هدایت خواهد شد که در برخی از شرایط اعتدال را از دست ندهد. و خساره زیاد نیز طلب نخواهد شد. درین جنگ مصارف ژاپون روزانه یک میلیون (دالر) است. و ضمانت ادای خساره از شروط اولیه صلح است. مسئله که ابتدا در مجلس صلح بحث خواهد شد همانا التواهی جنگ در اقصای شرق است

§ (مستردبوت) بجانب (نیویارک) رهسپار گردید.

§ پس از ملاقات (مستراکامیرا) و (بارن کومورا) با رئیس جمهوری امریکا (مستروزیوت) ملاقات نموده در خصوص صلح گفتگو کرده اند

§ افواه است که امپراطور آلمان یکی از شاهزادگان (هوئنزولند) را بیادشاهی (ناروه) نامزد فرموده اند

§ دیروز اعلیضرت (میکادو) وزیر بحری و دختر (مستروزیوت) رئیس جمهوری امریکا را با حضور داده مهمانی مفصلی از آنان فرمودند

(۲۸ جولائی - ۲۵ جمادی الاول)

§ در تلگرافی که از (مستردبوت) اشاعت یافته بیان شده است. که من ابداً اتفاق تازه را در اروپا ملاحظه نمیکنم واقع شده باشد. که با طناً یا ظاهراً امری بر مسئله صلح پیشد (منصود ازین تلگرافها) تردید نگارش جریاد فرنگ است در خصوص ملاقات امپراطورین روس و آلمان که برای صلح بودهاست

§ وزیر مختار صلح ژاپون (بارن کومورا) و سفیر ژاپون (مستراکامیرا) درخلیج (آسو) بدعوت عصراة رئیس جمهوری امریکا (مستروزیوت) شرکت نمودند

§ رسماً اشاعت یافته که وزیر مختاران صلح پس از شرکت به دعوت عصراة رئیس جمهوری آازونی پنجم آگست هر یک بر (کروزات) مخصوص سوار شده بطرف (پورتسمت) رهسپار و بتاریخ هفتم در آنجا خواهند رسید

§ برخی از شرایط صلح ژاپون در (واشنگتن) اشاعت شده من جمله خساره جنگ است که دو بیست میلیون لیرا خواسته [ولادی وستک] هم آزاد باید باشد درمقابل در بندر آرتور ژاپون قلاع تازه نخواهد ساخت

§ (بارن کومورا) وزیر مختار صلح ژاپون وارد شهر نیویارک) گردیده. اهالی از ایشان استقبال شایانی نموده ژاپونیان مقیم امریکا با سرور تمام و عزیزگان ایشان را پذیرائی کردند

(۲۶ جولائی - ۲۳ جمادی الاول)

§ (مسیوساتو) که در هیئت (بارن کومورا) میباشد در نیویارک اظهار داشته که او را یقین کامل است که مسئله صلح بطریق خاطر خواه انجام خواهد پذیرفت دولت ژاپون هدایت خواهد شد که در برخی از شرایط اعتدال را از دست ندهد. و خساره زیاد نیز طلب نخواهد شد. درین جنگ مصارف ژاپون روزانه یک میلیون (دالر) است. و ضمانت ادای خساره از شروط اولیه صلح است. مسئله که ابتدا در مجلس صلح بحث خواهد شد همانا التواهی جنگ در اقصای شرق است

§ (مستردبوت) بجانب (نیویارک) رهسپار گردید.

§ پس از ملاقات (مستراکامیرا) و (بارن کومورا) با رئیس جمهوری امریکا (مستروزیوت) ملاقات نموده در خصوص صلح گفتگو کرده اند

§ رئیس جمهوری دوات آازونی (مستروزیوت) غیر رسماً با (بارن کومورا) ملاقی خواهند شد

(۲۷ جولائی - ۲۴ جمادی الاول)

§ غیر (روتر) از (پترسبرگ) خبر میدهد که (مستردبوت) وزیر مختار صلح از طرف روس در بیانات خود اظهار داشته است که یکی از بناهای محکم جنگ اقصای شرق تعیین فرمان فرمای مد صوبجات شرق الشرق بوده. که ژاپون و چین و انگلیس و امریکا ازین معنی ناراض بودند و این امر منتج بر آن شد که فرطفرمای اقصای شرق که خود توانست نگاهداری آن عهد را به نماید. نه دولت روس را در آن سر زمین هیچگونه فائذی مترتب بود خاصه در دریای باسفک که ابداً منفعتی بحال روس نداشت

§ از (روساکا) خبر رسیده که چند هزار ژاپونیان بر لشکریان روس که در قریب (نومن) در سخالین است حمله شدید مینمایند

§ در بعضی از حصص محکمات روس خطی روی داده. فقط در صوبجات (پولند) و (اورل) و

ژاپون که بجانب شمال جزیره (سخالین) رفته چنین رپورت میدهد چنانچه تدارک شده بود امیرالبحر (دبوا) حرکت حاکمه مقام مناسی را یافته بطرف (الکسندرووسکی) آغاز بشلیک کرد - کشتیهای قایقها با فرود آوردن قشون مشغول شد چون دشمنان این گونه جرئت و جلاوت را دیدند (تومینا) و (الکروا) را آتش زده فرار نمودند - فرصت اینکه شهر (الکسندرووسکی) را آتش بزسد نیافته فوراً علم ژاپون بر برج و باروی عمارات حکومتی بلند گردید - بمبهاژات ژاپونی ابداً صدمه وارد نیامد و قشون و عمارات بمبهاژات ما همه در کمال صحت و قوت اند

﴿ ایضاً ﴾

﴿ رپورتیکه امروز صبح از سرداران (سخالین) رسیده ازین قرار است ٢٤ یکساعت از ظهر گذشته دشمنان را از اطراف (الکروا) پراکنده نمودیم - یک توپخانه که دارای هشت هراده توپ بود با فوجی از قشون دو طلب روس با منتهای بی نظمی بجانب (لیتیگو) فرار نمودند قبل ازین جنگ دسته از قشون ما در بمبهاژات موشک شکن بطرف (الکسندر ووسکی) رفته ملاحظه کردند که روسیان قصد حریق شهر و فرار را دارند با اینکه دشمنان چند نوبت بر ما غلبه حاصل کردند قشون ما متضی الامرام شده صحت آن مقام را از قبضه آنها بیرون آرند و نیز مقام (موکان) را قشون متصرف شدند بساعت سه عصر - و (الکسندرووسکی) بساعت و هفت پاژده دقیقه کاملاً قبضه قشون ژاپون در آمد - روسیان از طرف شرق و تبه های شمال شرقی جنگ میشوند صبح ٢٥ تمام حملات آنان رد شده منتشر گردیدند و تا (نو ویشاکورسکی) آنان را تعاقب کردیم همان روز مقام (دون) نیز بدست ما اقتساد این مقام و شهر (الکسندرووسکی) را بدون آنکه روسیان بتوانند آتش زنند متصرف شدیم - درین جنگ دو بیست نفر لشکریان روس اسیر ما گردیدند

﴿ تصحیح ﴾

هفته گذشته رحلت امیر مکه معظمه شریف عون الرفیق پاشا سهوا بنام شریف عبدالله برادر کهنتر ایشان نوشته شده که در اسلامبول رونق افروز و حسب الاستحقاق از جانب سنی الجوانب سلطان با اطارت مکه مأمور خواهند گردید خداوند شریف عبدالله امیر حلبه مکه معظمه را سلامت دارد و توفیق این خدمت جلیل را زیاده بایشان مرحه فرماید

﴿ آخرین دسته قشون روسیه در جزیره سخالین تک تک بجانب جنوب شرق [الکسندرووسکی] رفته اطاعت قبول مینمایند - حالا میتوان گفت که دولت ژاپون تمام جزیره سخالین را متصرف شده در [توکیو] از فتح این جزیره وسیع خلی اظهار مسرت مینمایند

﴿ [کانوکا] امیرالبحر ژاپون در سخالین رپورت میدهد که چهار توپ روس در [الکسندرووسکی] بر بمبهاژات ما سخت شلیک می نمود - توپ خانه ژاپون بیک شلیک آنها را ساکت ساخته قورخانه شان را آتش زده شهر را مشتمل ساخت

﴿ پیشکار و معاون وزیر مختار صلح از طرف ژاپون بیان نموده که تا کنون درباره صلح هیچگونه مباحثه رسمی پیش نیامده و رئیس جمهوری دولت آرزوی هم خواست التوائی جنگ را تا کنون نه نموده است

﴿ ازدیاد قوای بحری انگلیس در دریای بالتیک اهالی آلمان را بصدا آورده اخبارات بیک ترانه صداها را بلند نموده که هر دولت در سواحل بالتیک هرگونه مقدرت و تصرفی داشته بمان قرار باید باقی ماند - حقوق روس و دنمارک و سویدن لازم به بیان و تشریح نیست - ولی در هر صورت امروزه آلمان را باید مالک آن دریا تسلیم نمود

﴿ بلوی و اغتشاشات روسیه عملجسات و زارعین روس را بخاک سیاه نشاند غالب آنها از راه اجبار ترک خلمان گفته در ثابت بریشای بصری برند

(٢٩ جولائی - ٢٦ جادی الاول)

﴿ دسته بمبهاژات جنگی ژاپون راه عبور و مرور [ولادیوستک] را بسته از جانب دریا محصره شده است

﴿ در نیویارک ضمن مذاکرات [مستر ساتو] اظهار داشته که دولت ژاپون مستعد است در التوائی جنگ اقصای شرق مشروط بر اینکه اعتماد نامه وزیر مختاران صلح رد و بدل شود

﴿ مجدداً در روسیه با اخبارات بنای سختی شده اخبار [نوسکی] که از جراید نامی روسیه است دو ماهه از طبش معطل داشته اند

﴿ اخبارات رسمی جنگ سخالین ﴾

بتاریخ ٢٨ جولائی دولت ژاپون بجزول قوسل خود متیم عیسی چنین اطلاع داده

(مارشل اویاط) سه ساله کل قشون ژاپون در منچوریا خبر میدهد که قشون ما که در (سخالین) بودند بتاریخ صبح ٢٤ ساعت نه بطرف (الکروا) بدون هیچ مایی پیشرفت

امیرالبحر (کانوکا) حکمران دسته بمبهاژات

کتاب کلمات چهار کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بناه کند من سال ما لا یستوی ثوبی بالجزوان من دانی اشد منه من الحارث من کل فی العیوبیا من ۱۰۰۰
 لتعاجلت من ذکب الالهوال اکتسب الاموال کسی که خویش را بجاری هوانک تازد با کتاب اموال پردازد من
 اهل الفضائل بدلا لاموال قبل السؤال من کتم الاطباء مرضه فقد خان بدنه کسی که در خویش را طیب
 پوشد مداک جان و ن بکوشد من عود نفسه الیراع صانده بدنه من اسدی معروفه الی غیره امیرالمؤمنین
 من و فیه یفرق الدنیا فقد انعمت من اخذ نفسه صان قدرة من اهل نفسه اضاع امره من اظهر
 فخره اذل قدره کسی که قدر خویش را کشف کند من اخبر اعقل من حسن ظنه اهل من ساء
 ظنه فامتل من ملکه هواه خل من ملکه الطمع ذل من فضل خدیم من توفی سلیم من تکلم بنفسه قل
 من اکثر مل من تقویدم من سال علم من مال استطال من عقل استقال من اکثر حجر من ملک استناثر
 من انقر شد علم من استسلم سلیم من جلم احسن السؤال من اخلص بلغ الامال من سافر شیم من ابرم سیم من
 عقل جومل من جومل اهل من یج کبر من اعبر حذر من انصف انصف من احسن السال انصوف کسی
 که در سوال نیکو گفتار باشد از رسول ال بر خور در باشد من یطیع الله یفر من غلب هواه یبر من فتح شیخ من فتح
 من انفق من انفق لصلح من هاب غاب من هضر غاب من عاش مات من مات مات من احبک فان
 من ابغضک افراک من عقل فتح من جاد اخطع من تقاصر اعناق من اشاق من اشاق سلا من اخیر
 قلا من علم اهدی من اهدی تجا من منع العطلة منیع الثناء کسی که عطا کند ستایش و ثناء به من استرشد
 العلم ارشده من استجهد الضبر اهدده من اضاع حله النظم من اخاف الله عظم من ابا الدنیا حرم من دخل
 مدخل التواضع کسی که مجلس مردم بگوید و رید منم شود من اکریم نفسه امانته من وثق بنفسه امانته من
 ساقی الدنیا فاته من تهد عن الدنیا اتته من غالب الافذار غلبته من صابح الدنیا صرخته من هسه
 الدنیا طلعت کسی که پشت بدینا کند دنیا روی بدو آرد من تعرض عن الدنیا اتته من حسن ظنه حسن
 زینه من ساء ظنه ساء طویته من صدق اطلع بانته من کذب افسد روثه من فتح حسن
 جهاده من اعترل حسن زهادته من استقبل الامور ابصر کسی که در امور پیش من شد باشد من
 استدبر الامور تخبر کسی که در کار غفلت و زبرد و حیرت زود من استسلم الی الله استظلم من انظر العواقب
 صبر من وثق بالله یثقی من توکل علی الله کفاه من اشصک فلا تنه من فظنک فلا توجیه من
 عرف الله توحد من عرف نفسه تجرد من عرف الدنیا توهد کسی که دنیا را شناخت از دنیا پارسلت من عرف
 الناس صرد من مکر حاق به مکره من جار اهلک جوره من ظلم دمر قلبه وظلم من جومل قل اغیباره
 من جعل کثره ناره من ظلم عطلت صرعته من مال بلیق صدق من طامل بالرفق و فقی من تدبر وظف
 فشد ثاب من ثاب فشد ثاب من شکر دامت رفته کسی که کفر نمت کوبه نمت بروی بیاید من صبر هانت مضیبه
 من کبرت هنت کثر هتاهمه من احب شها لجم بذرک من اطلق طرفه اجلب حنقه من کثر حرصه
 قل قدره من اطلع نفسه قلها من غص نفسه وصلها من عرف نفسه جالدها کسی که شناخت نفس
 خود را با اجهاد کرد من جومل نفسه اهلها من عبرت یق بلجر من کثر حبه نبل من کثر سفها استرذل من

جدد سیم از کتاب دینیم ناسخ التواضع در وقایع اعالیم سببه

جهل و جوع الا ان الصفة ما جهل من فاش كثيرا فقد اجتنبه من اكثر فخطه قلت هبته کسی که فراوان خند زند
حسنت و صبت لوز این شود من فاجرا لله دینج من تو حق العوایب آنچه من عمل الدنيا خوسر من خالط السخفا
حقر کسی که با دیوانگان می لطفت کند خسر شود من صلح العتلا و قمر کسی که با جزوندان مصاحبت کند بزرگ شود من
اعتبر بعبود الدنيا قلت بينه الاطاع من احسن الاستماع فجهل الارتفاع من اكثر من اجدا مستجهل من اكثر
حرفه انتر ذل من اشیع امرنا سبق من سلك غير سبيلنا غرق کسی که طریقی با ابلهیت سپارد ملاک شود من
مقت نفسه لحنه الله کسی که با نفس طریقی خصمی سپارد غدی او را دوست دارد من اهان نفسه لكرمه الله من قلت
تجربته مخلص من قلت مبالاة صريح من استجد ذل لا ذل من استرشد غيوبا ضل من دام كسله خاب
امله من طال امله ساء عمله کسی که بطول او بر دوز عبادت خویش را کوه بیهوده سازد من اضاع الراى اوقبات من
خالف الحزمه ملك من اعلم الراى غم من نظرفي العوایب سلم من اخذ بالحزم استظهر من اضاع الحزم
تمور من عمل بالداد ملك من كابد الامور ملك من لا يقول بهن ومن بهن لا يوقر من بدل ماله
استجد کسی که بدل مال کند موانش بسایند من بدل جاهه استعبد من جارت انضبت زالت قدرته من دا
اجله قصر امله من رعب فيما عند الله اخلص عمله من اكثر من اجدا استحق کسی که فراوان مزاج کند در شمار حقا
رود من اكثر كذبه لم يصدق من تقه في الدين كبر من ادع الخیر ففقر من جرت تزد حرمنا من بون
تزد بهننا من سنبون بعمل جاهدا من عمل بزد قوة من بقصر في العمل تزد فترة من انقرد كفى
الاخوان من سأل خيرا فواستحق الخیر مان کسی که جز از صدی خیر بخرد محروم نه من عس نفسه لم يتبع غيره من
رضي بالفضله طاب عينه من تحلى بالحلم ساكن طيبه من استمع باليساء قد عمله کسی که از زبان منع
بر وجه خرد را زبان کند من عاقب المذنب بطل فضله من ساء خلفه ضاق صدره من كرم خلفه اتسع صدره
من احسن الملكة امين الملكة من ضعف جدته قوى صدره کسی که بخت او ضعیف شد دشمن او قوی شد
من ذكبت جدته قوى قهر صدره من كبرت اذواقه لم يعرف شفاؤه من ابطا بوعمله لم يشرع بر نسبة
من وضعه سوء اذ براهه رفعة شرف حسیبه کسی که سواد با او راست کند شرافت حسب بلند سازد من اعطى
الدعاء لم يخرم الاجابة من خالف هواه اطاع العلم من وصى بحاله لم يعنوه الحسد من لم يتبع وهو
تبع وهو ملوم من مكن الله خصمه يذخ حجه و يهدى برف معاد و من استغل من الدنيا استكثر
بما هو به من اكثر شره لم يؤمنه مصالحه من قد عقله على هواه حسنت مساعبه کسی که عقل او
بر هوای نفس او پیشی کبر و مساعی او جیب کرد من كلف بلا ديب قلت مساویر من ملك شهوة كان نقبا
من حفظ عهده كان و بها من عمل بطاعة الله كان من نصيبها من عمر دنياه خرب ماله من عمر اخرته بلغ امله
من صدق مقالته زاد اجلاله کسی که برستی سخن کند جرات او زیادت شود من جرى مع القوي ضل بر الردي من
اخر بالدنيا اظهر اليق من ذكبت القوي ادرك العز من احسن اكتسب حن الشاه من ساء اجناب
سوء اجزاء من استطال على الاخوان لم يخلص له انسان من منع الاخوان سلب الامكان من الخ في
السؤال حرم من اكثر المبال سيم من خلف الوعد قرب على نفسه البعد من استغل الرفق لان الشاه

کسی که

شماره ۴۴۴ - جلدی شانزدهم (۱۳۲۳) - سال دوازدهم - ۷ آگست (۱۹۰۵) صفحه ۳۰

۱ در پرتو سحر اهل را بخاک منسوخ است که با وضع
حلیه سلطنت سلاح و فلاح روی نهد - چه رطایب
را با مراطور موجوده چندان اطمینان نیست که
از سیم قلب همراه کرده نگذارند این خساره بزرگ
صلح را متحمل گردد - و دشمن نیز تا آن مقاماتیرا که
مد نظر دارد یکی را بعد دیگری متصرف نشود آرام
نخواهد گرفت - جزیره سخالین کاملا در قبضه ژاپون
آمده و سواحل و دغاغه آمو را ژاپونیان متصرف
گردیدند و اعضای دولت را ابد این خیالات بخاطر
خطور نه نموده و در صدد سد این پیشقدمهای دشمن
که معلوم نیست بکجا منجر خواهد گردید نیستند

۲ (بن کلب) که یکی از انجمنهای ملی نیویارک است
دیروز وزیر مختار صلح ژاپون را با اعضای آن دعوت
نموده (بارن کومورا) وزیر مختار صلح در اطلاق
خود امیدوار شده که امریکا و ژاپون زیاده بر این
در مراسم دوستی و پیش از این در روابط تجاری و
تعلقات سیاسی خود به پردازند - و سپس جام محبت
امپراطور ژاپون و رئیس جمهوری آنازونی را نوشیدند
(سایخ جادی الاول - ۲ آگست)

۳ دکتر رئیس جمهوری آنازونی با وزیر جنگ
امریکا از (تکاسکی) برای (منیلا) بیرون آمده
اهالی پذیرائی شایان از آنها نمودند

۴ برای انتخاب وکلای ملی در مجالس شورای دوق
مجالس عهده منقضی میگردد و تاختم این امر در
(پزهوف) که قیامگاه امپراطور است وزراء متوقف
خواهند بود

۵ (مستر دیوت) وزیر مختار صلح از طرف روس
در باره عنوانیک در اخبار (نیویارک هرل) اشاعت
یافته لاعلی ظاهر نموده است

۶ (مسیو اسکونیوف) وزیر مختار دولت روس
در (وانکو در) رسیده است

۷ پروفیسر مارینس که یکی از اعضای کابرنس صلح
است در نیویارک بیانات جنیدی از (مستر دیوت) یکی
از اخبار نگاران نموده که من جمله بود که (این دو
دشمن قوی بجهه که اینک در میدان بایکدیگر می
جنگد دشمنی طبیعی بایکدیگر دارند و جنگ آنان از
مصادقات است و خترب منتهای دوستی را بایکدیگر

۸ (مستر دیوت) در (واشنگتن) بیان نموده که
مصارف جنگی ژاپون از روی تحقیق تا کنون یکصد

۹ (مستر دیوت) در دوران مسافرت اظهار داشته
که تا کنون ژاپون را تفرقی حاصل نشده که روس او
را دشمن خود در شمار آورد - ژاپونیان راضی اند که
چهار قدم جلو آمده اساس صلح را مستحکم دارند -
آنچه از وضع داخله روس ظاهر می شود دولت را
نخواهند گذارد با شرایط سخت صلح نماید - اهالی
روسه را عقیده این است که این مختصر جنگ هیچ
گونه صدمه بمظمت سلطنت وارد نیورد - چون معلوم
است که شامد فتح طاقت در آفرش روسیان خواهد
آمد - ملت مایلند که جنگ را با امر رسانند ژاپون
هرگز نباید چنین تصور کند که دولت روس عبور
بصالح است

۱۰ تا به النزاع فرانس و انگلیس درباره مستط در
مجلس حکمیت (هیک) فیصل یافته نتیجه آن تا کنون
اعلان نشده است

۱۱ فتنه کالی برای پیش نمودن در کاترانس (مراکز)
دولت فرانس نزد سفیر دولت آلمان فرستاده است

۱۲ در جزیره (سخالین) ژاپونیان ادوات مایه و از
طرف خود قائم می نمایند

(۲ جادی الثانی - ۴ آگست)

۱۳ بتاریخ هشتم شهر حال اقتصاد مجلس صلح در
(پورنسته) خواهد شد

۱۴ عجم (روتر) از (تویکو) خبر میدهد که فرمانفرمای
روس در جزیره سخالین با هفتاد افسر و سه هزار
و دویست قشون تسلیم شده اطاعت ژاپونیان را قبول
نمودند

۱۵ (مستر ساتو) در (واشنگتن) بیان نموده که
مصارف جنگی ژاپون از روی تحقیق تا کنون یکصد

۱۶ (مستر دیوت) در دوران مسافرت اظهار داشته
که تا کنون ژاپون را تفرقی حاصل نشده که روس او
را دشمن خود در شمار آورد - ژاپونیان راضی اند که
چهار قدم جلو آمده اساس صلح را مستحکم دارند -
آنچه از وضع داخله روس ظاهر می شود دولت را
نخواهند گذارد با شرایط سخت صلح نماید - اهالی
روسه را عقیده این است که این مختصر جنگ هیچ
گونه صدمه بمظمت سلطنت وارد نیورد - چون معلوم
است که شامد فتح طاقت در آفرش روسیان خواهد
آمد - ملت مایلند که جنگ را با امر رسانند ژاپون
هرگز نباید چنین تصور کند که دولت روس عبور
بصالح است

۱۷ تا به النزاع فرانس و انگلیس درباره مستط در
مجلس حکمیت (هیک) فیصل یافته نتیجه آن تا کنون
اعلان نشده است

۱۸ فتنه کالی برای پیش نمودن در کاترانس (مراکز)
دولت فرانس نزد سفیر دولت آلمان فرستاده است

۱۹ در جزیره (سخالین) ژاپونیان ادوات مایه و از
طرف خود قائم می نمایند

(۲ جادی الثانی - ۴ آگست)

۲۰ بتاریخ هشتم شهر حال اقتصاد مجلس صلح در
(پورنسته) خواهد شد

۲۱ عجم (روتر) از (تویکو) خبر میدهد که فرمانفرمای
روس در جزیره سخالین با هفتاد افسر و سه هزار
و دویست قشون تسلیم شده اطاعت ژاپونیان را قبول
نمودند

۲۲ (مستر ساتو) در (واشنگتن) بیان نموده که
مصارف جنگی ژاپون از روی تحقیق تا کنون یکصد

مطلبین

(شماره ۲)

بسم الله الحكيم العدل . قال امير المؤمنين - سلام الله عليه
(اجل الملوك من ملك نفسه وبسط منه العدل) یعنی چیل
ترین پادشاهان آن کس است که مالک نفس خود باشد
یعنی نفس را از هوا و آرزوی خود باز تواند داشت
و از او بین شود عدل

در شرح حدیث سابق بیان شد که وجود سلطان عادل
از اجل نعم است چنانچه شکر این نعمت از اهم امور
رعیت است . بجز سپاس این عطیه کبری باطاعت خدا
و مخالفت هوا مرسلطین و ملکان تاج و نگین را
اسباب مزید نعمت و ابقاء سلطنت است (این شکرتم
لازیدنکم و این کفرتم ان عنای لشدید) در این حدیث
شریف حضرت شاه ولایت دوصفت را در ملوک سبب
اجلیت و افضلیت آنها فرموده . اول مالک شدن نفس و هوا .

دویم سبط عدل و داد در بلاد و عباد . و میفرماید
(شرا الامراء من كان للهوا عليه اميراً) بیان این مطلب
آن است که سلطنت بر دو قسم است یکی سلطنت قاضیه
که بنای اطوار ملک بر قواعد عقل و مناسج شرع
بوده باشد از سلوک منہج توسط و اعتدال که موافق میزان
عدل است قدم بیرون نگذارد و غرض تکمیل نفس خود
و رعیت باشد و در دنیا جلودرجات و در عقی عثوانات
فائز شود . و ذکر جیل و ثواب جزیل یابد . - دویم
سلطنت ناقصه و تنافی و غرض از آن آن باشد که بجز
و پیروی هوا و نفس و تهریکات شیطانی خلق را در
نعت بندگی خود در آورد . قوی و آلات ایشانرا در
مصاف آرزوهای شهواتی و غضبی خویش صرف
نماید و در ستم بیباید باشد در این حال ملک او را نظام
و دوامی نخواهد بود . و چون ملک را بر اثر شرور
عامه کند مانند بنای عالی است که اصول او از برف
باشد که بتاش آفتاب عدل سرنگون شود . و پادشاهی
که بر لهج اول باشد ملکر از خطرات عامه مملو سازد
و اختیار شهوت را بقل گذارد و مالک خود باشد و
مراد از خبرات عمومی امن و سکون و آرام و مودت و
عفت و لطف و احسان و وفا و اصلاح و اقبال آنها
باشد . و مراد بشرور عمومی خوف و اضطراب و
تنازع و خصومه و ظلم و حرص و اسراف و دروغ
و عندر و خیانت و بازاسی و مسخرگی و بیعتی و
معاصی و امثال آنها باشد . و رعیت در هر دو حال
اقتدا بپیوت ایشان کنند که (الناس علی دین ملوکهم

ملیون لیرا شده ولی چنانچه رسم است خساره جنگ
اضافه بر خرج کرد طلب می شود

§ اهالی (توکیو) را عقیده این است که انجام امور
صلح دشوار است چه خیالات اهالی توکیو بیک
قطه مستقیم نیست

§ اعلیحضرت امپراطور آلمان از دینارک حرکت
نرمودند

(۲ جمادی الثانی - ۴ آگست)

§ طغیان آب رودخانه (نامور) اردوی روس را
در جنوب رودخانه مذکور متفرق نموده در این گیرودار
قشون مستمد ژاپون از منتهای قوت و استقلال از شمالی
کوریا حرکت کرده باردوی روس بر خورده اند

§ جناب علامتسلطه وزیر مختار دولت علیه ایران
مقیم لندن حکم بسمت سفارت فوق العاده از جانب
اعلیحضرت پادشاه ایران با تحف و هدایای چند
بانگلستان رفته بود تحف و هدایا را با ابلاغات دوستانه
از حضور اعلیحضرت (ادورد هفتم) گذرانیده زاید
الوصف مورد مراحم و الطاف پادشاه انگلستان شده
به شان (سنت مایکل - و سنت جارج) که معتبرترین
نشانات دولت انگلیس است که بوزرای عظام داده
میشود مفتخر و مباهی آمدند

§ معتر (دیوت) وزیر مختار صلح از طرف دولت
روس با مسز روزن رسا چنانچه وزیر مختار صلح
ژاپون در آسترا سلام رئیس جمهوری دولت آنازونی
رفت امروز بملاقات ایشان نائل آمد

(۳ ربیع الثانی - ۵ آگست)

§ شهرت دارد که امروز تصفیه خواهد شد حکم
ژاپون شرایط صلح را پیش نماید

§ وزرای دربار روس تصفیه نمودند که در مجلس
شوری اصلاحاتیکه پیش می نمود و اعضای شوری در آن
اختلاف بهمینند لازم نیست بحضور امپراطوری تقدیم
شود فقط آن مسائلیکه در مجلس شوری بکثرت آراء
مقبول آید . برای امضا نزد ایشان فرستاده و نیز
هرگاه رأی اعضای شوری در مسئله بالسویه مخالف
حاصل شود برای حکمیت نزد امپراطور فرستاده آید .
این امر خیلی مفید و مناسب ثابت میشود چه این
مسئله استقلال شخص پادشاه را محدود میدارد

§ بلوئیان (وارسک) قفقازیه حمله به قزاقها نموده
یک نفر قزاق قتل رسیده است از آن بعد قزاقان
بر بلوئیان یرش آورده سی مقتول و بیست و دو نفر
را مجروح ساخته اند

و التماس بر ظلم ائمه منهم یا نااهل پس اگر زمام مهام
یا بادل باشد همه سبوت نیکو پیش گیرند و در ناآکتاب
فصائل کوشند و چون حال برخلاف باشد بر ذائق
احمال نایسند مائل باشند - این مطلب از دین تاریخ
گذشتگان هیرب و دیده بود است که اطاعت فرمان الهی
موجب دوام پادشاهی است (من اطاع الله اطاعه
کل شیئی) هر که فرمان خدا نبرد و قوای شهوت را
مطیع خود نکرد چگونه توقع اطاعت دیگران داشته
باشد (فانه من قدر علی سیاسة نفسه کان علی سیاسة
غیره اقدر) و لذا قبل از این بنی امیال از طمع فی طاعة
غیره و نفع مخالفة شاه هیرب نیکو گفته

(اطمع آن یطیعك سعد)

(و ترهم ان قلبك قد عصاكا)

پس پادشاه تا اول جوارح و اعضا و نفس و دل و
حواس طاهر و باطن را که رطایب حقیقی اوست در قید
فرمان عقل و شرع نیاورد بحق پادشاهی عام قیام
نماید (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاه
ذکر القرب و یسی عن الفحشاء و المنکر و البغی بمنظکم
لعلکم تذكرون) بدرستی که خدا امر میکند عدل و
نیکو کاری و سزا رحم کردن و عطا بخویشا نمودن
و سی میفرماید از گناهان رسوا و منکر و ظلم و
موعظه میکند شما را که شاید متذکر شوید - در فضل
این آیه شریفه - ابن مسعود گفته (که می اجمع آیه
فی القرآن للخیر و الشر) همه خیرات مندرج در امورات
او و کل شرور مرجوع بمنیات و محذورات اوست
مثلاً عدل که امر متوسط بیان افراط و قریط است
همه واجبات اعتقادی و اخلاقی و بدیهه را شامل
است که توحید وسط است میانه تعلیل و تشبیه و
اختیار وسط جبر و قریض است وجود که متوسط
است میانه بخل و تبذیر و شعاعت که میانه جبن و
تهور است و حکمت که میانه جرزه و بلاغت است -
و همین بیان قرینه متساویه همه ملهات را که مقابل
عدل است رجوع میتوان داد - مقصود این حقیر اطناب
و بزرگی حجم کتاب نیست نتیجه گوئی منظور است
کتب بسوطة اخلاق کافی و کامل است رجوع فرمایند
که تحصیل کالات اسانیه و العالجه امراض نفسانیه را بعد
از تهیه اخلاق طرفی نیست و مطالب مندرجه

در آیه شریفه و مراتب تنزیل و تاویلس را از کتب
تفسیر باید جست ولی خلاصه این خطاب شریف است
که حق جل و علا شدگان را از راه - تم و جور
بمنهج شفقه و عدل و احسان میخواند و از قبایح
افعال و اقوال منع میفرماید - اگر چه خطاب عام است
اما اختصاص ملوک و حکام محکم عدل بیشتر است
بعضی از ادعا گفته (ان الله یامر بالعدل و الاحسان
فبادر الی متثال الامر و دع التوا و الاحسان و الشر
اعلام الاصف و انصف محاسن لاوصاف و ارفق بالرعیه
و آثر من لیر الی البر و ابسط رداء المعدل و ساو بین
الخصوم فی المنزله) اعلم ان العدل حارس الملك و غیر البلاد
و غوث العباد و حسب الزمان و منطقة الامان و ناصر المظلوم
و محیب المسائل و المعرووم و تطمئن القلوب و یجلی غمایب
الکروب و یرغم اقب الشیطان و ترتفع قواعد السلطان علی
مدار السیاسه و هو معنی عن التجده و الحماسه -

و حضرت امام الصادق علیه السلام فرموده که
حق رعیت تو بساطت این است که مدانی رعیت
تواند بجهت ضعف ایشان و قوه تو پس و جب است
که در میانه ایشان عدل عجا آوری و بوده اش
از رای ایشان مانند پدر مهربان - و به بخشش
دادی ایشان را و تسجیل در عقوبت ایشان نکنی و شکر
کنی خدای عز و جل ۱۰ بر آن قور که ترا رایشان داده
و قال علی علیه السلام العالم حدیقه سانه التشریه و الشریه
سلطان تح له الطاعة و الطاعة سیاسة قوم به الملك
و الملك اع یضده الحیش و الحیش اعوار یکنهم المال
و المال رزق نعمها الرعیة و الرعیة سواد یستبدم
العدل و العدل اساس به قوام الملك لان الملك لا یم الا
بالتشریه و لا قوام للتشریه الا بالملك و لا غنی للملك
الا بالرجال و لا قیام للرجال الا بالمال و لا سبیل
للمال الا العماره و لا سبیل للعماره الا بالعدل و العدل هو المیزان
للتصوب بین الخلیفة صبه الباری و جعل له قها و هو الملك
یفرماید - عالم باقی است که مساحت او شریعت است
و شریعت سلطانی است که طاعتش واجب است و طاعة
سیاسی است که پادشاه بیا میدارد و پادشاه شیار است
که کنسایت کند او را لشکر و لشکر اعوانی است که
کفالت و نگاهداری میکند او را مال و مال رزق است
که جمع میکند او را رعیت و رعیت انبوهی است که

قضاة العدل و منها عمال الانصاف والرفق و منها اهل الجزية والحراج من اهل اقدمه و مسلمة الناس و منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلی من ذوی الحاجة والسكنة) یعنی بدانکه رعیت طبقها و صنفهاست که صلاح و استقامت امر بعضی بدون بعض دیگر نمی شود هیچیک را استغنا از دیگری نیست از آنجهه جلود خداست یعنی سپاهیان و مجاهدان و اهل بانی و سلطوت و مباشران حروب و از آنجهه نویسندگان خاصه و عامه اند و از آنجهه قاضیان بدل و دادند و از آن جهه عاملان با انصاف و رفتند و از آنجهه اهل جزیه و خراجند از اهل فقه و مسلمانان که خراج بر ایشان واجب است - و از آنجهه سوداگران و اصحاب صنعهها و پیشههاست که در صنایع و حرف خود معاون یکدیگرند و از آنجهه طبقه فروتنند که اهل احتیاج و فقر و مسکنت اند - و نیز در این باب در همان کتاب مستطاب است (انصف الله وانصف الناس من نعمك و من خاصة امالك و من لك فیه موی من رعيتك فانك ان لا تغل اظلم و من ظلم عبادة الله كان الله خصه دون عباده و من خصه الله او خص حجه و كان الله حرا حتى يزرع و ينوب وليس شيشي ادمي الى تدير نعمة الله و تعجيل عقابه من اقامة على ظلم فان الله سمع عليم يسمع دعوات المظلومين وهو للظالمين بالمرصاد انصاف ده خدا را و انصاف ده خلق را از نفس خود یعنی حتی که خالق و خالق بر تو دارند ادا کن و داد رعیت از خواص اهل و سایر رعیت بستان که اگر چنین نکنی از ظالمان باشی و هر که ظلم کند بر بندگان خدای عزوجل خصمی کند با او و هر که خدا با او دشمنی میکنند باطل کند حجه او را و خواهد بود آنکس خدا را محارب تا وقتی که توبه و رجوع بخدا کند و هیچ چیز دعوت کتفه تر نیست به برکت نعمت و تعجیل عذاب و توبت از اقامه بر ظلم که خدا شنونده دعای مظلومان و بر گذرگاه ستمکاران است -

و در همان نامه مشکی خنامه میفرماید (و لیکن احب الامور اوسطها فی الحق و اهمها فی العدل و اجربها لرضی الرعية فان سقطت العامة بحجب برضی الخاصة وان سقطت الخاصة بقتل مع رضی العامة ولیس احد من الرعية اقرب علی الوالی مؤنة عند الرعا و اقل مؤنة له فی البلاه

باطاعت می آورد او را عدل و عدل اساسی است که باوست قوام ملک - شریعت و ملک توأم اند هیچیک را بدون آن دیگر قوام نباشد - و قوام نیست ملک را مگر برجال و رجال را مگر بال مال میسر نیست مگر بهماره و راهی نیست بهماره مگر بادل و عدل میزانی است که نصب فرموده او را خدای - حاصل این کلمات آنکه قوام تمام بددالت است

گویند که اسکندر از ارسطو سؤال کرد که کدام يك از این دو صفت افضل است ملوکرا شجاعت یا عدالت حکیم در جواب گفت - بادشاه با عدالت را حاجت نیست به شجاعت - چنانکه گفته اند (العدل حسن و نیک علی جیل انیق لا یحطه سیل ولا یهدمه منجیق) خاتم سلطنت را بهتر از عدالت دیوار - و شهرستان ملک را بهتر از درستکاری حصار نیست - گویند یکی از حکام بامر ابن عبدالعزیز نوشت حصار شهر خراب است اذن فرمای تا حصارت کنم - جواب نوشت (حصنه بالعدل) یعنی بددالت و راست روی با رعیت حصار کن - و از کلمات امیر المؤمنین است (العدل ملک والجور هلاک) یعنی عدل قوام کار است و ستم اسباب هلاک و یوار - و نیز فرموده (العدل حیوة والجور ممات) و فرموده (زکوة السلطان امانة للملوف و زکوة القام اصطناع للمعروف) یعنی زکوة سلطنت دادرس مظلومان و زکوة نعمت احسان بمحتاجان است

(تو هم بر در می هستی امیدوار)

(پس امید بر در نشینان بر آر)

گویند نوشیروان همه جهانرا بنام نیکو و داد و انصاف بگرفت - و چون هفده سال از بادشاهی او بگذشت عمارت عالم و معوی جهان بجای رسید که حجه امتحان هر چه طلب کردند یغیاه حریب زمین حراب نتوانستند یافت

(عدل شه باسبان ملک است)

(بذل او قهرمان دالت است)

(عدل چون بر جهان امیر شود)

(آمو از شیر شیر سیر شود)

حضرت شاه ولایت بآلك اشتر نوشته (و اهل ان الرعية طبقات لا یصلح بعضها الابيض و غناه بعضها عن بعض - فترا جنود الله و منها کتاب الخاصة و العامة و منها

کتاب کلمات تصار از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

بجوانضتک اذا طمعت ذوقی و حیرت من الیفی یونی بنی اذا فعدت ذوقی عهدک من استعصر ۱۰۱۳
الشعب الذنبا ملات خميرة اشجاءا لها و طش علی سونیا قلبیه هم بشغله و هم بخره حتی یؤخذوا بظلمه
مبانی بالنضام منقلا انما علی شوقا و بهیذا علی الایخوان بقا و من مات علی غیر شیء و هو
علی معوقه حتی زهر و رسول و حتی اقبل بینه مات شهیدا و استوجب ثواب ما نری کسی که برود فراتر از
و دانا باشد بر شناس مذود و بفرمود حتی الیت پیغمبر و شهید مرده است و مستوجب ثواب و رحمت خداوند گشته
من صالح عمله فامتن نبتة مقام اصلا یدر یسعد فان لکل یتم اجالا لا یهدوه من کون فی وقتک سلیت له
الذنی و الاخرة باثر بالعرف و باثر مری و یتم من الشکر و یتم عنه و یما یظن علی حد و الله تعالی
کسی که صاحب رخصت باشد در دنیا و آخرت بلاست در دو تخمین در کند معروف و خود معروف کار کند و نمی کند بزرگ
و خیر از مکر منی دارد و در خداوند را حافظ باشد من اتم علی الکفور یطال غظه من جعل الله مؤملا و جماع
کفاه امر دینی و دنیا من صدق الله بها من یحیی نفسا و العطاء استعبد ابناء الذنبا من لوی شی و یجوز
الرجال لوی الله سبحانه و تعالی من لوی یحیی طنة استوحش من کل احد من طلب صدق حدی و یحیی
و ای طلب ما لا یجید من دنت هیته فلا یحیی من هانت علیه فضا فلا تخرج خیره من یعمل بالاعلی
قبل عرسه کسی که بجز کند بل خیر با خود کجبران مال است برای شهر زن خود من لوی یحیی هدیه فی الخلا فضا
بین الملا من لوی هدی الذنبا لوی یکن له نصیب فی جنه الماوی کسی که در دنیا پارسائی نکند از نبش
اورا بر نباشد من خدام الذنبا استخدا منه و من خدام الله خدمته من کثرت طاعته کثرت کرامته
من کثرت معصيته و یجبت امانته من حسنک یکت کثرت مشیبه و طابیت هیئته و وجبت مؤدی
من ركب الجمل و کینه الملا منه انما کسی که در کار اجنت کند در است کرد من اطاع التوابی اطاعت و بالقدامة
کسی که طریق کالی و تواند سپرد و ستوشند است شود من اتقی الله و فاه من اطاع الله اجنبا من دعا الله اجابه
من شکر الله زاده من شکر النعم یونیا استحق الزید من قبل ان یظهر علی لایه من کثرت شکره کثرت خیره
من قل شکره زال خیره من لوی حسن فی دوائی خدل فی یکبیر من شمت بذله خیره و شمت خیره یذلیه
من یجمل علی الحاج بما لیدیر کثرت سخط الله علیه کسی که بجز کند بر حاج بر آنچه دست بر خدا و ندی غضب
زاید من اولی بغه فقد استعبدوا حتی یومنه الینام و یکرها من شکر الله سبحانه و یجب علیه شکر
الله شکر النعمه و شکر ان و قدما الله لیکرو و هذا شکر الشکر من نور مد فی الامور یظهر فی العواض
فقد شمس لیا و حان الثواب من رفع نفسه عن ذی الطامع کلت محایسته کسی که نفس خیرش در
طع براند بحاس شرف براند من کلت محایسته حید و الحمود محبوب و لوی یجب العباد عبد الابد
حبی قوله من ترقی من الدنیا شکر کفاهه يوم الهمزة فله الفصل القا یما و در حکم
امیر المومنین علی علیه السلام فی حرف الهم بالهم الکسور و یلفظ من و هو یا نا جکیه و حکمه
واجده بین ذلک قوله علیه السلام من افضل الایمان الرضا بما فی یه العذر من مات یؤدی
الحذر من شرف الاعترافی کم الاخلاقی من هنی التیم سعة الاذافی من الکریم صله الهم من

جلد سیم از کتابتیم ناسخ التواریخ در وقایع عالم سیم

تمام الکریم انعام النعم من الکریم حسن الشیم من الکریم الوفاء بالذم من اشرف افعال الکریم نفاذ حتما
 تعلم اشرف کردار کرمان ناسخ از کار کوبید مردمان است من احسن افعال الفاروقین بغضب لظلم من
 العتوفی اضاغة المکتوفی من الیم الصدیق الصدوق من خرائین التیب قلم الکریم الکرام یكون
 الرعة من الاجال انفضاء الشاغان من الشاغان تولد الافان من الفج الذم مدح اللیثام نشت زین
 نکوبید سنابش مردم نسیم است من جعفر الاجسام تولد الاسطلم صحت بدن منتظر غم و محنت است من او کدی
 اسباب العقل دحة الجمال من السعادة الوفی صلاح الاعمال من کمال الخفاة ترک الایمان من المروءة
 العمل فوق الطاقه من علامان الرفاه الاسلامی انخبا و ناسخ سعادت بکردن ایمن است من سوء
 الایخبا رخصه الاشرار من اعظم الفجائع اضاغة الصنائع من افوس الیها توجهات الودائع من الفج اللوم
 خيبة الاخرار من اعظم المحن مولاه العجائب من کوز الایمان الصبر علی المصائب الکریمای ایمان حکیمانی در
 مصائب امزان است من افضل الحزم الصبر علی التواشیر من علامان الکریم قهیل المنویر من علامان
 اللوم قهیل المنویر من تحسن الکریم الایمان الی الموی من اعظم المعن دوام الوفی من صهیفی القطن
 لزوم الوطن من الایمان حفظ اللسان من الکریم اخمال جنايات الایخوان از عا سن کرم و کرامت عفو کناه
 دوستان است من علامان الخدایا ایمان الخوان من شرف الکریم بذل الایمان من المروءة قهیل الایمان
 من شرط الایمان حسن مصاحبة الایخوان من علامان الاقبال اضطلاع الرجال من علامان الاقبال
 مفارقة الوردالی من المروءة طاعة الله و حسن التقدير من السعل بجانب التذیر و حسن التذیر و کفایت
 عفو کناه کردن از اسراف و تبذیر و حسن تدبیر و معاش استند من عقیل الرجل ان لا یحکم بکل ما احاط به علمه
 مردوانا تمام آنچه دان سخن نراند من فضل الرجل ان لا یأمن بما احتمله و لانه من و شیم الکرام بذل التقی من
 شرائط الاسلام الترة من الحرام من لوازم الویج الترة عن الایمان من احسن التذیل العقلی بالحکم من اول
 التذیل الشافی من التلم من المروءة ان یتذیل الرجل بما لیه و یصون عرضه از مزومات موت است
 که موش را بذل کند و عرش را محفوظ دارد من اللوم ان یصون الرجل ماله و یتذیل عرضه از مزومات لا
 است که عرش را بوی خند موش بذل کند من شغل المرق ان یغذ السک یتذیل من الیفا ان یصون الرجل
 دینا و دینا و دینا من کفارات الذنوب العظام امانه المکتوفی ذکارات کنا ان کبیر افاحت مظلوم است من
 افضل الکریم تمثل المقادیر و اقره الصوفی من افضل الفضایل اضطلاع الصنائع و بیت العروفی
 من علامان التبی العمل یسئ التذیل من کالی الترقب الاخذ بجوامع الفعیل من سیم الایمان و حمل
 التوفی علی الایمان من طلب الفیض الی التفریح الی التضرع الی التضرع الی التضرع الی التضرع الی التضرع
 شتابنده غضب آمدن است من سوء الایمان مغالبة الاکفاء و معاداة الرجال من کرم النفس
 العمل بالطاعة من کرم الخلق و الطاعة من امان الذوق الایمان الحراسة الامور من کالی
 السعادة السوفی فی صلاح المهور من حق الملك ان یسوس منته قبل جنود و در جبهت سلطان
 که سیاست نفس خرد را بر سیاست دکران مقدم بود من صلاح العاقل ان یهتد به هترة واه قبل خید و

کتاب کلمات خسار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

حتى الراعى ان يختار للريحه ما يختاره لنفسه واجب است بر عالم که آنچه را در حق خود بسند بسیار در حق روستایی
 روادردین حق البیب ان بعد سوء عمله وفتح سبیه من اللوم سوء الخلق من الفحش کثرة الخوف من
 السعاد وفتح الطیب من الحزم حفظ الجرم من اعظم التلایم دولة الاکارم من احسن المکارم تجنب
 المکارم من افضل المروءة وحلة الريم من احسن الامانة وفتح الذم بنیر امانت عابت محدود بیان است
 من الحزم الثاقب والانس عند من العمل العزود لیوم العاد من افضل المعروف بافاقة اللهوف من
 احسن المکارم بت المعروف من اعظم الشاؤمة العاوة من اجمع الیتم العاوة من احسن الذین النصح
 من احسن النصح الاشارة بالعلم من اجمع الخلاق الشخ من احسن الاخبار وفتح الاخبار من الواجب علی
 القفر ان لا یبدل سؤاله من غیر اخطار ایدین الواجب علی العقی ان لا یضرب بالید علی الفقراء من
 قواین الدنيا علی الله ان لا یضرب الا بها از پستی و ناست که خدا برادر هیچ عالمی از عوالم کس مصیبت نکند کرد دنیا
 من حفارة الدنيا عند اشوان لا ینال ما لا یدبر کما از نواری دنیا است در زود که کس بخدی رسد که ترک
 دنیا من سعاده المروء ان یصنع معروفه عند اهله من توفیق الرجل الکیسا بما مال من جلیه من افضل
 المروءة وصیاته الحزم من الحزم صفة العزم من الذهب الشاؤمة عن الحزم من الیله سوء الطوبیة من الشفا
 قاده الیله من الحزم الووف عند الشهادة من العزوة بالله ان یضرب العبد علی العصبه ویتبى المغفرة
 من علامات الخذلان اسفان الفحیح من عنوان الاذیان سوء الظن بالشیخ من التلب ان لا یقتط الا لهما
 حتى الیله عطفك وتتغلب عن اینه اید الهک من تمام المروءة ان تفتی الحق الذی لك وتذکر الحق الذی علیک
 علیک کمال مروءت است که فراموش کنی اگر حق بر کسی و فراموش کنی اگر کسی را بر حق است من دلائل الخذلان
 الاینهان یا الاخوان من کمال الاینهان مکافاة اللهی بالاحسان من اعظم مصائب الاخبار حاجتهم الی
 مددا و الاشرار بزرگ مصیبت بزرگان است که با شونده برف و مداری با اشرار من توفیق الرجل وضع معروفه
 عند من لا یكفره ویتبره عند من یتنزه من التودد و کمال المعروف الصبر لا یستعاج شکوى اللهوف
 من کمال الشرف الخصال جنايات المعروف من امارات الاخری کثرة تلوته من علامات حسن الشیخ
 الصبر علی الیله علامت حسن نیت صبر بر محنت و بیست است من افضل الاخبار القلی بالایثار من احسن
 الاخبار مصاحبة الاخبار و تجنب الاشرار من افضل الاخوان الاحسان الی الاشرار من افضل العمل
 ما اوجب الجنة و انما من النار بترین اهل است که بیست را در جب کند و از دوزخ براند من الخوف الذی
 علی السلطان و ترایا الفرضه مع الامکان من کمال الانسان و وجود فضله استعارة بنفسه التفضیل
 من علامات الاقبال سداد الاقوال و الرفع فی الاضالی من افضل الاستلام الوفاء بالدمام بکون
 کار در اسلام و فای محدود بیان است من افضل المروءة الیوم عهد الاینهام من تقوی النفس العمل بطاعة من شرف العبد
 لزوم الفاعل من فضل الاخبار و احسن الاستظهار ان تقلد فی القضاء و تشریه فی الخاصة و العامة
 علی السوا من المروءة انک اذا سئلت تکلف و اذا سالت تخوف من دلائل الاینهان الوفاء بالعهد
 من المروءة انما الوعد من الفریغ تكون الصبوة من الخلاف تكون النبوة من الاثم تكون القسوة

جلد سیم از کتاب دو ترم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

بین سقر المیز حد الصدق علی النعمه از سنی است که مرد بر نعمت دوست خود حد برد و من کمال العیلم
 العلهما بفضله من کمال العیلم حسن الاخلاص فهو من افضح القدر اذ اعنا الیوم من اعظم التکریمین
 التیرین مطاوعه الشرفه بتضاعف الاثام من الشفاء اغیار الحرام من اغوی الظلم ظلم الکرام زنت
 ترین ستم کردن ظلم بر او که هر کرامت است من القساو اضاقة الزاید من الشفاء افساد العاد من التوانه
 بتولدا ککل من الحقی الا یقال علی الامل من اشد عیوب المرء ان یحقی علیه عیوبه برترین عیوب
 مردان است که عیب خود را زیند من احسن الفضائل قبول عند الخائف من علامه الشفاء حسن الصدق
 من علامان اللوم القدر بالواهی من عدم المعیل صاحب ذوی الجمل من کمال العیلم وفور العقل
 من احسن التجهیز الا بانه عن التجهیز من اکثر التوفیق الاخذ بالتجهیز بهترین توفیق مرد است که نصیب
 بشه من علامان اللوم سوء الجوار من مهانة الکذاب جود و یالیهین لغوی من کمال النعمه القلی
 بالتخا و التفتی من المروءه حق البصر و مشی الصد من الکرم اضطلاع المرفوق و بتدل الرفد من
 الیمنه بتد العافی من ضیق الخلیج البخل و سوء العافی من الخرف العجله قبل الامکان و الاثامه
 بعد لصایه الفرضه من است بگس که در امری قبل از قدرت مجت کند و هنگام فرصت توانی دستی نماید من تکلیف
 الدنيا تنهض الاجتاج بالمره و الشرور بالنعصه من اماران التجرب الکف عن الاذی من کمال الکرم
 تجمل التوبه من کمال العیلم تا خبر العنوبه من تمام المروءه ان تشقی من نقیات من افضل الودع
 ان لا تقعد فی خلوتک ما تشقی من اظهاره و فی علامتیک برترین پارسای آن است که در خلوت ترکب
 امری شود که اگر اسکار کرد و عمل شود من اعظم اللوم اخرازا المرفقه و اسلام عریبه من اتمیح الکبر تکبر الرجل
 علی ذی ریح و ابناء جیبه من الواجب علی ذوی الجاه ان یبدله لیطالبه من افضل الدین المرفقه
 و الاخر فی دینی لا مرفقه فهو من علامان حسن الشیبه الصبر علی البلیه من تمام المرفقه و التمره عن
 الدینیه من افضل الاعمال اکتساب الطاعات من افضل الودع اجتناب الحرمان من دلایل اقبال
 الدوله و لة العقله علامان اقبال دولت ملت غفلت است من کمال العزم الاستعداد للرحله من کمال
 العقل النطق بالصواب من زمان الفضل صایب الجواب من دلایل الحقی داله بخترا الیه و صلف
 بغير شرف من الاقوال بخله بغير شرف و مرفقه من غیر تلف من فضل جلیک استغلا لک لعلیک من
 کمال عفتک استظهارک علی عفتک من الحکمة طاعتک لاین قوتک و اجلالک من فی طبعک و انصافک
 من ذواتک از خود و غیر است که هر طاعت کند کسی را که زبرد است است خوشین داری کند با شال و هزاران خود و داد
 به هر کسی که زبرد است من اشرف الشرف الکف عن الشرف من المرفقه ان تقصد فلا شرف و تقصد
 فلا تخلف من سعاده المرفقه ان یكون خاصا یجند من بشکوه و مرفقه یجند من لا یحضره من توفیق الرجل
 وضع یجند من بخره و اجناسه یجند من بشکوه از توفیق مرد است که سر خود را با کسی کوید که مستور دارد و کسی
 احسان کند که مشهور سازد من الحکمة ان لا تنازع من قوتک و لا تستذل من ذواتک و لا تتعاطی ما لیس فی
 قدرک و لا یخالق لیا لک قلبک و لا قوتک و لا تکلم ما لیس لک و لا تترك الا سعیدا الاقبال و طلبه

کتاب کلمات خسار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

عند الإذبار و انشد کسی است که باز بر دست خصومت بناخاز و باز بر دست طرفی ذلت نسار و و عهد عطا به کلمه
در قدرت او نیستند و زبان او با دل مخالفت بخند و کفار او از کردار او بیخوت بخورد و در آنچه نداند گوید و بشکاف اقبل
نوازه کند و حکام او با کس در آرزو بندد **الفصل الثاني** و ما ورد من حکم امیر المؤمنین علی علیه السلام فی
حرف الهم بالهم المشوحر بلفظ ما وهو مائتان و اثنان و أربعون حكمة فمن ذلك قوله عليه السلام ما
اصيب من صبر ما زل من فكر ما تكبر الا و ضيع تكبر فیکند کمر مردم خارایه ما قواضع الا و فجع متواضع نشو
کمر مردم بندایه ما اقل راحة الخسود ما انكد صبي الخسود ما اقرب الاجل من الامل ما افسد الا مل
للعمل ما اقطع الاجل للامل ما اطال احد الا مل الا قصر في العمل ما املك من عرف فدره ما عطل من
عدا طوره ما افتح الجفاء و احسن الوفاء ما افتح السخط و احسن الرضا ما افقر من ملك فقنا مخرج
فقير ناسه ما مات من اجبي علما مبع عالم نبرد ما حصل الاجر مثل اغائة اللهوف ما اكثب الاجر مثل
بذلي المعروف ما استرقب الا غناق بمثل الا حسان ما كدرت الصنائع بمثل الا مئنان ما اذ فح
الجاهل ما افتح الباطل ما افحس حليم مرد عظيم شرم بخند و دست ندم كويد ما اوحس كويم مرد كرم بر كرمها كوشو
ما جاد شريف ما زنا عفيف ما اخلص المودة من لم يهنع ما انبت شكل السبادة من لم يهنع ما امن بالله
من قطع وجهه ما اهنن بالله من لم يهنع ذمته من لم يهنع ذمته ما حصن الذول مثل العدل مبع خبر
حصان دولت مانند التكمه ما اجلب سخط الله بمثل الجبل ما ندم من استخار ما ضل من استشار
ما اذنب من اعتذر ما اعيب من اغفر ما كل طالب مجيب نبت که هر طالبی غایب و خاسر کرد و ما
كل راي يصبب نبت که هر کانداری تبر زویش بر نشان آید ما كل غائب يوب ما كل مضمون يعاب ما
كل مدني يعاقب ما فوق الكفاف اسراف ما دون الشروع عفاف ما حقر نفسه الا عاقل خسر منه
خوش راحیه شمارد ما نقص نفسه الا كامل خسر وكان بر خوبستن عیب بگرد ما اعجب بر ابر الا جاهل ما زنا محمود
قط ما افحس كويم قط ما استنيط الصواب بمثل الشاورية ما انكدت الحزمية بمثل المصاحبة و الجاورة ما مال
الجند من عداة الجند ما اذرك الجند من فائت الجند ما كذب عاقل و لا خان مؤمن عاقل دروغ نرزد و مؤمن نبات
كند ما اذ ناب مخلص و لا شك مؤمن ما امن بالله من سكن الشك قلبه ما انجز الوعد من مطلق يبر ما
اهناء العطاء من من يبر ما اقرب الجماع بين عجل السراح ما ابدد الصلاح من ذى الشر الم فاج ما اكثر العبر
واقبل الا عيبا و ما احسن الجود مع الاعذار ما افة الجبل مع الاكثار سحت قبيح نبت که هر ما احسن العفو
مع الاذدار سحت بکوست عفو در حالت قدر ما افتح العفوية مع الاغيار ما كفر الكافر حتى جهل ما يفر فرج
بعد ذهاب اصل ما خفر بالاخوة من كانت الدنيا مطلبه ما افتح بالانسان ظاهرا موافقا و باطنا
منافقا زشت ترين صفت انسان است که در ظاهر موافق باشد و در باطن منافق ما اعظم و ذر من طلب رضاء
الخالقين بسخط الخالق ما اصلم الدين كالقوى ما اهلك الدين كالقوى ما اكمل الا حسان من من يبر
نجير حسان نکرده باشد اگر که منت نهد ما و كى العلم بمثل العمل يبر ما عفا عن الذنب من قرع يبر ما اتقى
احد الا سهل الله فخرجه ما اشد حيق الا قرب الله فرجة ما حفظ الا حوة بمثل الواساة ما اقرب

جلد سیم از کتاب وقیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سب

البؤس من البعیم والموت من المحبوه ما اختلف وعنوان الا كانت احد بها ضلاله مع دود عوی دار
 و محاصرت حرات نخله الا انكم بحی رضالت بشه ما تواضع احد الا زاده الله جلالة ما كتاب اثنان الا
 قلب الامهات ما تلاحى اثنان الا ظهر اسفهم ما ما خلق الله امر احبنا قبله وما نزل الله امر اسدى
 فبلغوا ما انقضت ساعة من ذمرك الا بقطعة من عرك مع ساعى از روزگار گذرد الا انكم حتى از عمر تو با خود برو
 ما مذمتنا اليوم فقدم قلبه عدا فهدى ليدومك وقد تم ليومك ما من شىء احب الى الله من ان
 يسأل ما استعبد الكرام بمثل الاكرام ما افصح رشم اللثام واخسن تجاها الكرام ما اومن الذين كصنيع
 القرائض ما صان الاعراض كالاعراض عن الدنيا وسوء الاعراض ما من شىء اجلب لقلب الاثنان
 ولا اخذع للنفوس من شيطان مع خب فرب را كه جز تر و فرب نفس را خورند تر از شيطان نبست ما باث لرجل
 عندي موعده قط قبات بمثل على فرامشه ليعندو بالظفر يحاجبه اسد من تمكلى على فرامشه حرضا
 على الخروج اليه من دين عدي به و خوفنا من عاين بوجيب الخلف فان خلف الوعد ليس من اخلاف
 الكرام ما فوار الكرام من الحيام كضاريهم من الخيل والظلم والغدر والكذب ومفاد نوال اللثام مردم كرم
 از مرك چنان كمر زوك انجیل و ستم و دروغ و مصاحبت مردم نسیم كمران بشه ما اولدتم فليلثراب وما بئتم ظلمت
 وما جمعتم قلیل الذهاب وما علمتم فقی كیاب مدخر ليوام الحساب ما اقرب الدنيا من الذهاب والشب
 من الشباب والشك من الازنياب ما اودع احد قلبا سرورا الا خلق الله تعالى له من ذلك التوبة
 نطقا فاذا تزلت به نابتة جرى اليها كالماء في النهد و حتى يطرده ما عنده كما نظرد الغربة من
 الايل ما من عمل احب الى الله تعالى من كثيف خير بكشفه رجل عن رجل نبست عبادته در نزد خدا
 محبوب تر از ان كه مردى بارى كند مردى را و زيان نور بكر و انه ما استعطف السلطان ولا استسئل سحمة الضبا
 ولا استقبل المعجوز ولا استنجت صعاب الامور ولا استدفع الشرو و بمثل الهدية ما عسى ان
 يكون بقاء من له يوم لا يندوه وطالب حث من اجله يمدوه ما اخسن تواضع الاغنياء للفقراء
 طلبا الى عند الله واخسن منه بية الفقراء على الاغنياء انكالا على الله چه بيار نيكوست تواضع غنيا از
 برى فقرا و طلب تقرب در نزد خداوند و نيكو تر از ان پيمازى فقرا از غنياست موكله عليه ما تزلت اية الا وقد
 علمت فيما تزلت و ائن تزلت في فناء اولبلى في جبل اوسهل وان رجب وهبلى قلبا عفو لا و
 لسانا قوولا فرددت ايتى الا انكم من دنتم ذر چه نازل شد و در كه نازل شد در روز بارش شب در كوه بار و رشت باها
 پروردگار من مرادى را و زيان كوه با عطا فرمود ما المبتلى الذى قد اشدد به البلاء يا حوج الى الدعاء من العا
 الذى لا يامن البلاء ما استودع الله امرا عفو الا ليهنقده يوما ما جالس احد هذا القرآن الا
 قام يرباه او نقصان في باده في هدى او نقصان في عى ما بالكم فقرحون باليهنقده من الدنيا فديك
 ولا يخرنكم الكبر من الاخر و عمر مؤنه چه رسيد شمار كه شاد ميشويد باندكى از حطام دينوى كه در باسيد و عكس ميشويد از
 حيران بسيدى از سافع اخروى ما بالكم ناملون ما لا تدركونه و يجمعون ما لا تاكلونه و يبتون ما لا تنكثون
 ما الدنيا غررتك ولكن بها غررت ما العاجلة خدتك ولكن بها اخذت ما اقل اليمة المؤمن

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰۱۹ **وَ أَكْثَرَ النَّحْوَانَ مَا أَكْثَرَ الْإِخْوَانَ عِنْدَ الْيَمْنَانِ وَأَقْلَبَهُمْ عِنْدَ حُلَاثِ الرِّمَانِ** هر بسیارند دوسان بر سر سبز و
 خوان و اندک اند هنگام حوادث زمان ما حمل الرجل حملاً أَضَلَّ مِنَ الرُّوْمَةِ مَا تَزِينُ الْإِنْسَانَ بِزِينَةِ الْجَمَلِ مِنَ الْعَنُوفِ
 مَا أَحْسَنَ الْإِنْسَانَ أَنْ يَفْتَحَ بِالْقَلْبِ وَيُجَيِّدَ بِالْجَهْلِ مَا أَفْتَحَ بِالْإِنْسَانِ بِأَيْدِي عِبِلَاءٍ وَظَاهِرَ أَجْبَلَاءٍ مَا لَمْ يُولَدِ
 وَالْفَخْرَ وَأَوْلَهُ نُظْفَةَ وَالْخِرَةَ جَهْفَةً لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَنْفَةَ حَيْثُ فَمَّرَ فَرْزَنْدَ آدَمَ وَعَالَ أَنْكَرَ تَوَشَّسَ
 نَفْسَهُ اسْتِ وَأَخْرَسَ مِثْمَةَ نَدْرُوزِي خُوَيْشِ رَارِ سَابِيْدَ تَوَانِدُ نَدْوَعِ مَرْكَ خُودِ رَا چَارَه دَانِدَ مَا قَصَمَ ظَهْرِي لَآ تَجْلَانِ عَالِمُ
 مُنْهَيْتِكَ وَجَاهِلُ مُنْهَيْتِكَ هَذَا يَنْفَرُ عَنِ حَقِّهِ بِصْنِكِ وَهَذَا يَهْدِي عَوَالِي بَاطِلِهِ بِصْنِكِ مَا لَإِبْنِ آدَمَ وَ
 الْعُجْبَ وَأَوْلَهُ نُظْفَةُ مَدْرَةٌ وَأَخِرُهُ جَهْفَةُ قَدْرَةٌ وَهُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَجْلُ الْعَدْرَةَ مَا يَمْتَنِعُ أَحَدُكُمْ أَنْ
 يَهْنِي أَخَاهُ بِمَا يَكْرَهُ مِنْ هَيْبَةِ الْإِخْتِافَةِ أَنْ يَلْمَأَهُ بِمِثْلِهِ وَقَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْعَالِجِ وَرَفِضِ الْأَجِلِ
 مَا أَطَالَ أَحَدٌ الْأَمَلِ إِلَّا تَنَبَّيَ الْأَجَلَ فَاَسَاءَ الْعَمَلُ بِحِجْسِ الْمُرَادِ رَا تَكْشِدَ الْإِنْكَرَ جِلِ رَا فَا مَوْشِ سَا زُو وَبِكُو دَر
 نَحْوِيْدِهِ بَرَا زُو مَا لَكَ وَمَا إِنْ أَدْرَكَتْهُ شَغْلَكَ بِصَلَاةٍ عَنِ الْإِسْتِشَاعِ بِهِ وَإِنْ تَمَكَّنْتَ بِهِ فَتَصَصَّ عَلَيْهِ
 ظَفَرَ الْمَوْتِ بِكَ مَا صَبْرَكَ أَهْمًا الْمَبْتَلَى عَلَى دَائِكَ وَجَلَدَكَ عَلَى مَصَابِيكَ وَعَقْرَكَ عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى
 نَفْسِكَ مَا أَحَقَّ الْعَافِلُ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ لَا يَشْغَلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا
 أَكْتَسَبَ لَهَا وَعَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَنَهَارِهَا بِرُضْرُ مَسْدٍ وَجِبَاسْتِ كَمَا سَعَى خُودِ رَا مَشَاغِلِ دُنْيَوِي مَا بَعِغَ سَا زُو
 وَجِبَابِ نَفْسِ خُوَيْشِ بَرَا زُو وَتَكَرَّرَ سُؤْدُكُمْ دَرَّانِ سَاعَتِ چِ كَسْبِ كَرْدِه اسْتِ وَدَرَّانِ رُو زُو شَبِ اِرْ بَرَا يِ اَصْرَتِ چُو كُو دَر
 مَا أَحْسَنَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَصْبِرَ عَمَّا يَشْتَهِي مَا أَجَلَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ لَا يَشْتَهِي مَا لَا يَنْبَغِي مَا أَبْعَدَ الْخَيْرِ
 يَمُنُّ هَيْئَةً بَطْنَهُ وَقَرَجَةً نَجْرَهُ وَجُوبِي دَسْتِ نِيَا بَكْسِي كَهْفَسْتِ مَقْصُورًا بِشَرِّكُمْ خُوَارِكِي وَشَبَّو پَرَسْتِي مَا أَكْثَمَ حَلْمُ اللَّهِ
 عَنْ أَهْلِ الْعِنَادِ وَمَا أَكْثَرَ عَفْوَةَ عَنْ سَيْرِي فِي الْعِبَادِ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْأَيَّامِ وَأَسْرَعَ الْأَيَّامُ
 فِي الشُّهُورِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورُ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السَّنَةُ فِي هَذِهِ الْعُمْرِ سَاعَاتِ سَرَعَتْ كُنْدَا رُو زُو رَا دَر
 سَهْرَدِ وَرُو زُو سَرَعَتْ كُنْدَا مَهَارَا دَر نُو رُو زُو دَمَا هَهَا سَرَعَتْ كُنْدَا سَالِ رَا كِرَانِ آرَنْدِ وَ سَالِ سَرَعَتْ كُنْدَا عَمْرَا سِيَا يَا
 آرَدِ مَا أَخْلَقَ مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ أَنْ يَعْرِفَ يَدَيْهِ مَا خَيْرٌ دَارٍ مَنَقُضَ نَقْضِ الْبِنَاءِ وَعَمِيرٌ نَفْسِي فَنَاءِ الزَّوَادِ
 مَا نَفَعَ الْمَوْتِ لِمَنْ أَسْعَى الْإِيمَانَ وَالنَّفْوَى قَلْبَهُ مَا لَا يَنْبَغِي أَنْ تَفْعَلَ بِالْجَهْلِ لِأَنْفَعَلَهُ فِي السِّرِّ مَا أَرَاكُمْ
 إِلَّا أَشْبَاهًا حَايِلًا أَرَوَّاحٍ وَأَزْوَاحًا بِلَا فَلَاحٍ وَنَسَا كَابِلًا صَلاَحٍ وَتَجَارًا بِلَا أَرَوَّاحٍ مَا مَرَّحَ أَمْرٌ مَرَّحَةً إِلَّا
 مَجَّحَ مِنْ عَقْلِهِ مَجْجَةً مَا كُنْدَا أَحَدٌ مِنَ الذَّنْبِ الْذَّةُ إِلَّا كَانَتْ لَهُ يَوْمَ الْعِيْمَةِ غَضَّةٌ بِحِجْسِ رُو بِنَا اُو رَا كِ كُنْدَا كُنْدَا
 بِخَرَانِكِ وَرِفَا سْتِ أَنْ لَذْتَ كَلُو كِي رَا كُرْدِ مَا زَادَ فِي الذَّنْبِ نَقْصٌ فِي الْآخِرَةِ مَا نَقْصَ فِي الذَّنْبِ فَا زَادَ فِي الْآخِرَةِ
 مَا أَقْرَبَ الْوَاحِدَةَ مِنَ النَّعْبِ مَا أَجْلَبَ الْخَيْرَ مِنَ النَّعْبِ مَا أَخْسَرَ مِنَ لَوْ يَكُنُّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ چِ سِيَا
 غَايِبِ مَا سَرْدِ كُ دَر كُ سِي كَه دَر اَصْرَتِ اُو رَا بَهْرَه وَنَصِيبِه نِيَا سَمَا اَشْجَعُ الرَّبِّي وَاجِبِنِ الْمُرْتَبِ مَا أَقْرَبَ التَّعْجِمِ مِنَ
 الْبُؤْسِ مَا أَقْرَبَ الشُّعُودِ مِنَ النَّحْوِسِ مَا كَانَتْ لَهُ سُبْحَانَهُ لِيُضِلَّ أَحَدًا وَلَيْسَ لَهُ يَظْلَامُ لِلْعَبِيدِ مَا لَأَ
 بَعْدَ التَّحْوِي إِلَّا الضَّلَالُ مَا ضَادَ الْعُلَمَاءُ كَانَتْ هُمَا لِي مَا جَهَلُ الْفَضَائِلُ كَاللَّبِّ مَا أَحْبَبَ رَا بِرِ الْأَجَاهِلُ
 مَا أَخْصَرَ الْحَاسِنُ كَالعَجِبِ مَا ضَادَ الْعَقْلُ كَالنَّوِي مَا أَفْسَدَ الدِّينُ كَالذَّنْبِ مَا أَلْكَرْتُ اللَّهُ مُنْدَعِرْفَتُهُ نَا كَر

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالیم سب

۱۰۲۰ نکردم خدا را از آنجا که شناستم اورا ما شککت فی الله مودرا آینه شک نیاروم در خداوند از آنجا که دیدم اورا
 ما کذبت ولا کذبت ما ضلک ولا ضلک ما صلک من شقی اخوانه ما عثر من ذل جبراته عزیز شودی
 که پیمان خود را زایل کرد ما اقرب الحبه من الموت ما ابعدا الایسندرک من القوی ما قوی من قوی
 بمثل طاعت الله ما تقرب منقریب بمثل عبادته الله ما شرب بعدة الجنة بشر ما خیر بعدة النار بخیر
 ما اکتسب الشرف بمثل النواضع در کسب شرف و بزرگی بکورتاز نواضع و فروتنی نیست ما اصالح الدین کالود
 ما حصدت النعمه بمثل الشکر ما بطل البقاء من احبه ما تجوی من الموت من طلبه ما ظفر من ظفر الایم
 به ما حیل من لم یعمل بعلمه عالم نیست کسی که عمل کند ما عقل من طال امله ما احسن من ساء عمله ما کله
 الرفق فی شیء الاذانه ما کان الحرف فی شیء الا شانه ما انقص النوم لعظیم الیوم ما اهدم النور کظیم
 الجرم ما اکثر من یعرف بالحق ولا یطعمه چه بسیار مردم اند که عارف بحق اند و طاعت حق میکنند ما اکثر من تعلم
 العلم ولا یبتغی ما اقرب النعمه من الظلوم ما اقرب الضره من الظلوم ما اعظم عذاب البانی ما اصرع
 صرعه الظالمی ما حصدت الاعراض بمثل البذل ما عثر البذلان بمثل العدل ما شکرین النعمه بمثل
 بدایها ما حصدت النعمه بمثل الانعام ایضا ما حصل الاجر بمثل الصبر ما خیرت النعمه بمثل الشکر ما شاع الذکر
 بمثل البذل هیچ چیز مانند عطا نام مرد را بجهت میکند ما اذل النفس کالجرح و الا شان العیض کالجمل ما اقع
 الکذب بدوی الفضل ما اقع البطل بدوی التلبی ما اعظم سعاده من یوشرف قلبه بیزد البصیر ما
 اعظم فوز من افضی اثر النیبین ما عقدا ایمانه من یحیل باخافه استوار نیست بمان کسی که بجای احسان
 بخل و رزد ما هتأعز و غیره من کثر امیناته ما امر الله بشیء الا و اعان علیه ما فقی عن شیء الا و اعنی
 عنه ما عقدا ایمانه من لم یحفظ لسانه ما ظلم من خاف المصروع ما حذر من علم کف المریج ما
 اعظم نعم الله فی الدنیا و ما اصغر هاه فی غیر الاخره چه بسیار بزرگ است نعمت خداوند در دنیا و چه بسیار اندک است
 بانمت آخرت ما ساد من اخراج اخوانه الی غیره و ما استعینت عنه خیر ما استعینت به ما صبرت
 عنه خیر ما التذذت به ما اقرب المحی من المیت للجافیر به ما ابعدا المیت من الحی لا یقطا غیره
 ما انعم الله علی عبد یغیظها الا لا کان حبهما ان یزبها عنه ما کرمت علی عبد نفسه الا هانت
 الدنیا فی عینه بزرگ نبود چه سببه الا انکه دنیا در چشم او خاک رود ما امن عذاب الله من لم یامن الناس شره
 ما اغش نفسه من یصح غیره ما قسم الله سبحانه بین عباد و شینا افضل من العطل ما دنیاک الی تجتبد
 لیک من غیره الی فقیها سوء الظن عندک ما بعد النیبین الا اللبس ما من جهاد افضل من
 جهاد النفس ما قدمت من دنیاک فلتقیک و ما اخرت عنها فلعبد و لم یخیر الی انما خود در راه خدا بذل کردی
 از برنت و آنچه را بجای گذاشتی و برقی برای دشمن نیست ما قال الناس لینی قاطون له الا و قد جئنا الله
 یوم سوء ما کان الله سبحانه لیقطع علی عبد باب الشکر و یعلق عنه باب الیزید ما زالت عنکم نعمه و لا
 تحساده عین الایدی نوب اجرامه و ما و انس الله بظلام العیبه ما امن بالقران من استعمل محارمه کسی
 حرم قران را حلال شمارد ایمان بقران ندارد ما اعظم المصیبه فی الدنیا مع عظیم الفایده ما لیت من دنیاک

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

فَلَا تَكْثِرْ بِهِ فِرْحَانًا وَمَا فَانَكَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَفْ عَلَيْهِ حَزَنًا مَا أَكَلْتَهُ رَاحٌ وَمَا أَطَعْتَهُ فَاحٌ مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا
 الْإِنْسَانُ لِأَصْوَرَةٍ تُمَثِّلُهُ أَوْ بَهِيمَةٍ مُهْمَلَةٍ مَا أَصْدَقَ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ وَأَيُّ دَلِيلٍ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ مَا
 أَعْظَمَ اللَّهُ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ عَظِيمَتَهُ فِي جَنِّبٍ مَا غَابَ عَنَّا مِنْ قُدْرَتِكَ بِسَبَابِ عَظِيمِ اسْتِوَى
 فَدُونَ ذَلِكَ الرَّازِقِ نَيْشِ نَوْدِ بَارِكِنِم وَبِسَابِ كَوْنِكَ اسْتِغْفَتِ أَنْ دَرَزِدَ أَنْجَازِ قُدْرَتِ تَوَاضِعِ اسْتِوَى مَا أَهْوَى
 اللَّهُ مَا نَشَاهِدُهُ مِنْ مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْمَرُ ذَلِكَ وَمَا غَابَ عَنَّا مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ مَا أَخَذَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
 عَلَى الْجَاهِلِ أَنْ يَتَعَلَّمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَتَعَلَّمَ مَا أَفَادَ الْعِلْمُ مِنْ لَوْ بَقِيَ خَوْفُ النَّفْعِ الْجَلْمُ مَنْ لَوْ جَلْمُ مَا
 أَهْبَنِي دَنْبٌ أَمْوَلْتُ بِهِ حَتَّى أَصِلَى رَكَعَتَيْنِ مَا أَفْجَى بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهَيْنِ بِسَبَابِ رَجَبِ اسْتِوَى
 مَرْدِي كَمَا نَفَسٌ وَرُورِي بِأَسْمَاءِ شَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ تَأْتِي الْأَبَى شَهْوَةٍ مَا شَيْءٌ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَأْتِي الْأَبَى كَرِيهِ
 مَا قَضَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى عَبْدٍ بِقَضَائِهِ فَرَحِي بِهِ إِلَّا كَانَتْ الْيُخْرَةَ لَهُ فِيهِ مَا أَصْعَلَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَبْدَ بِمَا
 مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ خُلُقِهِ وَحُسْنِ نَيْبِهِ عَطَا يَكُنْدُ فَدُونَ بِنْدَةٍ رَاجِحِي زُجْرِي نِيَا وَخَرْتِ كَرِيمِ
 خَلْقِ وَحَسَنِيَّتِ مَا دَقَّعَ اللَّهُ عَنِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ شَيْئًا مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ إِلَّا بِرِضَائِهِ بِقَضَائِهِ
 وَحُسْنِ صَبْرِهِ عَلَى بَلَاءِهِ مَا نَوَاحِي قَوْمٍ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَّا كَانَتْ الْخَوْفُ عَلَيْهِمْ قِرَّةٌ يَوْمَ الْقُرْآنِ
 عَلَى اللَّهِ مَا تَوَسَّلَ أَحَدًا يَوْمَ سَبَلِهِ أَجَلَ عَشْرِي مِنْ يَدِ سَبَقْتِ مَتَى الْيَوْمَ لَوْ تَرَى بِهَا عِنْدَهُ بِأَيْتَابِهَا
 أَخْتَهَا فَإِنَّ مَنَعَ الْأَوَّابِ يَقَطُّعُ شُكْرَ الْأَوَائِلِ مَا أَنْتَ إِذَا الْإِنْسَانُ يَمْلِكُكَ نَفْسِكَ أَمَّا مِنْ دَانِكَ بَلْوَى
 أَمْ لَيْسَ لَكَ مِنْ تَوْمِنِكَ بَقِيَّةٌ أَمَا تَرَى مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرَى مِنْ غَيْرِكَ مَا الْمَغْبُوطُ إِلَّا مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ
 قَسَّةً لَا يَحْبِبُهَا عَنِ مَحَاسِنِهَا وَجَاهِدَ فِيهَا وَمَطَالِبِهَا مَحْسُودًا يَدُودًا كَرَسِي كَمَا تَمُشُّ مَقْصُورًا بِرِغْسٍ بِأَسَدٍ
 زَنْفَرِ خَرِشٍ غَايِبٍ تُشَوِّدُ وَارْتَابِ نَفْسٍ وَجَاهِدَ بِأَنْفُسِ آسُودَةٍ تُشَبِّدُ مَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا يَأْذَنُ
 شَهْوَتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَعْلَى هِمَّتِهِ مَا الْمَغْبُوطُ الَّذِي فَازَ مِنْ دَارِ الْبَقَاءِ بِبُغْيَتِهِ كَالْمَغْبُوطِ
 الَّذِي فَاتَهُ النَّعِيمُ لِنُورِ إِخْيَارِهِ وَشَفَاوِيهِ مَا يَهْرَفُ الرَّجُلُ إِلَّا بِعَلِيٍّ كَمَا لَا يَهْرَفُ الْغَرِيبُ مِنَ التَّجْرِ
 إِلَّا حِينَ حَضُورِ الْمُرْفُودِ الْأَشْمَارُ عَلَى الصُّوْلِهَا وَبَعْرِفُ لِكُلِّ ذِي فَضِيلٍ مِنْهَا فَضْلُهَا كَذَلِكَ
 يَشْرَفُ الرَّجُلُ الْكَرِيمُ بِأَدَابِهِ وَيَفْضَحُ اللَّيْمُ بِذَاتِهِ شَانَهُ نِيَشُودُ مَقْدَرُ مَرْدُكُمْ بِعَمَلِكُمْ شَانَهُ نِيَشُودُ
 غَرِبُكُمْ بِمَرْمَرِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ شَرِّهِ
 سَبَدُكُمْ بِكَرَامَتِ طَبِيعِ أَوْ فَضِيلَتِ مَبْدُكُمْ بِوَلِيْمَتِ رَدَّةِ نَفْسِ أَوْ مَا حَفِظَ غَيْبَكَ مِنْ ذِكْرِ عَيْبِكَ مَا
 الْإِجْتِهَادُ فِي النَّجِيحَةِ مَنْ دَلَّتْ عَلَى عَيْبِكَ وَحَفِظَ غَيْبَكَ مَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ فَعِنْدَ مَنْ لَا حَسْرَةَ لِلْأَوْ
 وَمَا زَنْكَتَهُ مِنْ شَيْءٍ فَعِنْدَ مَنْ لَا يَنْجُرُ الْعِيَابُ مَا لَيْتَ أَحَدًا عَلَى إِذَا عَزَيْتَ بِرِي إِذْ كُنْتُ بِهِ أَضِيقُ مِنْهُ مَا
 رَفَعَتْهُ أَيْتَهُ وَلَا وَضَعَتْهُ كَشَهُوَتُهُ بِنْدُكُمْ مَرُورِ جَرِي مَا نَدَمْتُ أَوْ بَدْتُ نَكْدَةً نَدَمْتُ أَوْ مَا أَخْلَقِي
 مِنْ عَدْوَانِ لَا يُؤْفَى لَهُ مَا أَفْجَى الْفَطِيمَةَ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَالْجَمْلَةَ بَعْدَ الْإِخْلَاءِ وَالْعَدَاوَةَ بَعْدَ الصَّفَاةِ
 ذَوَالِ الْأَلْفَةِ بَعْدَ اسْتِحْكَامِهَا بِسَبَابِ رَجَبِ اسْتِوَى كَسْتَنْ بَعْدَ زِيَارَتِ سِتْرٍ وَتَكْرَمِي بَعْدَ زِيَارَتِ وَعَدَاوَتِ بَعْدَ
 حَفَاوَتِ وَمَخْلَفَتِ بَعْدَ زِيَارَتِ الْفَضْلِ الرَّابِعِ مِنْ حِكْمَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ

جله سیم از کتاب در فیم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالیم سببه

الیهیم باللفظ المطلق وهو مائة واحد وستون حكمة فمن ذلك قوله عليه السلام مجالس العلماء
 غنيمه مصلحة العاقل ما مونة مرارة الصبر يثمر الظفر من القدر لسبق الحد ومكروه محمد
 عاقبت خبر من محبوب ندم مغتبه عدوت كروهي كرافتش محمود باشه بنزل زول مجبولي است كه عاقبتش
 مذموم باشه مبره الرجل عقله وجماله مرونة منارح الحق مقصوم مصاحب اللوم مذموم مجلس
 الحكمة غرس الفضله مدارسة العلم لذة الأولياء ملازمة الخلو فو يدن الضلالم مذبح الفنا
 كفايلها مستمع العبيد كفايلها مركب الصوى مركب الردى موت وحي خبر من عيش شقي منع
 الكريم احسن من بذل اللبیم مجالس الأبرار نوجب الشرف مصلحة الأشرار نوجب التلف مجالس
 ذوى الفضائل حوة القلوب بما سنها جان فصاير ذلك دل است مجالس السفيل يضي القلوب
 مجالس فلان باری قلب است مداومة العاصي قطع الرزق مفارئة السفهاء نقيد الخلو مواصلة
 الفاضيل نوجب التوبة المباهلة الذنبا تكيب العبد وميزة المعروف احسن من ابديه مترع الكرم
 ابدا الى شيم بايد وكریم شيم و طرقت پدران خود كبر بمباهلة العوام من افضل المروءة بجانب المهرب من احسن
 الخوة ملاك السياسة العدل ملاك كل امر طاعة الله ملاك الخوانم ما اسفر عن رضا واقه ملاك العلم
 العمل به ملاك العمل الاخلاص فيه ملاك العلم كثرة ملاك الشير ستره ملاك الوعد بجازة ملاك الخمر مباد
 ملاك الدين الورع قوام دين برسانه است ملاك الشك قطع ملاك التقى رفض الدنيا ملاك الدين مخالفة العدو
 ملاك الإيمان حسن الإظهار ملاك الإسلام صدق اللسان قوام اسلام برهت كونه است ملاك التقوى
 الكف عن المحارم ملاك الامور حسن الخواص مع الشكر تدوم النعمة دوام نعمت بكرمت است مع البر
 تدور الرحمة مع الهدية الحكمة مع الثروة تظهر المروءة مع الانصاف تدوم الخوة مع الاخلاص تقع
 الاعمال مع السامات نفى الاجال مع الودع يثمر العمل مع العجل يكثر الزل عجت وشاب زد كه موجب عرض
 وزبان كارى است مع العقل بنور الجم مع الصبر يقوى المحرم مرارة الهاس خبر من الصبر الى الناس توبه
 برست از ظاهر حاجت در زود مردم معرفة فاعلى المعارف معرفة النفس اكل المعارف مشاورة الخاوم
 الشيق ظفر مشاورة الجاهل الشيق خطر مذهب في غيرك لك اجرها خبر من مصيبتك ليتركها
 واجرها مودة العوام تنقطع كانه قطع السحاب وتنقطع كانه تنقطع السراب موافقة الاصحاب يهدى
 الاضطحاب ملاك المروءة صدق اللسان وبذل الاخسان ملاك التجاهل لزوم الإيمان مجالس ابناء
 الدنيا منسلة للإيمان وقائده الى طاعة الشيطان مجالس اس دور كار از ظاهر زداينه ايمان وكشند بطاعت
 سلطان است موافق الشان لخط الرحمن ورضى الشيطان وتبين الانسان ملوك الدنيا والاخره الضل
 الراضون ملوك الجنة الاقبلة والمخلصون مودة الاحق كثره النار باكل بعضها بضامودة ابناء
 الدنيا فزول كادى عارض بعرض دوستى فرزندان دنيا از برای كثر خبري كه بخلاف آرزو عارض شود زایل كرو
 مودة الحمقى زول كما بزول السراب وتنقطع كانه تنقطع السحاب مقاساة الاحق عذاب الودع
 الذي كرمون الودع ومفناح الصلاح مودة الجاهل منقبة الاحوال وشبكة الزوال مثل المناخي

ملاك الدين الحقل

كالخطة

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کَمَا تَحْتَظَرُ الْمُخَوَّرَةَ أَوْ زَانِيَهَا الرِّيمَ ذَا فُهَا مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَالْأُرْجَةِ طَبِيبٌ طَعْمُهَا وَبِجْهَاتِهَا مَثَلُ الدُّنْيَا ١٠٢٣
 كَثَلُ الْحَبَّةِ لَتَيْنِ مَتَّهَا وَالسَّمُّ الْقَائِلُ فِي جَوْفِهَا هَوَى إِلَيْهَا الْغُرَّ الْجَاهِلُ وَتَجَدُّ هَذَا وَاللَّبُّ
 الْعَائِلُ دِينًا مَارًا تَكْرًا زِيْرُونَ نَزَمَ وَلَيْسَ بِسَيِّئٍ وَازْدَرَدُونَ ذَمُّ كَيْنَ مَرْدَمٍ مَعْرُوفًا دَانِ بَدَانِ بَارِئًا بِسَيِّئٍ وَخُوفًا مَعْرُوفًا
 زَانِ كَبْرِيْزَةً مُصَاحِبَةُ الْأَشْرَارِ كَرَامِيْكَ الْبَحْرَانِ سَلِيمَانَ الْقَرْفِيَّ لَوْ سَلِمَ مِنَ الْقَرْفِيَّ مَغْلُوبٌ الشَّهْوَى وَذَلِكَ
 مِنْ تَمَلُّوْلِ الرِّقِيِّ مَغْلُوبٌ الْهَوَى دَائِمٌ الشَّفَاؤُ مَوْجِدٌ الرِّقِيُّ عَجَاهِدَةُ النَّفْسِ أَفْضَلُ جِهَادٍ مَلَازِمَةُ
 الطَّاعَةِ خَيْرٌ عِنَادِ مَوْتِ الْوَلَدِ فَاصِحَةُ الظُّهْرِ مَكْرُوزِيْزَتِ رَادِمٍ كَمَدِ مَوْتِ الْوَلَدِ صَدْعٌ فِي الْكَبِدِ
 مَوْتِ الْأَخِي قَصَمَ الْجَنَاحَ وَالْبَيْدِ مَوْتِ الزَّوْجَةِ حُزْنُ السَّاعَةِ مَثَلُ الدُّنْيَا كَظَلِكِ أَنْ وَقَفْتَ وَقَفَّ
 وَإِنْ حَلَبْتَهُ بَعْدَ دِينًا مَتَّهَا سَابِغَتِ جَوْنِ بَجَابِيْ بِسَيْئِ مَا تَوْبِ سَادَةَ شُودُ وَجِدَا كَرُورِ طَلَبِ أَفْزَانَ سَعَتِ كَيْرَاتِ
 دَوْرُ كَرْدِ مَرْوَةَ الرَّجُلِ صَدَقَ لِيَا نِيْدِ مَرْوَةَ الرَّجُلِ فِي إِخْتِمَالِ بَعْضِ الْخَوَانِيْدِ جَوَانِمِ دِي وَمَرُوتِ مَرْدِيْنِ
 اسْتِ كَارِ لَمَشِ دُوسْتَانِ جِيْمِ بِيْشِدِ وَبِكَافَاتِ كُوشِدِ مَغْرَسِ الْكَلَامِ الْقَلْبِ وَمُسْتَوْدَعَةِ الْفِكْرِ وَمَقْوِيَّةِ
 الْعَقْلِ وَمُبْدِيَّةِ الْإِسَانِ وَجِيْمَةُ الْحَرْفِ وَذَوْوَعَةُ الْعَقْلِ وَحَلِيْبَةُ الْأَعْرَابِ وَنِظَامَةُ الصَّوَابِ مَلِيْحَةُ
 عَمَلِكِ فَايْتُ وَأَهْلِيْهِ مَبَاهِمٌ وَقَفَاكَ مَعْنَمٌ فَاعْنَمِ فِيهِ فُرْصَةُ الْإِمْتِكَانِ وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَّقَى بِالزَّمَانِ
 أَجْرًا زَعْمُورِ بَرْتِ شُودِ دَتِ آيِنِ كَشُوفِ شُودِ بَرِ قَفِ رَاعِيْمَتِ شَمَارُوفِ صَدِ الرَّازِوَسْتِ كَمَدِ رُوْبِ مِيْرِيْزِ
 بِدَارِوَزْكَارِوَاتِنِ بِشِيْ مُدْمِيْنِ الشَّهْوَانِ صَبْرِيْجِ الْأَقَابِ مَقَارِفِ السَّيِّئَاتِ مَوْقِرِ الْبِيْعَاتِ مِسْكِيْنِ ابْنِ أَدَمِ
 مَكْنُومِ الْأَجَلِ مَكْنُونِ الْعِلَالِ مَحْفُوظِ الْعَمَلِ نُوْلِيَّةِ الْبَقْدِ وَنُثِيْنَةُ الْعَرْقَةِ وَنَقْلَةُ الشَّرْقَةِ عَجَاهِدَةُ الْأَعْدَا
 فِي دَوْلِيْمِ وَمُنَاضِلَتُهُمْ مَعِ قَدْ فَعِيْمِ تَرَكِ لَا مِرْهُوِّ وَتَمْرُخُ لِيْلَةِ الدُّنْيَا جَامِلَةُ أَعْدَاءِ اللَّهِ فِي دَوْلِيْمِ
 تَقِيَّةٌ مِنْ صَدَابِ اللَّهِ وَخِرَزْمِ مَعَارِزِ الْهَلَاكِ فِي الدُّنْيَا مَسْرَةُ الْكِرَامِ فِي هَذَا السُّطَاءِ سَادَةُ مَرْدَمِ كَرِيْمِ بِنِ
 وَخَشِيْسَاتِ مَسْرَةِ الْإِيْطَامِ فِي سُوْرِ الْجَهْلِ سَادَةُ مَرْدَمِ سِيْمِ بَجَابِيْ بِيْ سِيْ سَتِ مَفْتَاحِ الْخَيْرِ الْبَرِيْ مِنَ الشَّرِّ وَفَتْحِ
 الْقَطْرِ لَزُومِ الصَّبْرِ مَنَازِعَةُ الْمَلُوكِ نَسَبِ الْيَمِّ عَجَاهِدَةُ اللَّهِ بِالْعَاصِيِ عِيْلُ الْيَمِّ مَجَالِسَةُ الْعَوَامِ نَيْدُ الْعَادَةِ
 مَعَايِرَةُ السُّفْلِ بَيْنِ السَّيِّئَاتِ مَجَالِسُ الْأَسَاقِ مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ عَجَاهِدَةُ الْعُقُوبِ عُنْوَانُ النَّبْلِ مَخَالِفَةُ الْمَوْجِ
 شَفَاءُ الْعَقْلِ مَعَادَةُ الرَّجَالِ مِنَ شِيْمِ الْجَهَالِ مَعَادَةُ الرَّجَالِ مِنَ أَكْرَمِ الْأَفْصَالِ مَعَالِمَةُ التَّرَالِ نَظْمُ شَجَاعَةِ
 الْأَبْطَالِ مَعَالِمَةُ الْفَلَاحِ وَلَا مَلَاقَاتِ الْأَرْطَالِ مَعَالِمَةُ الْعِلْمِ نَيْمِ قَوَائِدِهِمْ وَتَكْسِبُ فَضَائِلَهُمْ مَعَادَةُ
 الرَّجَالِ فِي خَلَائِقِهِمْ آمِنْ مِنْ عَوَالِمِهِمْ مَوْدَةُ الْأَبَاءِ نَسَبِ بِيْنِ الْأَبْنَاءِ دُوسِيْ بَدَانِ تَذَكْرُهُ بِيْسَتِ دَرِيْمَانِ
 مَعِ الْفَرَاغِ تَكُونُ الصَّبْوَةُ مَعِ الْيَقِيْنِ تَكُونُ الشُّبُوَّةُ مَعِ الْإِحْسَانِ تَكْرَارُ الرَّفْعَةِ مَعِ الْفَوَائِدِ تَكُونُ الْحَسْرَةُ مَرْوَةَ
 الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ جَوَانِمِ دِي مَرْدَمِ بَانْدَزِهِ عَصْرَانِ اسْتِ مَرْوِيْنِ الرَّجُلِ عِلْمُهُ وَجِلْمُهُ مَرْوَةَ الْعَائِلِ دِيْنُهُ
 وَصَبَّ آدَبِهِ مَا وُجِ الرَّجُلِ بِمَا لَيْسَ فِيهِ مُسْتَهْزِيْ بِوَيْدِ مَنَعِ خَيْرِكَ هَدِ عَوَالِيْ حُجْبِ عَيْبِكَ مَنَعِ آذَانَ الْجِيْلِ
 لَكَ قَلُوبُ أَعْدَائِكَ مَعَادَةُ الْأَخِيْنَ بِيْنِ السَّدِ الْعِنَا مُصَاحِبَةُ الْجَاهِلِ مِنَ الْعَظِيْمِ الْبَلَاءِ مُصَاحِبَةُ مَرْدَمِ
 نَادَانِ بَزْكَرِيْنِ الْبَلَاءِ عِنَا اسْتِ مَنِيْقِي الشَّرِّ كَفَائِلِ الْخَيْرِ مَنِيْقِي الْعَصِيْبَةِ كَعَائِلِ الْبِرِّ مَرَارَةُ الدُّنْيَا حَلَاوَةُ
 الْأَخِيْرِ مَوْثِقَاتِ الدُّنْيَا هَوْنٌ مِنْ مَوْثِقَاتِ الْأَخِيْرِ مَرَارَةُ الصَّبْرِ بِذِيْهَا حَلَاوَةُ الْقَطْرِ مُصَاحِبُ

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقبال سیم

الدِّينَا هَدَفٌ لِلنَّوَابِيهِ وَالْيَغِيرِ بِادْبَادِ بِنِ آجِ فَذِكْرُكَ حَادِثٌ كَسْنِ هَسْتِ تَرَاوِدُ النُّصْحِ اَنْتَعَمِنِ
 حَلَاوُ وَالْيَغِيرِ مُلَاوِمَةُ الْوَقَارِ فَوْضُ مِنْ دِنَانَةِ الْعَالِيَةِ مَوْدَةُ ذَوِي الدِّينِ بِطَائِفَةِ الْاِنْطِلَاعِ دَائِمَةٌ
 الْبَقَاءُ تَجَالِسُ الْاَهْوَى هَيْدُ الْاِيْمَانِ مَا وَجَّحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ مِنْهُ مَعْرِفِي بِكَ فَاِنْ لَمْ تَشْفَعْهُ بِتَوَالِكَ
 بِالْعِزِّ فِي ذَوَاتِكَ وَهِيَ اَيْتَاكَ اَنْكَسَ كَمَا كُوَيْدُ زَابِجِي كَرْدِ نَوَيْسْتِ هَمَانَا اسْتَمْرَكَ نَزْوِجُونِ بِالْخَيْرِ جَابِرَةٌ نَعْمِي اِي
 سَخْتِ تَرَاوَانِ شَاهِي كَنْدُ تَوَارِ مَنَاجِيحَكَ مَشْفُوقٌ عَلَيْكَ مَحْنُ الْاِيْتَاكَ نَاطِرٌ فِي عَوَافِيكَ مُسْتَذِرٌ قَوَالِكَ
 فِي طَاعَتِهِ وَشَاوِكَ وَفِي مَخَالِفَتِهِ فَسَادَكَ مَعْنَى اَشْفِي عَجَبِي اِذَا غَضِبْتُ لِحَبْنِ اَعْمَرُ فَمَا لِي لَوْ
 حَبْرْتُ اَمْ حَبْنِ اَفْدُرُ فَمَا لِي لَوْ عَفَوْتُ بِمَكَامِ خَشْمِ خُورِ اِيْتَاكَ اَيَا مَكَامِ عَجْرِي كُوَيْدِ كَاشِ صَبْرُ كَرْدِي وَ
 اَكْرَمِ هَسْتَامِ فِدْرَتِ كُوَيْدِ كَاشِ مَعْفُورِ شِسْتِي مَعْرِفَةُ الْعَالِيَةِ دِينِ هَدَانِ بِرَدِ مَكْتَبِ الْاِنْسَانِ حَسْبُ الطَّاعَةِ
 فِي حَبُونِهِ وَجَبَلِ الْاِحْدُوقِ بَدْوِ فَايِدِ مَتَاعِ الدِّينِ اِحْطَامِ مَوِيكُ فَجَبْتُوا مَرُحَاهُ فَلَعْنَتُهَا اَحْطَى
 مِنْ طَائِفَتَيْهَا وَبَلَعْتَهَا اَزْكَى مِنْ قُرْوِهَا مُصْنِبَةٌ بِرُجِي اَجْرُهَا خَيْرٌ مِنْ نِعْمَةٍ لَا يُوَدِّي شُكْرُهَا صَبْتِ
 كَرْدِ اَرَاكِ اَجْرُهَا مِيدَرُودِ بَسْرَتِ اَزْمِنِي كَرْدِ شَرِكُ كَرْدِ شُودِ مَا اَخْلَقِي مِنْ عَهْدِ اِيْتَاكَ لَهْ مَعْرِفَةُ الْمَرْءِ بِعُزْوِهِ
 مِنْ اَنْفَعِ الْمَعَارِفِ بَسْرِي مَعْرِفَتَا مَعْرِفَتِ مَرْدِ هَسْتِ بِمَعَارِبِ خُودِ مُسْتَعِيلِ الْبَاطِلِ مَعْتَدِبٌ مَلُومٌ مُسْتَعِيلُ
 اَلْجَرِيصِ شَقِيٌّ مَذْمُومٌ مُعَاجَلَةُ الْاِيْتَقَامِ مِنْ يَشِيمِ الْاِشْرَامِ تَعْمِيْلُ كَرْدِ وَرَتَقَامِ صِفَتِ مَرْدِ لَيْسِمِ سَتِ مُعَاجَلَةُ
 الدُّنْيَا بِالْعَفْرِانِ مِنْ اَخْلَاقِ الْكِرَامِ وَسَيْلِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَسَافَةِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ قَطَالِ
 مَسِيرِ يَوْمِ التَّمِيْنِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ دَمَتْ مِنْهُمْ نَفْسٌ فَخَرَجَ الْفِئْتَةُ وَالْمِثْمُ نَاوِي اَلْحَطِيْبَةُ
 بِرَدْوَنَ مِنْ صَدْعَتِهَا وَبُوقُونَ مَنْ نَاخَرَعَتْهَا اَلْبَهَاوِي فِي حَقِّ مَنْ دَمَتْ اَيْضًا مَا يَخَافُ غَرِبَ هَوَاهُ
 كَلَامًا سَعَبًا الدِّينَا هَجَالَسَةُ الْعُقَلَاةُ حَبْوَةُ الْعُقُولِ وَشِئَاءُ الْاِيْتَقَامِ مَجَالَسَتِ اَخْرُودِ مَنَدَانِ زَمَكِي دَلِ
 وَشَفَايِ نَعْرَسَتِ مَعَارِيْفِ الْاِيْمَانِ اِنْ اَلْيَسَاءُ تَوَافِقُ الْاِيْمَانِ تَوَافِقُ الْعُقُولِ تَوَافِقُ الْكُطُوبِ فَاَمَّا نَقْضُ
 اِيْمَانِيْنَ فَتَقْوُدُ مَنْ فِي اِيْمَانِهِمْ حَبْرِيْنَ عَنِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَامَّا نَقْضَانِ عَقُولِيْنَ فَسَهَادَةُ اَمْرٍ اَبْنِ
 كَثَاهَدَةُ رَجَلِي وَامَّا نَقْضَانِ حُطُوبِيْنَ فَوَادِ بِشِيْمِ عَلِيٍّ يَنْصِفُ مَوَادِبِي رَجَالِي فَتَقْوَادِ اِيْمَانِي
 وَكُوَيْدِ اِيْمَانِي خِيَارِي عَلِيٍّ حَدِيدِ
 يَمَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي حَرْفِ التَّوْنِ وَهُوَ قَصْلَانِ مَانَةٌ وَعَشْرُ حِكْمِ الْفَصْلِ الْاَوَّلِيْنَ يَلْفِظُ يَوْمٌ وَهُوَ اِحْدُ وَسِتُّونَ حِكْمَةٌ الْاِسْمَاءُ
 بِاللَّفْظِ الْاِطْلَاقِ وَهُوَ اَرْبَعٌ وَخَمْسُونَ حِكْمَةٌ الْفَصْلِ الْاَوَّلِيْنَ مِنْ حِكْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْفِظُ يَوْمٌ وَهُوَ
 اِحْدُ وَسِتُّونَ حِكْمَةٌ لِيْنِ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمٌ وَزِيْرُ الْاِيْمَانِ الرِّضَا يَوْمٌ الدَّلِيْلُ الْحَقُّ يَوْمٌ الرِّفْقُ
 الرِّفْقُ يَوْمٌ الْعَوْنُ الْمُنَاطَرَةُ يَوْمٌ الشَّفِيْعُ الْاِيْتِيْلُ يَوْمٌ اَلْيَسْمُ الْوَقَارُ يَوْمٌ الْوَسِيْلَةُ الْاِسْتِغْفَارُ يَوْمٌ شَاْفِعُ
 الْمَذِيْبِ الْاِقْرَارُ بَسْرِي شَفِيْعُ بِي كَنَاءُ كَارِ اَوْرَاكِنَاءُ هَسْتِ يَوْمٌ اَلْيَسْمَةُ حَسْبُ الْخَلْقِ يَوْمٌ اَلْحَلْفَةُ اَسْتِعْمَالُ الرِّفْقِ
 يَوْمٌ اَلْاِسْطِظْمَا وَالْمَسَاوِدَةُ دَرْدَمُ مَرْدِ بَسْرِي بَسْتَرَانِ مَشُورَتِ اَخْرُودِ مَنَدَانِ هَسْتِ يَوْمٌ الْعِبَادَةُ السَّهْرُ
 يَوْمٌ الطَّارِدُ لِلْهَمِّ الْاِيْتِكَالُ عَلَيَّ الْقَدْرِ يَوْمٌ الْعَمَلُ الرِّفْقُ يَوْمٌ الْاِيْمَانُ جَبَلُ الْخَلْقِ يَوْمٌ الْعِبَادَةُ السُّجُودُ
 وَالرُّكُوعُ يَوْمٌ الدِّينَا الْخُشُوعُ يَوْمٌ الْعَوْنُ الْوَسِيْعُ الْفُتُوْحُ بَسْرِي مَعْرِفَتِ مَرْدِ كَاشِ هَسْتِ يَوْمٌ قَرْنِ

کتاب کلمات قصار کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

الامانة الوفاء يوم قهرن التقوى الودع وبيس الغرير الطمع يوم عون المعاصي الشبع يوم الاعتدال ١٠٢٥
 العمل للعباد يوم زاد العباد الاحسان الى العباد بهنرين زاد زبدي سفر آخرت احسان بائد كان خداوند است
 يوم الحاجر من المعاصي الخوف يوم مطيئة الامر الخوف يوم الظهير الصبر يوم الصبر القهر يوم التون على
 آثر النفس وكثير عاديها التجرع يوم الادم الجوع يوم السلاح الدعاء يوم المروءة الصبر على البلاء يوم الوسيلة
 الطاعة يوم الخليفة الطاعة يوم التون على انكسار النفس الجوع بهنر ودر عليه نفس كرسكي است يفت
 الطاعة الخضوع يوم الطاريد اليههم الرضاء بالفضاء يوم عون الشيطان اتياع الهوى يوم صاريف السما
 خص الابصار يوم الحزم الاستظهار يوم دليل الايمان العلم يوم وذيرو العلم الحلم يوم الحسب حسن الخلق
 يوم البركة سعة الرزق يوم الهدى الموجهة يوم العبادة الخشبة يوم الشبهة السكينة بهنرين صفت فار
 وحزم است يوم المحظ الفناء يوم الكثر الطاعة يوم القهرين الدين يوم الطاريد للشك اليقين يوم
 الدلالة حسن الصمت يوم قهرن العلم الصمت يوم وذيرو العلم الحلم يوم زاد العمل يوم عون العمل فصرا لاميل يوم
 العباداة الغزاة يوم الذخر المعروف بهنرين كجها وذيرو كروار بكونت يوم قهرن العفلاء الادب يوم النسب حسن الادب
 يوم قهرن النخا البهاء يوم قهرن الايمان الرضاء يوم الحداث الكتاب يوم الظهور الثراب يوم المروءة المعروف يوم عمل
 المروءة المعروف يوم الاهنس كتاب الله الفصل الثامن واوردد من حكيم عليه السلام في حرف التون اللفظ
 المطلق وهو اربع وخمسون كلمة فمن ذلك قوله عليه السلام نصيحتك بين الملا تقربهم مضميت در ميان
 جماعت سرزنس وساعت است نظام الدين مخالفة الهوى والشرعة عن الدنيا نشف الله لينيو وتماما ومجلبه
 اغنيصا ما تروى القدر يهني الحد وتروى القدر عي البصر نفس المروءة الى اجلبه بنفس كمرود برمي اورد
 قدمي برك ترويك مشود يوم الجهال كروضه على مزبله نفاك اقرب اعدا ياب الهك نزد بكتروشمي برمي نفس
 نست قال الفناء من رضى بالفضاء قال المني من عمل ليداو البقاء نبل الما يربيدل المتكايوم قال
 الجنة من اتقى المحارم نوم على يقين خبير من صلوة على شاك خراب كس كه باهانش اسنوار با شنه بهنر
 انما كسي است كه كار بسك كند نيمه لا تشكر كسبه لا تشكر يوم الله اكثر من ان تشكر الا ما اعان الله
 عليه وذنوب ابن ادم اكثر من ان تسقوا الامعاء فشفعت نوره نفاك عن كل دينه وان ساقك
 الى الرغائب منزله بار نفس خود را زهر پستي و دمانت اگر چند تورا بسوي شيما رنصك كند تكبير الجواب من تكبير
 الخطاب قال الفوز الاكبر من ظفر يفرقة النفس نظر النفس للنفس العنايه بصلاح النفس نظر
 البصر لا يجدي اذا عهبت البصيرة ندم القلب يخصص الذنب ويكفر الجبروت شيما رنصك كس رنصك كس
 كناه را بريزد وجرم را محفواورد محمد الله على ما وفق له من الطاعة وذا دعته من المعصية تعود بافه
 من الطامع الدنيا والهم المرصبة تعود بافه من سبب العفيل وفتح الزلل ويرتفعين نظام
 المروءة وحسن الاخوة نظام الدين حسن اليقين نحن اخوان المنون وانفسنا نصب الخوف قهرن ائمت
 قرجو البقاء وهذا اللهل والتهار لم يرفيا من شوع شرقا الا استرجا الكوة في هدم ما منها وتفرين
 ما جمعا ما از بر اي مكرم ونفوس ما خاص مكر است پس از كجا آرزوي بقا دارى و حال انگار اين روز و شب او خسته نبدي

جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

۱۰۲۶ چیری را از برای شرف الا انکه سرعت میکنند در تحریک آنچه بنا کرده اند و در پرانندگی آنچه فراهم آورده اند نظام الدین
 حصلان انصافك من قبيك ومواساة اخوانك نفسك عدو محارب و ضد مواثب ان عقلت
 عنها قتلك نفس نوحته رزم زنده و ضمی است عملگنده اگر عاقل شوی از وی نور زنده نگذرد نزلت نفسك دون
 امرتك منزلتها بئزلك الله فوق منيرك ناظر قلب اللیب بصیر و شده و بعیرت غوره و بجده و بختان العبد
 ان بعیرت مذرة ولا يتجاو و حده نرة عن كل دنیه نفسك و انذرت في الكاروم جهنك مخلص من
 الامم و مخز من الكاروم تنبهم ما ذكرتم و امنتم ما اخذتم فبانه عليكم و انكم و كنتم علىكم امركم و امر
 كرمه آنچه را اموشه شدید و امین نشینید از آنچه سیم داده کشتید پس سیم شد عقل شما و شفقت شد کار شما نال العزم من
 رزق الفناعة نال الفوز من وفق للطاعة نفوس الاخبار نافر من نفوس الاشرار نفوس الابرار
 ابدان اب افعال الفجار نال الغنى من رزق الباس عما اب ایدی الناس و الفناعة بما ابی و الرضا بالفضا
 دولت غنی یافت کسی که با بوس نشست و طمع بگشت از مال مردم و قناعت کرد بد آنچه دست یافت و رضا بقضا داد و
 قال علیه السلام فی ذکر المران الکریم نور لمن استضاء به و شاهد لمن خاصم به و قلع لمن حاج به
 و علم لمن وعی و حکم لمن قضی در صفت قرآن میفرماید نور است از برای کسی که طلب ضیاء از او کند و گواه است
 از برای کسی که بنیروی آن محاصره آغاز و نصرت برای کسی که احتجاج بدان کند و علم است برای کسی که قضا براند و قال
 علیه السلام فی ذکر جهنم ناو شد بهد کلها عالجبها ساطع لمبها مناجح سغبها منراید زقیرها
 ببند خود ماذال و خود ما متخوف و عهد ما لها من صدق ايمانه و هدی من حسن اسلامه نظام
 المروءة فی حماه و انجك علی طاعة الله و صدق عن معاصي الله و عن كثرة الكلام نظام الکریم موالاة
 الاخوان و مواساة الاخوان نظام الفتوة اخمال عترات الاخوان و حسن تعهدات الجيران شرط جوهری
 که از نعرشهای دوستان در کند رود در معاف حاجت پناهنگان جا بد و ساعی باشد نکدا العیلم الکذب نکدا الجدل اللجب
 نکدا الدین الطمع و صلاحه الورع نصف العاقل اجتمالك و نصفه تقافل نحن اقمنا عمود الحق و هم منا
 جوش الباطل البیت بیای کردیم ستون حق را و بریت نمودیم لشکرهای باطن را نوره نفسك عن دین اللذات
 و بعباب الشقواب نرة دینك عن الشبهات و سن نفسك عن مواجع الريب الوعیات نحن دعا ینم
 الحق و ائمة الخلق نحن دعا الحق و ائمة الخلق و السنة الصدی من اظاعنا ملک و من عصانا هلك
 ما یم خوانندگان مردم بطریق حق و ایمان خلق و لسان راستی و صدق کسی که اطاعت کند ما را سلطنت یابد و آنکس که بفرمان
 کند طاک شود نحن باب حظه و قوابب الاسلام من دخله تجا و من تخلف عنه هلك نحن المرقرة الوظ
 بها الحق الثاني و الیها ترجع الغالی نحن امانة الله علی عباد و و منهم هو الحق فی بلاد و بنا بنحو الموان
 و بنا هیکل العادی نحن حجة النبوة و محظ الرسال و مختلف الکلام و بنا بیع الحکمة و معادین
 العیلم ناصرنا و محبتنا بنظر الرحمة و صدقنا و مبغضنا بنظر السطوة ما یم شجرة نبوت و عاقدان رسالت
 شد در ششگان و چشمه ساری حکمت و معدنهای علم باری کنندگان و دوستان ما سایان رحمت باشند و در میان
 و سخنش عقوبت کردند نحن الشعار و الاصحاب و السدنة و الخزنة و الابواب و لا توفی البهوت الا من انوارها

ومن انما

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَمَنْ أَنَا هَإِذَا مِنْ غَيْرِ آبَائِي سَأِرًا قَالُوا لَقَدْ وَهَّ الْعُقُوبَةُ تَسْتَلُّ لِقَاءَ اللَّهِ مَنَازِلَ الشُّهُدَاءِ وَمُعَابَاةَ ١٠٢٢
السُّعْدَاءِ وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ نَحْنُ الْخِزَانُ لِذِي اللَّهِ وَعَنْ مَصَابِيحِ الْعِلْمِ إِذَا مَضَى وَمُنَاصِلُ بِنَا عَلَمٌ
بِمَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرْفِ الْوَاوِ بِاللَّفْظِ الْمَطْلُوقِ
فَصَلِّ وَأَجِدْ ثَمَامِي وَتَمَانُونَ حِكْمَةٌ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَجِّ الْعَامِي مَا أَجْهَلُهُ وَعَنْ حَظِي
مَا أَحَدَلَهُ وَنَجِّ ابْنَ آدَمَ مَا أَغْضَلَهُ وَعَنْ رُشْدِهِ مَا أَذْهَلَهُ وَنَجِّ الْحَسِدَ مَا أَحَدَلَهُ بِدَابِصِ جِيدِهِ فَقَتَلَهُ
وَقَارِ الْحِلْمَ زِينَةَ الْعِلْمِ وَقَاءَةَ الذَّمِّ زِينَةَ الْكُرِّمْ وَفَاكِرُونَ بِمَدْرِيَّتِ كَرَمِ كَرَامَتِ اسْتِ وَقَاتِحَةُ الرَّجُلِ تَشِينُهُ
وَقَامَتِ وَبِشْرِي مَرْدِ زُرْتِ يَكْنَى وَقَارِ الشَّيْبِ نُورٌ وَزِينَةٌ وَقَدِّعَ نَجِي خَيْرٌ مِنْ طَلْحٍ يُوَدِّي وَتَوَعَّ النَّفْسَ
بِالذَّائِبِ يُغْوِي وَيُوَدِّي مَرِّ نَفْسِ بِشَوْتِ وَلَذَاتِ مَرْدِ غَوَايَتِ وَطَاكْتِ مِي أَنْزَرُو وَقَدِّعَ خَيْرٌ مِنْ طَلْحٍ بِذَلِكَ
وَقُوعَكَ فِيمَا لَا يَهْتَبُكَ جَهْلٌ مُضِلٌّ وَلَذَلِكَ تَوَدُّهُ خَيْرٌ السَّلَفِ وَيَتَّبِعُ السَّلَفَ فِرْزَنُ بَدْرٍ يَكْنَى
شَرَفٌ خَائِدٌ زَاوَرْتِ يَكْنَى بِأَوْدَادِهَا وَقَدْ تَوَدُّهُ خَيْرٌ السَّلَفِ وَغَيْدُ الْخَلْفِ وَقَعِ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ دِينِهِ
وَقَارِ الْقَتْلَى زِينَةٌ وَخَرَقُ تَشِينُهُ وَقَوْلُ النَّارِ يَوْمَ الْيَوْمِ الْيَوْمِ كُلِّ غَيْبِي بِجَلِّ بِمَا لِي عَلَى الْفُقَرَاءِ وَكُلِّ عَالِي رِجَالِ الْدِينِ
بِالذَّنْبِ بَرَهْ أَتَشِ مِيوَرِ قِيَامَتِ هِرْمُودِي كَمَا مَشَى رَاوِزِ فَرَادِ بِرِيحِ دَارِوُدِ هِرْمَالِي كَدُوشِ رَاوِزِ بِنَا بِفَرُوشِ وَأَضْحِ الْعِلْمِ
عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ ظِلَالَةٌ وَأَضْحِ مَعْرُوفِي فِي غَيْرِ مَسْتَحِقِّهِ مَسْتَحِقُّ لَهُ وَقَدِّعَ لِلْوَيْلِ مِنْ بَظْهِرِي فِي عَمَلِهِ وَقَدِّعَ الْمَنَافِقِ
لَا يَظْهَرُ إِلَّا عَلَى لِسَانِهِ وَأَدْوَامِنُ تَوَادُّوَنَهُ فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَابْتِغَاوَمِنُ بَعْضُونَهُ فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَحْلُوا
مَنْ تَوَاصَلُونَهُ فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَهْمُرُوا مَنْ تَقَهَّرُوا فِي اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَذَرَاءَةُ السُّوءِ لَعْوَانُ الظُّلْمَةِ وَأَخْوَانُ
الْأُمَّةِ وَرِزَامِي بِدَعْبِ طَالِمَانِ وَبِرَادِرَانِ كَنَاهُ كَارَانِدُ وَقِرَاءَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَأَجْتَنِبْ مَحَارِمَهُ وَاحْبِبْ أَحِبَّائَهُ
وَيَنْفَكْ نَارًا وَقَوْلُهُمَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ عِمَادٌ تَرْتِكُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَبِحَبِّكَ مَعَاصِيَهُ وَفَرِحْ بِكَ
رِضَاهُ وَنَجِّ الْبَجِيلَ الْمُنْجِلَ الْفَقِيرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَالنَّارِيَّةَ الْفَقِيْرَ الَّذِي إِذَا هُ طَلَبَ وَاسِي رِيحِي كَمَا تَجِبُ يَكْنَى
بِسُوءِ فَعْرِي كَرِزَانِ اسْتِ وَدُوسْتِ بِزَمِيدَارِ غَمَانِي كَمَا نَزَّاطِلِبُ كَارِاسْتِ وَقَارِ الشَّيْبِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَضَا
السَّبَابِ وَنَجِّ النَّارِ مَا أَخْسَرُهُ مَقْصَرَعَمَلُهُ وَقَلِّ آخِرُهُ وَنَجِّ الْمُسْرِيفِ مَا أَبْعَدُهُ عَنْ صَلَاحِ نَفْسِهِ وَأَسِيدُ الرَّجُلِ
أَمْرُهُ وَبَلِّ لِيْنَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَتَقِي الرِّجْلَةَ وَلَوْ بَسْتَعِدَّ وَاسِي رِيكِي كَمَا غَفَلَتْ بِرُوي غَالِبِ شُودُورِ حَلَّتْ لُزُومًا
كَنْدِ وَأَعْدَادِ مَسْرِفَرَايِدِ وَقَدْ الْكُرِّمِ نَقْدٌ وَتَجْبِيلٌ وَهَذَا اللَّيْمُ تَبُوبُفٌ وَتَجْبِيلٌ وَقَوْلُ الْيَا كَرِيمُ بُوَفِّرُكُمْ صِنَاذَكُمْ
وَقَوْلُ أَعْرَاضِكُمْ بِذَلِّ أَمْوَالِكُمْ وَقَوْلُ الْأَمْوَالِ بِإِنْتِفَاضِ الْأَعْرَاضِ أَوْ مَوْلِدُ الْعُقُوبِ بِحَنَّةٍ وَشُومٌ وَقَوْلُ الرَّجُلِ
بِرِيْقِهِ مِنْ كُلِّ دِينٍ بِرِسَالِي مَوْبَاكِرِهِ شَدْنِ أَوْسْتِ إِذَا تَابَسَ كَارِي سَبْتِ وَقَوْلُ الدِّينِ وَالْعِرْضِ بِإِنْذَالِ الْمَالِ
مَوْهَبَةً سَبِيحَةً وَصُولُ مَعْدَمِ خَيْرٍ مِنْ جَانِبِ مَكْرُورِ وَجَهْ مَسْتَبِيحِ خَيْرٍ مِنْ قَطُوبِ مَوْثُورِ وَصُولُ النَّاسِ
مَنْ وَصَلَ مِنْ قِطْعَةٍ وَجِيهَةُ النَّاسِ مَنْ تَوَاصَعَ مَعَ وَفَعِيهِ بَهْرِنِ مَرُومِ كَمِي اسْتِ كَمَا تَوَاصَعَ كَنْدِ بِرَفْتِ نَزَلَتْ
وَقَدْ لَمَعَ مَسْتَبِيحُهُ وَفَرُوسِي فَرَايِدِ بِسَاعَتِ مَرْبِ وَبَلِّ لِيْنَ تَمَادِي فِي غَيْبِهِ وَلَقَدْ مَعِي إِلَى الرُّشْدِ وَبَلِّ لِيْنَ
كَمَادِي فِي جَهْلِهِ وَطُوبَى لِيْنَ عَمَلٍ وَأَهْدَى وَبَلِّ لِيْنَ سَاءَتْ سَهْرَةٌ وَجَارَتْ تَمَلِكُهُ وَجَمْرٌ وَأَهْدَى
وَنَجِّ ابْنَ آدَمَ بِسَهْرِ الْجُوعِ شَرِيحِ الشَّيْخِ قَرَضِ الْأَلْفَابِ خَلِيفَةُ الْأَمْوَالِ وَقَوْلُ أَنْتُمْ كَمِي مِنَ الْمُنَافِكِينَ وَ

جلد سیم از کتاب تویم نامح التواریخ در وقیل مع اقبالیم سببه

مضاجین الحکایات و تمثال الترهات و نبل الیباغین من احکم الحاکمین و عالی الضمیرین و نبل من
 یلی بیضیان و خندلین و الذی فلق الحبة و بر النمة لظلمة علیکم قوم بصریون الصام علی نابل
 القرآن کابدا محمد صلی الله علیه و آله علی قریبیه ذلک حکم من الرحمن علیکم فی اخر الزمان سکنه بن
 خدی که شکافت جات روپا فرید مخلوقات را بیرون می آید بر شما جاعلی که برزند با شمشیر و قاضی را حکم ناپ و آن چنانکه رسول
 خدی ز حکم نزل و آن این است حکم خداوند بر شما در آخر الزمان و قری سمع لکم قری سمع لکم قری سمع لکم اذنت
 و اعبه و قوادیکم بالاسیماة بالله و قوا انفسکم من عذاب الله بالباد و قوا الی طاعة الله و الی ظلوم
 عشوم خیر من فتنه ندوم و اید الموبید فی الاجل و یبیدا الامل و یبیدا المصل منی مرکب برساند
 منت را و دور می افکند منت را و نابود میازد عملت را و قدا اجته ایدا منتمون و قدا النار ایدا معدون و اید
 الجنة و قدا التمام و اید النار و قدا السماء و قری عرضک بمرضیک تکرم و تفضل فخدم و لحلم فقدم و لید
 القوم یقطع العمل و یفنی الامل و ذابنا و یقطع لایقطع اسبابه و ذابنا و الاخرة ندوم لادوم سبیه
 و اعجاب کف لشحوا الخلفة بالضحیة و لا شحوا بالضحیة و الفرابیة سفرا به سخت عجب است که بیکریست
 او بر صحبت با رسول خدی سخن ملاف است و من با زونی فرابت بر صحبت مستحق نستم و قروا العرض و ابیدال الاموال
 و صلاح الدین با فساد الدنیا و الله ما یجتنی من الموب و اید کرهته و الاطالع انکرهه و الله ما منع من
 اهله و از اسح الحق عن مستحقیه الاکل کافر جا حید و منافق ملید و لین امهل الله الظالم فلن یفونه
 اخذه و هو له بالمرصاد علی مجار طریقیه و وضع النجایین مجار طریقیه و جنتک ماء جامد یفطره الثور
 فانظر عند من تقطره نور در جبهه آیه است و در نفس است ثابت که سوال متعاطر میکند از این بیک نظر کن که بروی خویش
 در زودنا اهل بزبری و ذر صدق الثانی بغلب اجره و خداه المرو خیره له من قرین السوء شمانشن مرد بهتر از پیشین
 است و وضع الصیحة فی اهلها هکت السد و کفی مصایح السوء و الله لئن آیت علی حکن السعدان
 مهتدا و اجر فی الاقلال مصفدا احب من ان الفی الله و رسوله ظالما لبعض العباد او غاصبا لیتیم من
 الخطام و کف غلم لیتیم یسرع الی الی فقولها و بطول فی الرئی حلوها و لمد علم السخوفون من
 اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ایتی لو ارد علی الله و لا علی رسوله ساعة قط و لمد و اسبیه یفنی
 فی المواطن الی تنکص فیها الابطال و تناخر عنها الافدام تجده اکرمتی الله بها و الذی فلق الحبة و بریه
 الشمة ما اسلوا و لکن استسلوا و اسروا الکفر فلما وجدوا انعموا ناعله اظنوا ما كانوا اسروا و اظنوا
 ما كانوا بطنوا سکنه بکس که در شکافت و پافرد آفرینش را دشمنان ما ابلیت مسلمان نشند بلکه بصورت مسلمان
 مسلمان بر خند کفر خود را مخفی داشتند و گاهی که معین و ناظر بدست کردند کفر مسنور خود را از پرده بیرون افکندند و ظاهر
 ساختند آنچه در باطن داشتند و جندت المسالة خبر ما لم یکن و هن فی الاسلام اتجم من القتال و جندت الیخنا
 انصرل من حصان الرجال و الله لا یهدی باهه مؤمنا بعد الايمان الایسوة علیه و سوه خلقه سکنه
 خدی که عذاب میکند خداوند هیچ مؤمنی را بعد از تشریف ابان که سبب سوزن و سوزن و حصول المزمه الی کل ما یجنبه
 من طیب علیه و آمن بربیه و سعه و زفر بینه و سعه خلقه و الذی فلق الحبة و بریه النمة

الذی

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

لَوْ لَاحْضَرُوا الْحَاضِرَ وَقِيَامَ الْحُجَّةِ لَوَجَدُوا النَّاصِرَ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعَمَلَاءِ أَنْ لَا يُظَاهَرُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَاهِرِهِ ۱۰۲۹
 وَلَا شَغَبَ مَظْلُومٍ إِلَّا لَقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِهَا وَسَقَمْتُ أَعْرَابُ بَكَايَا أَوْلِيَاءِ وَلَا لَقَبْتُمْ ذُنُوبَكُمْ مِنْهُ
 عِنْدِي أَرْهَدِيْنَ عَفْطَةَ عَنِّي وَاللَّهِ لَئِنْ قَرَّرْتُمْ مِنْ سَبَبِ الْعَاجِلِ لَا تَسْلُوْا مِنْ سَبَوِي الْآخِرَةِ وَأَنْتُمْ لَهَا تَوَكَّرْتُمْ
 بِهَمِّ الْعَرَبِ وَالسَّنَامِ الْأَعْظَمِ فَاسْتَجَبُوا مِنْ الْقَرَارِ فَإِنَّ فِي مَا ذِي رِاعِ الْعَارِ وَوَلَوْجِ النَّارِ سَوَكُنْدَ بَاهِدِي الْكِرَامِ
 از جهاد نهبت شوید فردای قیامت از شمشیری نعمت بسلامت نروید و حال آنکه شما سران عرب و زندگان قبیلها بدجا کنید از فراری
 که فرار از هر دشمنی شماست و فرار از خدا و خدایان است و سبب الذین اتقوا رقبتم الی الجنة و من اذ من الوفا ب و انقطع
 العتاب و ذخر حوائج النار و اطمانت بهم الدار و رضوا الموتی و الفرار و اتقوا الله الذی اعذر بما انذرت
 و اخرج بما قبح و حذر و كره عدوا نقدا في الصد و يخفها و نعت في الاذان تجمعا و الله ما كتمت و شبهة
 و لا كذبت كذبته و الله لقد بدلت في طاعة الله و رسوله جهنمي و جاهدت أعدائه بكل طاقتي
 و وقتته يتقني سوكند با خداي که بدل کردم در راه خدا نام توانا می و جهد خود را و جهاد کردم با دشمنان او بتمام طاقت
 و نیروی خود و در کنار داشت رسول خدا بر من جان او کردم جان خود را و لقد افضى الی من علیه و بما لم يقض
 الی احد غیري و لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ان راسه لعلی صدوقی و لقد
 سالت نفسه فی کفنی فامرني فاعلى و جنى و لقد ولت غسله صلی الله علیه و آله و سلم و
 الملايكة اعوانی فصجت الدار و الاقنية ملاء منها هم بهيط و ملاء منها هم بفرح و ما فارقت سمعي
 هبته و منهم يصابون عليه حتى و ادبناه في ضميريه من الحق يوريني حيا و مينا و الذي بعث محمدا
 صلی الله علیه و آله بالحق نبيا النبيلن بلبلة و لنعز بلن عز بلة و لتساطن سوط القدر حتى
 بعلوا اسفلكم اعلاكم و اعلاكم اسفلكم
 شما و رد من حکم امیرالمؤمنین علیه السلام
 فی حرف الماء باللفظ الطلق و هو فصل واحد و هو يستون حكمة فمن ذلك قوله عليه السلام
 هدى من اطلع ربه و خاف ذنبه هدى من احسن اسلامه هدى من اخلص ايمانه هلك
 في رجلان محبت خال و متبعض قال دوس در من ملاک شود یکی دوستی که مرا از فقر امکان بگای و جب کند
 و دیگر دشمنی که مرا ستوده خواهد هلك من لو تجر زانسه هلك من ادعى و خاب من افترى هبهات ان بقو
 اللوت من طلب او يتجو من هرب هلك الفرحون بالذنب يوم القيمة و بى الحز و نون بها لك مشوم
 و قیامت آن که بدینا سادمان و کامراند و نجات آن راست که غمزد و محزونند هل ينظرون الا قهرا بکاید قهرا
 او غنبا بدل نعمه الله کفرا او غنبا لا اتخذ البخل حتى الله و فرأ او متمردا كان باذنبه عن سماع
 الحكمة و قرأ هذا اللسان جوح يصلح بهم المؤمنون و كل جود و لتقلبه هلك من باع
 التهمين بالسك و الحق بالباطل و الاجل بالکس کسی که فروخت یقین را بکس و حق را بباطل و آخرت را
 بدینا هلك من استنم الی الذنبا و امهد ما دینبه فهو حبت مالت مال الیها فذا اتخذها
 همه و معبوده هل ينظرون اهل غضاضة الشباب الاخواني المرم هل ينظرون غضاضة الصخرة الاخوان
 السقیم آبا انتظار بر دشت و شد رسی کر بخوری و پاری را هبهات لا یخذع الله عن جنبه و لا ینال ما یحده

بالمعجل

جلد سیم از کتاب قوم ناسخ التواریخ در وقایع احوالیم

الایم ضایه هیهات ان یجوز الظالم من الیم عذاب الله وعظیم سطاویه هو الله الذی شهد له اعلام
الوجود علی قلب ذوی الجود فی وصف الذنایه الصدود السنود والمحود المبود والحدوق الكود
در وصف دنیا میفراید که او پشت بکند و خصومت می انگیزد و کج پوی و ناراستی می آغازد و غایت میورزد و کفر
نمیت بکند هل من خلایق او مناص او ملاذ او معاذ او قرا او مجاز هون علیک فان الامر فیه نبو
الاضطباب قلبه والقام بیهر همدد قین الباطل بعد کظوم وصال الدر صیبال السبع العفور
هیهات لولا النفی لکنت ادهی العرب میفراید که برساند و تقوی مانع نبود من از هر عرب در دهر مورد انار
بودم هیهات من نبل السعاده والتکون الی الموبنا والبطال الی هدی شوا حسن الی هدی من
آشرف قلبه التقوی هدایت یافت کسی که دل را بجا تقوی در پوشید هدی من تجلب بلباب الدین فید
من ادفع لیا س الصبر والیقین هدایت یافت کسی که با صبر و یقین رادع خویش ساخت هدی من سلم مقنا
الی الله ورسوله وولیت امره وقال علیه السلام فی ذکر اللانکه علیهم السلام هم اسراة ایمان لم
ینکم منه ذنب ولا عدو فی ذکر النافین هم لة الشطان وجمه النهران اولک حزب الشطان
الان حزب الشطان هم الخایرون هلك من دخی عن نفسه ووثق بما نوله له لاک شکس رسا
نفسیت ونبویات نفس مطین خاطرست وروی انه من علیه السلام علی بزنج فدا فخر فمال
هذا ما کنتم علیه بالامین تتافسون وروی انما الله مر علی مز بله فقال هذا ما یخول بالیلو
هلت من اضله الهوی واستفاده الشطان الی سهیل الهی لاک شکس که راه ساخت اورا هوای
نفسانی وکشید اورا شیطان بطریق جن واندازد هل ینتظر اهل مدد البغلاء الا ومة الفناء مع قریب
الزوال وازوف الا ینفالی هلك خزان الاموال وهم ابناء والعلماء باقون ما بقی اللیل
والنهار واعیانهم مفعوده واما لهم فی القلوب موجوده لاک شکس که خزان مال و حال انکه زنده باشند
وعلامه باقی مانند چند که روز و شب بقیست اگر بصورت از بد یا مفقودند معنی ایشان در دلهما موجود است
هل یدفع عنکم الافرار او تنفعکم التواجب هیهات ما تا کنتم الا اقبلکم من الخطایا و
الذنوب وقال فی ذکر المران الجید هو الذی لا ینزع بیر الالهواء ولا تلینس بیر الشبه والاد
وفی ذکروه انما هو الفصل لیس بالفصل هو الناطق ینتد العذل والایمر بالفصل هو جبل
الله المنین والذکر الحکیم هو وحی الله الایمن هو ذنب القلوب وینایع العلم هو الصراط السقیم
هو هدی لیا ستم بیه وزینة لیا ستم بیه وعصمة لیا ستم بیه وجبل لیا ستم بیه ذکیر
الاسلام هو ابلج الناصح بیر الولا یج مشیر فی الاظار دقبع النایز وقال علیه السلام فی ذکر الاشر
النفی رضی الله عنه هو سبف الله الاینبواعین الضرب ولا کلب الحد ولا سنوبه بید غه ولا نایه بیه
غوا به در صفت الکاش میفراید او شمشیر خاست که از زردن مست نشود و هدر داند کندی پذیرد و چو نبشود بر او به
اندیشی و بدعت و دست نمی باید بر او کراهی و غوایت فی ذکر نبی امته هی مجاجه من لیدن العیش بطلقوا
برهه و با غلظت ما جمله فی ذکر من ذمه هو بالقول مدیل و من العلی مدیل و علی الناس طالعین

ولتقیه

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَلَيْفِي مَذَاهِبٍ هَوِيٍّ مِنْهُ لَمَنْ هَوِيَ مَعَ الْفَاطِمِيَّةِ وَتَبَعُوا مَعَ الْمُذَنَّبِينَ بِالسَّبِيلِ قاصد ۱۰۳۱
 وَلَا إِمَامَ فَايِدٍ وَلَا جِلْمَ مَبِينٍ وَلَا دِينَ مَبِينٍ هُوَ لَا يَخْشَى الْمَوْتَ وَلَا يَخَافُ الْقَوْتَ وَرَمَى كَسْفِيَا بِكَ وَرَمَى
 چیر دست است و در عبادت پست با مردمان کار بطعن و معاد کند و با نفس خویش بد را نماید خداوند او را دست باز
 داشتند است با صحت نادانان و روش گناه کاران به اگر قصد را می کند با اقتفا با ما می نماید نه او را علی روشن است
 ندینی مبر من نیز مگر می ترسد و ز از فوت وقت ببرد هت ما انكزت لما عرفت وما جفوتك لما عرفت هت
 اللَّهُمَّ لَنَا رِضَاكَ وَآغْنِنَا عَنْ مَدَا الْإِهْدَى إِلَى سِوَاكَ هُوَاكَ أَعْدَى عَلَيْكَ مِنْ كُلِّ حَدٍّ وَفَاغْلِبْهُ
 وَالْإِهْلَاكَ هُوَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِهِمْ وَغَيْرُهُ عَلَى قَدْرِ حَيْبِهِ هُمُ الْكَافِرُ لِدُنْيَاهُ وَسَعْبُهُ
 لِجَالِيهِ وَغَايَةُ شَهْوَيْهِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَدْحٍ مَنْ آتَى عَلَيْهِمْ قَوْمٌ هُمُ الْيَلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْإِيمَانِ
 وَبِأَشْرَ وَأَرْوَاحِ الْهَيْبِينَ فَاسْتَهْلُوا مَا اسْتَوْعَرَ الْمُتْرَفُونَ وَآتَوْا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ
 صَيَّبُوا الدُّنْيَا بِأَيْدِيهِمْ أَرْوَاحَهُمَا مَعْلَمَةٌ بِالْحَمْلِ الْأَعْلَى أَوْلَاكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدَعَاءُ إِلَى
 دینیه راه شوقا الی رقیبیم در مدح جماعتی فرما بد از پیمود می آید ایشان را علم بحقایق ایمان و ادراک معارج یقین
 پس آسان گرفتند آنچه را دنیا پرستان مشکل شمرند و مانوس شدند آنچه را جا مان وحشت داشتند و مصاحبت کردند
 در دنیا با بد نهاد و ارفاح ایشان از علایق دنیا جست و با ملکوت خرابی بسته بود ایشانند طبعهای خدا و دعوت کشید گانه
 بسوی دین خدا راه بسیار شوق دارم و بد ایشان را و قال علیه السلام في وصف ال رسول الله صلى الله عليه
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هُمُ دَعَاؤُ الْإِسْلَامِ وَوَلَّيْجُ الْإِعْتِصَامِ هُمُ عَادُ الْحَقِّ فِي نِصَائِهِ وَاتْرَاحُ الْبَاطِلِ عَنْ مَفَائِدِهِ
 وَانْفِطَاحُ لِسَانِهِ عَنْ مَتَبِيهِ عَقَلُوا الْدِّينَ عَقْلًا وَعَابَهُ وَرَعَابَهُ لَاعْقَلُ سَمَاعٍ وَرَوَّابُهُمْ مَوْضِعُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَحَمَاهُ أَمِيرٌ وَعَعْبَهُ عَلَيْهِ وَمَوْتُهُ حِكْمٌ وَكُتُوبُهُ كِتَابٌ وَجِبَالُ دِينِهِ كَرَائِمٌ
 الْإِيمَانِ وَكُنُوزُ الرَّحْمَنِ إِنْ قَالُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يَسْبُغُوا هُمْ كُنُوزُ الْإِيمَانِ وَمَعَادِنُ الْإِحْسَانِ إِنْ حَكَمُوا
 عَدَلُوا وَإِنْ حَاجُوا خَصَمُوا هُمْ آسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْهَيْبَةِ الْيَتِيمِ الْغَائِبِ وَفِيهِمْ لِحَقُّ النَّبِيِّ هُمْ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ
 وَبِنَائِبِهِ الْحُكْمُ هُمْ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَمَوَاطِنُ الْحِلْمِ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ غَيْرُ الْجَهْلِ هُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمَتُوا عَنْ
 مَنْطِقِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ صَامِتٌ نَاطِقٌ وَشَاهِدٌ صَادِقٌ
 فيما ورد من حكم أمير المؤمنين علي عليه السلام في حرف لا وهو فضلان سبعائة وأربع وثلاثون حكمة
 الفصل الأول يلفظ النبي وهو مائة وثمانون حكمة يلفظ النبي وهو أربع مائة وثمانون حكمة
 الفصل الثاني من حكمه السلام في حرف النبي وهو مائة وثمانون حكمة
 فمن ذلك قوله عليه السلام لا ترجع لأرثياتك لا تخف الأذنبات لا تظعن مالك في غير معروف لا تضن
 معروفك عند غير معروف لا تصدعنا تجزع عن الوفاء بوجه من جبريك از وفای آن عاجز باشی لا تضمن مالاً
 تقدد على الفهم به لا تحمد حامداً لا تبه الأثف خائف الأذنبه لا تظن قوماً على ضعيف لا تؤثروا دنيا
 على شريف لا تيقن بجهل من لا دين له واثق شوبه کسی که او را دین نباشد لا تمضن وقتك من الأوفاء له بل
 کم دوستی خود را برای کسی که او را وفای نباشد لا تضمن من لا عقل له لا تؤدع عن يترك من لا أمانة له برويت

الفصل الثاني

جله سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالیم سیم

۱۰۳۳

هذا سرخورد و روز کسی که او را امانت نیست لا اذنیوم علی ما نختی العزیزه لا کونم علی ما از دستبندین الرشید فیه
 لا نطیر الی من قال وانظر الی ما قال نظر من که کوبه نسبت بود بین کهار و صیت لا وخص لیتفیک فی تخی من تخی
 الاقوال والاقوال لا نغید ما ینسبک صلاحه لا تلیق بابا بجزیک افینا حه عندی را که عاجز باشی از کشودن آن
 لا تخا جزیتی رجله اکثر منه لا تخطی عن الثوال وان عظمه فان قد را السؤال اعظم منه الا انما رقی الجھول
 فی محفل لا تشاورن فی امرک من یجھل مسرت کمن در کار خود با مردم جاهل لا تقبل فی امورک علی کسلان
 لا تریج فضل مثنان لا تاتمن لاحق وخوان لا توفدین احدی حتی تستظفم لا تستعین احدی حتی تستکف
 معرفتہ لا تفتی بمن یدعی یرک لا تصکنع من یکفر بک لا تمارج الشریب فھتقد علیک با مردم بزرگ آغاز باریج
 کمن تا کمن تو در دل بجز لا تلاحی الذی فجزی علیک لا تضع من رقتہ الثغوی لا ترفع من رقتہ الذی
 لا یقل ما یقل و ذلک لا یقل ما یضع قد راک لا تکتونوا ینیم الله علیکم اشد اذا لا تکتونوا ایضاً علیکم
 حساد الا تکتلکم بکل ما تعلم فکفی بذاک جھلاً سخن کمن تمام آنچه میدانید چارین کردار سخن است بر جل زلامتیک
 عن اظہار الحق اذا وجدت له املاً لا تشاویل من لا تقدر علی الا انصاف منه لا تقطع صدقاً وان کفر
 لا تاتمن عدواً وان شکر لا تکتثرون العطاء وان کثرت ان حسان اکثر منه لا یستغین احدکوا اذا
 عما سئل الایم ان یقول لا اعلم شرمین شود یکی از شاہچون از جویری پرسند که ندانم جوید که ندانم لا تکتونوا استار کد
 عند من تعلم انی اراکم لا توفین الضعفاء من عدایک لا تطلع العطاء فی حیفک لا یغلبن غضبک علی جلیک
 لا یغلبن موالک علیک لا توعب فی الذنبا فحصر اخوانک لا تشتر بالردا ایل فتقطع فیمتک لا تستغین عدواً
 وان ضعف حفر شمار دشمن را که ضعیف باشد لا ترد السائل وان اسرف لا تائب الجاهل فیمتک وعایب
 العاقل فیمتک لا یغلب الخوض صبرکم لا تشول عند التعمه شکرکم لا یصدق عدو لا توفی من نصیک بلجا زھا
 لا تقترن بجھام لمدو فایه کالماء وان اطلبت ائمانه بالثار لم یمنع من اطفانها فریقہ مشوب بکونی دشمن زبیر
 که دشمن آب را مانند چند که او را آتش گرم کنی هم از فروز شدن آتش باز است لا تحمل نفک من فکره و یزیدک جکد او
 غیره یفیدک حصه لا تخیر الا عن ثقتہ فکون کذابا ان اخبرت عن غیره فان الکذب مہانہ وذل لا
 تنازع السفهاء ولا تستخیر بالیساء فان ذلک یزیدی بالعتلاء با دیوانگان آغاز مناعت کمن و با زمان صریح
 بصحت مہاش چارین برود و مردمان را او را به سازد لا تکتثرون الضحک فتذهب فہبتک ولا المزاح فہستخف
 یک لا تاتمن من البلا فی امینک و رعایک لا تکتثرون العیاب فایه یورث الضغینہ و یدعو الی البغضاء
 و استغین لمن رجوت ائمانه فوا ان منعرض مردم مہاش و اصد سخن چینی کمن که مورث کینه و داعی حسی است و کلمه
 ندا کسی باش که با یاز تو کلمه مند باشد لا تولوا عن الحق و اھلبه فایه من استبدل بنا اھل البیت هلك
 و فائت الذنبا و الاخره لا تمن من ائمتک و ان خانک و لا تشن عدوک و ان شانک لا تصخب من
 یحفظ ما یریک و ینسی فضائلک و معالیک مصاحب کمن با کسی که محفوظ مبادر معایب تو را و فراموش
 بکن فضایل تو را و سہانت تو را انواع من یشر منایک و یشر منایک لا تطلب الاخلا عند اھل
 الجفا و اطلب عند اھل الجفا و الوفا لا تحوم المضطر و ان اسرف لا یجیب المحتاج و ان اکتف

لا تملن

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۵

لَا تَخْلِفَنَّ وَرَأَاكَ سَهْبًا مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ تَجْلِفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ إِذَا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ وَيَطَاعِيَهُ فَمَعَدَ مَا ۱۰۳۳
 سَقَيْتَ وَإِذَا رَجُلٌ عَمِلَ بِمَنْصِبِهِ اللَّهُ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى الْعَصِيَةِ وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَا بِنَ حَقِّهَا أَنْ تُؤْتَهُ
 عَلَى نَفْسِكَ خَيْرِي بَأَفْ كَمَا رَأَى دُنْيَا زَالٍ دُنْيَا زَالٍ مَرَكٌ خُودِهَا أَنْجِيرًا كَمَا تَخْلِفُ كَذَرِي بِأَمْرِي بَرَدٌ كَمَا طَاعَتِ خُدَى كَنْدِ بِسِ اَوْعِيدِ
 شُودِ بَالِي كَمَا تُوَارِدُ وَضَنَ أَنْ شَفِي شُدِي بِأَمْرِي بَرَدٌ كَمَا أَنْ مَالٍ رَادٍ مَعْصِيَتِ خُدَى صَرَفَ كَنْدِ بِسِ تُوَابَنَ مَالِ سَبِينِ مَعْصِيَتِ
 شُدِي لِأَجْرَمِ مَيْتِنْدِ بِسِ دَوْمِ سَنَزَاوَارِ كَمَا نُوْبَرُخِشْتِنَ بِرُكْرِي نِي لَا تَجْعَلُ أَكْثَرَ مَيْتِنَا أَهْلَكَ وَأَوْلَادَكَ فَاقْتُمْ إِنْ يَكُونُوا
 أَوْلِيَاءَهُ اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ وَرِيَّةً وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَهُ اللَّهُ فَاقْتُمْ بِأَعْدَاءِهِ لَا تَرْكُونُوا إِلَيْ جَهَنَّمَ وَلَا
 تَقَادُوا وَإِلَّا هُوَ أَهْلَكُمْ فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا النَّزْلِ عَلَى سَفَا جَرَفٍ هَائِرٍ لَا يَقُولُونَ أَحَدًا إِنْ أَحَدًا أَوْلَى بِضَعْلِ الْخَيْرِ
 مَعْنَى فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكَ إِنْ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَهَذَا قَوْلُهُ تَوَهُ كَمَا كَوُّهُ أَهْلُهُ بِنَابِدِ كَبُودِي كِي إِشْمَاكُ دِكْرِي وَرِ
 كَارِ خَيْرِ أَوْلَى مِنْ هَسْتِ سُو كَنْدِ بِأَخْدَى چنين ميشود همانا از برای خیر و شر ای است هرگاه دست باز داری خیر را ایستگاری
 ان کار کنه لا یجینن أَحَدًا كُمْ خَبْرِنِ الْأَمْرِ عَلَى مَا ذُوِي عَنَهُ مِنَ الدُّنْيَا لَا تَفْرَحُ بِالْعَنَاءِ وَالرِّخَاءِ وَلَا تَفْتَمُّ
 بِالْفَقْرِ وَالْبَلَاءِ فَإِنَّ الذَّهَبَ يَجْرُبُ بِالنَّارِ وَاللُّؤْمُومُ يَجْرُبُ بِالْبَلَاءِ لَا تَصْحَبِ الْأَعْمَى وَلَا تَقْبَلِ الْأَعْمَى
 إِلَّا عَالِمًا ذَكِيًّا وَلَا تُؤَدِّعْ مِيرَتَكَ إِلَّا مُؤَمِّنًا وَقَبَالَ الْأَخِيْلَ عَلَى يَوْمِكَ هَمَّ سَنِيكَ كَمَا كَلَّ يَوْمَ مَا فُيِدَ
 لَكَ فِيهِ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عَمَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ سَهَابَتِكَ فِي كُلِّ عَيْدٍ يَدِي بِمَا قَسَمَ لَكَ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ عَمَلِكَ
 قَامَتْ بِكَ بِمَا لَيْسَ لَكَ حَمَلُ كُنْ بِرَأْمِ رُذُخِ دُكَارِ سَالِ خُودِ كَا فِي هَسْتِ تُوَارِ هِرُ رُوزِي أَنْجِي مَعْدَرُ شُدِ هَسْتِ اَزْ بَرِي تُوِي وَرِ
 اَزْ رُوزِ بِسِ اَكْرَا زَمْرُ تُوَسَالِي بِجَايِ مَانْدِ هِرُ رُوزِ بِنَا زَهْ وَرِ مِيرِدِ أَنْجِي اَزْ بَرِ تُوَسَمْتِ شُدِ وَ اَكْرَا زَمْرُ تُوَجْرِي بِجَايِ مَانْدِ بِسِ هَسْتِ
 هَمَّ تُوَارِ بِرَايِ چیري که از برای توست لا ناس علی ما فات لا تفرح بما هو اب لا یلم لا یتیم الا نفسه لا تقولت
 ما یسؤنک جوابه لا تقم ان ما یلحقک معاویه لا تطلع فیما لا تتحقق لا تنطلق علی من لا یتیری الا عین
 فی مودو من لا تکشفه لا ترهدهن فی شیء حتی تعرفه لا تقدر من علی امر حتی تخبره بنا باقدام کنی در کاری که
 بحقیقت آن مطلع نبی لا تتخین من نفیک ما من غیرک کتبتک لاهم لا تخدث بما تخاف تکذب به حدیث کن
 چیري که از کذب آن چنانک بشی لا تصدق من یطایل صدقک تکذیبه لا تسأل بما تخاف منعه لا تغالب من لا
 تقدر علی دفعه محاصر کن بکسی که بر دفع او توان نیستی لا تخبر عما لا یحیط به علی الا ترجع ما تعسف بوجایک له لا تقدر
 شرا ما اذرتک یو خیرا الا قدن خیرا ما اذرتک یو شرا الا تطلع فی کل ما تسع کلفی بذلک صفة لا ترغب
 فیما یفنی و یهدیب کلفی بذلک مضره لا تثار و عدوک و استر و خیرک با دشمن شور کن و راز خود را زوی پوشیده
 بدر الا یکن اهلك و ذو و ذک اشقی الناس ینک لا تطلع روجک و عبدک علی بترک قهر قانک لا تفر فی
 شهوتک و غضبک قهر ز با بیک زیاده کوش در موای شهوت و طغیان غضب چاین هر دو تورا غار رایه و پست گمنند
 لا تشرقنا الطع و کن عروفا لا تمنع المعروف و ان لم تجد عروفا لا تشر علی ما یعقب الایم اصرار کن و کوی
 که زو نبال آن اوده عصیان شوی لا تفعل ما یبین العرض و الایم لا تخافوا ظلم ربکم و لکن خافوا ظلم انفسکم لا
 تطعنوا الا ذیعیاء الذین شربتم بصفو کد کدر فم و خلطتم بجمیعکم مرضهم و ادخلتم بن حننهم با و یلکم لا
 تکرهوا سخط من یرضیه الباطل لا توادوا الکافر و لا تصاحبوا الجاهل به نیز یاز مودت کافر و مصاحب جاهل

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

لا تفتخروا انفسكم لیتفوا غمظکم وان جهل علیکم جاهل فلیتبعه جلیکم لا تصدعوا علی سلطانکم
فقد وایغبت امرکم لا یستیکف من لو یکن یعلم ان یعلم لا یوخصوا انفسکم فقد صب بکم فی مذاهب
القلوب را کنید عنان نفس را چندانکه بشمار بدید و سنت شما را ان لا تذاهبنوا فیهتم بکم الایمان علی العصبه
لا تقولوا فیما لا تعرفون فان اکثر الحق فیما شکرون عن کینه در چیز که دانایستید چه بسیار از حق در چیزی که شما انکار
دارید الا نادوا ما یجهلون فان اکثر العلم فیما لا تعرفون خصوصت چند از بد در چیزی که نمیدانید چه بسیار از علم در چیزی
که نمیدانید لا تستجیلوا ما لا یحمله الله لکم لا یحدث الناس بکلیا سمعت فکفی بذلک خوقا لا تؤذ علی الناس
کلیا حدیثک فکفی بذلک حقا لا تذکروا الموت بیوم فکفی بذلک را اما لا ترغب فیما بهنق وخذ من
الفناء للبقاء رغبت کنید در حطام دنیوی که فانی میشود و کبیر دنیوی فانی فلذخیر را که بجا سرای بداید لا تقبل شهادین
المخبر وکلاه ولا تکره حباء الا تخلم عن نقیبک اذا هی لغوثک لا یخص نقیبک اذا هی ارشدتک لا یفرض ثلثه
فی وقت فریضه ایضا بالفریضه ثم صل ما بدالك لا تثنی بالصديق قبل الخبره واتق مشوا بهیچ دوست نمانی
که میزان امتحان کند و لا توقع بالعدو قبل الغدرة خصوصت بیند از دشمن تا کاهی که بر او قدرت باشد لا ترم ستمها بجزیک
رذة لا تخلق عقدا بجزیک ایضا لا توجش امر ابیول فراقه لا یصغر عنک عندک الراجا الخیر اذا انالك به
الرجل الخیر لا تؤذ علی التعجب ولا تستغین السنهیر لا تؤذ وین العالم وان کان خیرا خیرا و عالم را
اگر چه بصورت حقیر نماید لا تطیق الا حق وان کان کثیرا بزرگ شمارا حق را که چه باقبال دنیا بزرگ نماید لا یفطن هذا
علی من لا تقدر علی دفعها عنه لا یظلم من لا یجید ناصرا الا الله لا یجعلن نقیبک توکلا علی الله لا
تکن لک رجاء الا الله لا یسئلک عن الاخره شاغل فان الذمة قصیره لا ینافس فی مواهب الدنيا
فان مواهبها حبهرة نباید فور مشغول کند از کار آخرت شاغل چه مدت دنیا اندک است نباید در عطا یی دنیا رغبت کنی
چه مال و مواهب دنیا کو چک است لا تشرعن الی الغضب فکسل علیک بالعادة لا تقطن نقیبک فیما
فوق الکفاف فتغلبک بالزباده لا تمسک من عذیر ولا تقار من مقبلا لا یجعلن للشیطان فی عملک
نصبیا ولا علی نقیبک سبیلا لا تنکلن اذا لم یجد الکلام موقعا سخن بکن وقتی از برای کلام موقع نیساید
لا بدلق وذلک اذا لم یجد له موضعا بل محبت کن وقتی از برای دوستی موضع نداند لا یظن بکلیه بدرفت من
آحد سوا او انت بمجدلما فی الخبر محملا لا تصدق صدقها من الاوهی بیا الیه و حساب دوستان کبیر کنی که
بالخیر موانع کند لا تصدق غیبا من لم یؤذ من ماله و شمار ضیایا و کسی را که از مالش مردمان را بهره نباشد لا
تشرعن الی ارفع موضع فی المجلس فان الموضع الهمی توقع البو خیر من الموضع الهمی فخطعه لا تفرق
بیسقطه غیرک فانک لا تدعی ما یحدث ینک الزمان شاد مشوبه را فادان دیگر کس چه آگاه نیستی که زمانه از برای تو چه
دشمن دارد لا تمنعن من فیما المعروف والاحسان فتسلب الامکان لا یظنون بالظفر فانک لا تأمن ظفر
الزمان ینک لا تشرعن بالامن فانک لن تمسک الاصابه ابدا لا یجعلن عیوب الناس فان لک عیوبا ان
عقلت بتغلبک ان یهتب احدا در فحص عیب مردمان چندین کاوش کن زیرا که در عیوب خویش نیک پندیشی باز
مهدر و تو را از بیکه عیب دیگری پروازی الا نادوا لکن الا منصفنا ولا تؤذ من الا من شیدا لا تؤذ نقیبک الغیبه

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰۳۰ قَانَ مُعْتَادَهَا عَظِيمُ الْجَزْمِ لِأَنَّا مِنْ صِدْقِكَ حَتَّى تَحْتَبِرَهُ وَكُنْ مِنْ عَدُوِّكَ عَلَى أَشَدِّ الْحَدِّ رَابِعًا مِنْ مَبَاشِ
از دوست خود تا گاهی که او را امتحان کنی و نیک برصد را بش از دشمن خود را تا ناس من الزمان اذ اذامع ولا شیء یوراد العظ
وَکُنْ مِنْهُ عَلَى عَظِيمِ الْحَدِّ لِأَنَّهُ تَعَرَّضَ لِعَدُوِّكَ وَهُوَ مُقْبِلٌ فَإِنَّ إِبْنَهُ عَلَيْكَ وَلَا تَعَرَّضْ لَهُ وَهُوَ مُدْبِرٌ
قَانَ إِذَا بَادَهُ بِكَ بِحَبْلِكَ أَمْرُهُ مَعْرُوضٌ مَشُوقٌ كَرِيحٌ وَأَقْبَالَ بِرَأْسِهِ تَوَعَّبُ نَوْعِينَ أَوْسَتْ وَبِرْ مَعْرُوضٌ
او مشوقی قرین او بر است چو ادا بار او کا ف است تخریب امر او را از تخریب آنک ایما بکتاب لک اجرة و یجمل عنک
نَشْرُهُ لِأَنَّ صَبِيحَ النَّاسِ قَبْرٌ لَكَ فِعْلُهُ وَهُوَ إِذَا تَمَّ مِثْلُهُ بِمَنْ تَقِي مَصَاحِبُ مَشُوقٌ بِرَأْسِهِ خُورَادِ حَشَمٌ نَوْسْتُورُهُ
میبا بد دوست میدارد که نور باجوی خویش بر آورد لا تکثیر فتنجور ولا تفریط فتنقط لا تشریح الی الناس بیما بکر هون
فَبِعُقُولُونَ فَبِكَ مَا لَا يَهْمُونَ لِأَجْرٍ عَوَامٍ مِنْ قَلْبِهِمَا أَلَا كَمَا هُمْ فَبِعُقُولُونَ ذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مَا تَكْرَهُونَ لِأَنَّ النَّاسَ
لَوْ بَكَ فِي الدِّينِ فَذَلِكَ كَانَ عِلْمٌ كَافٍ لِأَنَّ تَشْفِيقَ بِنِهَا الْقُرْآنِ فَكُنْ بِرِئَاسَةٍ مِنْ كُلِّ دَاءٍ شَافٍ شَافٍ مَجْمُوعٌ
از قرآن نذیر که قرآن کا ف است برای استغفار و شفا و هدایت هر دوی را لا تکثیر الذخول علی الملوك قَانَ إِنْ
أَكْثَرْتَ تَعْلِيمَهُمْ مَلُوكٌ وَإِنْ فَحَمَهُمْ عَشْرُونَ لَأَنْصَحَ بَيْنَ أَيْدِيكَ إِنْ أَفَلَّتْ أَسْتَعْلُونَ وَإِنْ أَكْثَرْتَ
حَدِّدَكَ مَصَابِتُ مَن بَامْرُومِ رُوزْكَارِ مَا كَرَفْتِ شِدِي بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
فِي خَلْقِ الْمُلُوكِ فَإِنَّهُمْ يَتَكَبَّرُونَ مِنَ الْكَلَامِ رَدِّ السَّلَامِ وَيَسْتَفِيلُونَ مِنَ الْغِيَابِ خَرِبَ الرِّقَابِ لِأَنَّ
إِلَى بَادِيَةٍ وَجَدْتَ فِيهَا مَسَدٌ وَحَدَّ لَأَنْفَالِ بِنِهَا طَاعَةَ غَيْرِكَ وَطَاعَةَ نَفْسِكَ عَلَيْكَ نَمِيحَةٌ لِأَنَّ تَشْفِيقَ
إِجَابَةَ دُعَائِكَ وَقَدْ سَدَدَتْ طَرِيقَهُ بِالذُّنُوبِ لِأَنَّ حَارِبٍ مَنْ يَتَّعِمُ بِالذِّينِ فَإِنَّ حَارِبَ الدِّينِ غَرُوبٌ
لِأَنَّ غَالِبٍ مَنْ يَسْتَظْهِرُ بِالْحَقِّ فَإِنَّ مُغَالِبَ الْحَقِّ مَغْلُوبٌ مَنْ مَكِينٌ بِكَيْسٍ كَسْتِظْهِرُ بِحَقِّ بَشَرٍ كَسْتِظْهِرُ بِحَقِّ
كَنْزِ مَبِيتٍ شُورٍ لِأَنَّ تَشْفِيقَ إِيَّاهُ بِمَا يَتَّقِيكَ أَجْرًا لِأَنَّ مَن مَلُوكًا وَإِنْ تَحَلَّى بِالصِّلَةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي التَّوْبِ
الْمَخَاطِفِ مَسْتَمْتَعٌ لِيَنْ يَخْرُوضَ الظَّلْمَةَ لِأَنَّ الْمَضْمُونِ لَكَ طَلَبُهُ أَوْلَى لَكَ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ عَمَلُهُ
لَأَنَّ نَصَبَ نَفْسِكَ لِحَرِيحِ اللَّهِ فَلَا يَدْرِيكَ بِنَفْسِهِ وَلَا غُنَايَكَ عَنْ رَحْمَتِهِ لِأَنَّ تَحْمِيلَ الدُّنْيَا دِينِكَ فَإِنَّ
مَنْ أَمَّهَرُ الدُّنْيَا مَبِيتُهُ زَفَتْ إِلَيْهِ بِالسِّفَاءِ وَالْعَنَاءِ وَالْمَجْدِ وَالْبَلَاءِ دِينَ خُورَادِ كَابِنِ دِيَا كُنْ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
خُورَادِ كَابِنِ دِيَا كُنْ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
أَخْرَجَتْ رَابِعًا مَعْرُوضٌ كَبِيرٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
مَنْزِيَّةٌ نَفْسٍ وَجَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ رَشَاشٌ نَفْسٍ خُورَادِ كَابِنِ دِيَا كُنْ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
نَفْسِيَّتِكُمْ أَلْمُوسَى وَلَا يَطْلُونَ عَلَيْكُمْ أَلْمُدَّ وَلَا يَكُمُ أَلْمَلُ فَإِنَّ أَلْمَلُ لَيْسَ مِنَ الدِّينِ بِشَيْءٍ لِأَنَّ تَقُولُ مَا لَا
تَفْعَلُهُ فَإِنَّكَ لِأَخْلُو فِي ذَلِكَ مِنْ حَيْزِ مَلُوكٍ وَدِيمَ تَكْسِبُهُ لِأَنَّ جَلَّ ذَرَبَ لِيَايَاكَ عَلَى مَنْ أَنْطَفَكَ وَلَا يَلْمُوكُهُ
قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَدَكَ لِأَنَّ تَكْرِيحَ مِنَ حُبِّهِ أَلْمَلِيمُ فَإِنَّ لِيَايَاكَ عَلَى مَنْ أَنْطَفَكَ وَلَا يَلْمُوكُهُ
فِرَاوانِ كُوشِ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ
عَدُوِّكَ بِحَبْلِكَ لِأَنَّ جَلَّ الذَّنْبُ بِالْمَعْرُوضِ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا أَلْمَعْرُوضُ مَوْضِعًا خَيْرٌ مِنْ أَلْمَعْرُوضِ لِأَنَّ تَطْعَمُوا
الْيَسَاءَ فِي الْمَعْرُوضِ حَتَّى لَا يَطْعَمَ فِي الْمُنْكَرِ مَا عَمَتْ مَن زَمَانَ رَاوْكَارِ مَي خُوبِ تَدْبِيرِ مَن كَارِ مَي بِرِئَاسَةٍ مَجْمُوعٌ

سَدِّهَا فَمَا يَصْدُقُ عَلَيْكَ

جلد سیم از کتاب توہم ماسخ التواریخ در وقایع عالم سیم

کثیر الکذاب فایده کالترب بقرب علیک البعد وبعید علیک القرب لا تكونن ممن لا تنفع الخطه الا
 اذا بالفت فی بلائیه فان العاقل یبیط بالادب والبهایم لا ترتدع الا بالاضح لا سندی من امر اطعت الله
 فیه فکفی بذلك منقبه لا یندین واضحه وقد غفلت الامور الفاضله لا تبتهلوا الرأی فیها لا بدوکه
 البصر فلا یغلغل فیہ الایکثر الاندخول فی مسودتک بحیل فعدیل یک عن التصید وبعیدک الغفر
 لا لیرکن فی ذایک جباناً یحذرت عن الامر وبعظیم علیک ما لکن بعظیم بامردم جبان در هیچ کار سب
 بدست مشوجه تور اور اقدام امور بدول صیفت وکارهای سهل را در چشم تو بزرگ بدارد که اقدام و لا یحجم الا
 علی طاعة الله و تقویة فظفر بالیخ والنج العویم لا لیرکن فی مسودتک من صا یحون علیک الترد ویرین تک
 التره لا یکرین علیک ظلم من ظلمک فایه تسعی فی مخرجه و تقویک و ما جزاء من یتربک ان نسوة عظیم
 کبر بر خود ظلم سکاره را چه سعی میکند و کاری که زمین او سود است و تراریست که بر جان کسی را که سود و سرور تو خوا
 لا یکن تامل ما نیک من فیناک بلوغ لذه او شفاه غبط و لکن الخفاء حق و امانه باطل لا یبظنک آخر
 اجابته الدعای فان العیبه علی قلوب النبیه و ذمها ناعوت الی جابه لیکون ذلک اعظم لاجزالت سائل
 و اجزل لوطا و التنایل بید بخشم در نیاد و تورانا خیر اجابت دعا و تبرک که اجری عطبت باندازه احوال و نیتات
 وب باشد که خیر اجابت دعا سبب رکی اجر بسیار عطا شود لا مذکر الله ساهبا و لانت له لایها و
 او کفر و ذکر کا بلا یوا فویب طلبک لسانک و تطایق ایمانک اعلانک و لن تذکره حقیقه الذکره
 حتی یمنک فی ذکرتک و تقیدها فی امرک لا یفن عمرك فی الملائه فخرج من الدنيا بلا ایل فان کن
 عمر خود را در راه و لعبت انرا بجهان بجزاد و راحه بدون ثوی لا تصرف مالک فی المعاصی فتقدم علی ذکرتک
 بلا عمل الا یفن ذنباک یحیی العوارضی صوابی الدنيا و یخرج و یبوی علیک ما انحصبه من الحاریم لا لیرکن
 العاجله یندی الملائه فان الله یقطع و یلزمت ما اکتسبه من المایم لا توفرا مال الله المحتاج
 الی عذ ما نیک لا مذوی ما یعرض لک وله فی عید و الی صغیر اسعاف حاجت محتاج را بفرود از بر که را
 نیستی که فردا از بهر نواز برای او چه در پیش دارد لا تترك الاجتهاد فی اصلاح نفسک فایه لا یبهنک علیها
 الا البید لا یضیق حق اخیک انکا لا علی ما ببنک و عینة قلین هو لک یاخ ما اصتفت حقه ضایع کن
 حق بر او خویش را باطنیان و دوسی که در میان تو و او است همانست او را تو کا بی که حق او را ضایع خویشی لا یبذ
 الیهمال یبالا یفیلونه مکذوبک فان لعلک علیک حقا و حقه علیک بقله لسطیبه و منعه عن غیر مستحبه
 لا یكونن اخوک علی الایمانه الیک اقوی منک علی الایمان الیه نباید برادر تو در زبان تو قوی تر باشد از تو
 در احد سخن و لا یكونن علی قلبیک اقوی منک علی صلیبه نباید برادر تو و بر بدن تو از تو قوی تر باشد از تو در
 یومن با او لا سندی ذک بیهیک و لا تخفان ذمک فلا تحمل عدوک و قد جعل الله عهداً و نعمة انما لا یكون
 عند غیرک و قد جعلک الله نورا فانما خیر لا یبال الایثار و یبیر لا یبال الایسیر لا یبالی لمرآة ما جاودت نفسها
 فان المرآة و نهانته و لبت بیهانته لا تقبل ما لا تقبل فان الله سبحانه قد فرض علی جوارحک قراض
 یحجم بها علیک يوم العیبه لا یخاید و اما ان الحد باکل الا یجان کما تا کل البان الحطب حصد مور پذیر بر که

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

با کبر و غرور
که آن قصه را گویند

۱۰۳۲
 که خدا بان را فرود آورد چنانکه آتش میزد بر او و لا یشاغب غضوا فإلها الخالفة لا تشفع من خاتمة الأصل فإن من فاته العقل
 بشارك من حيث يرى أنه ينفعك ومن خاتمة الأصل يهوى إلى من أحسن إليه مصاحبت من بكس كما وراضون بنا
 ویکونی کمن بکسی که اصل او جان است چنانکه اگر در نسبت زبان میکند نور او چنان دانند که سود کرده باشد کسی را که اصل او جان است
 بیکند بهای آنکه نیکی کرده است لا یستوثق ما بقول الناس فإنه إن كان كما يقولون كان ذنبا عجلت عقوبته
 وان كان علی خلاف ما قالوا كان حسنة لولا عملها لا تقبلوا ما استقبلتم من فورا لفتنة واهبطوا عن
 سنتها وخالوا فصدا السبيل لها لا تدعون إلى مبادر ذم وان دعيت اليها فاجب فان الداعي اليها
 باج والباغي مضر وع لا تشكروا من اخوان الدنيا فانك ان تجرت عنهم تحولوا اعداء وان مثلهم كمثل
 النار كثيرها يحرق وقليلها تنفع فزاد ان دوست کبر از مردم دنیا چه از معاشرت ایشان عاجز ماند و با تو دشمن شوند همانا
 مثل تپان مثل آتش است چون بسیار شود بسوزاند و چون اندک باشد سود رساند لا تشغل بما لا يعينك ولا تشكف
 فوق ما بكفك واجعل كل هيك لا توجبك لا توجب مذنباً عاكفا على ذنبه فكم من مذنب ختم له
 بالمغفرة وكم من مقبل على عمل فهو مفيد له ختم له في اجر غير وبال النار ما يوسمها ان كانه كاري
 ودر کناه خود مستکف باشی و بسیار کناه کار که حانت امر او بمرغبت کشد و چه بسیار مقبل که کردار او موجب فساد کار او کرد
 حانت امر او بار منتهی شود لا یزهدنک فی اضطلاع المعروف فله من بشكوه فقد يشكرك عليه من
 لا ينفع بشئ منه وقد نذرتك من شكرك الشاكر اكثر مما اضاع الكافر لا ترحض لنعيتك في مطاوعة
 الهوى وانشاء لذات الدنيا ففسد دينك ولا يصلح وتخسر نفسك ولا ترجع را کمن نفس خود را در
 مطاوعت هوا و هوس و اختیار لذتهای دنیوی زیرا که فاسد میکند دین تو را و صلاح میکند و زیان میکند نفس تو را و سوز
 نمی سخت لا تشفع من فاته العقل ولا تشق من خاتمة الأصل فإن من لا عقل له بعش من حيث يتضح
 ومن لا اصل له يفيد من حيث يصلح لا يثني إلى من أحسن إليك فن أسأله إلى من أحسن إليه فقد منع
 الاحسان بدکن بجای کسی که با تو نیکی کرد چه آنکس که بد کند بجای نیکی دیگر مورد نیکی و احسان نشود لا تكون ممن يرجو الاخرة بخير
 عمل ونبوء الكوبة بطول الاميل يقول في الدنيا يقول الزاهد بن وهب فيها يعمل الراغبين لا تلتمس الدنيا
 بعمل الاخرة ولا تؤثر العاجلة على الاجلة فان ذلك شهمة المنافقين وسمية المنافقين لا تشرك ما اجمع
 فيه اصل العزير بالدنيا قائما موطئ تمدد وادالي اجل محدود لا تكون غافلا عن دينك جونا على
 دنياك مستكبرا بما لا يعين عليك مما يتق لك قبورك ذلك العذاب الشديد غافل باش از دین خود و در حق
 باش بر دنیای خود و بسیار کوش در طلب چیزی که برای تو باقی نیماند در ازای چیزی که باقی میماند پس تو را در اندر و بعد از شید
 لا تلتمس بالسلاطين في وقت اضطراب الامور عليه فان البحر لا يهدى بكم و اية مع سكونه فكيف لا
 يهلك مع الخيال في باجر و اضطراب امواج لا تشقي من اعطاء القليل فان الحرمان اقل منه جبان
 از عطا کردن چیزی اندک چه عطا نکردن که تر از آن است لا تشكروا الكثير من نوالك فانك اكثر منه لا تشكر لي
 انما هيل ما لا يهين كفاة راز خود را با جاهل کوی چیزی را که طاقت پوشیدن ندارد لا تؤذ السائل و صون مؤذتك

جلد سیم از کتاب دوم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

عَنْ جُرْمَانِيَةَ لَا تَبْحَثِ اللَّفْظَ وَإِنْ ضَاقَ عَلَيْكَ الْجَوَابُ لِأَضْرَمِ أَخَاكَ عَلَى أَرْبَابٍ وَلَا تَجْزِئُكَ إِلَّا بِسْتِغْنَاةِ
 لَا تَقْتَدِرْ إِلَى مَنْ يَجِبُ أَنْ لَا يَجِدَ لَكَ عُدَّةً لِأَتَقُولَنَّ مَا يُوَافِقُ هَوَاكَ وَإِنْ فَلْتَهُ لَمْ يُوَافِقْهُ لَتَوَافِقْهُ
 لَقِيَهُ يُوَجِّشُ مِنْكَ خَيْرًا وَلَتُوَجِّبْ عَلَيْكَ شَرًّا لِأَتَعُوذُ نَفْسِكَ الْهَيْبِينَ فَإِنَّ الْخِلَافَ لَا يَسْتَلِمُ مِنَ الْإِيمَانِ
 خُودًا بَرَسُوكُنْدَ دَلِيرِكُنْ چَرَسُوكُنْدَ خَوَارِهِ اَزْكَاهُ سَالْمُ مَا نَدَى لَأَبُونِيكَ إِلَّا الْحَقُّ وَلَا يُوَجِّشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ لِأَتَجَمَّلُ
 بِعَرَضِكَ عَمَلًا لَيَقُولُ كُلُّ فَايِلٍ لِأَتَجَمَّلُ فَتَفْزُرُ وَلَا تَذِرُ فَتَنْفِرُ طَالَمَا تَبْحَثُ الصَّوْبِيَّ فَمَنْ اتَّبَعَ الصَّوْبِيَّ إِذَا مَا بَكَتْ
 لَا تَسْتَبِدُّ بِرَأْيِكَ فَمَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ بِرَأْيِ خَيْرٍ سَبْتُهُ دَمَجُوهِي چَرَسُوكُنْدَ كَسِي كَبْرِي خُودِ مَسْتَبِدُّ بِشَدِّ هَلَكَ شُودِ لَا
 بَسْرَتُكَ الطَّعَنَ وَقَدْ جَمَلَكَ اللَّهُ خَرًّا لِأَتَعْرِضُ لِعَاصِي اللَّهِ وَعَمَلُ بَطَاعِيهِ وَكَانَ لَكَ ذَخْرًا لِأَتَنْدِي مَنْ
 عَلَى عَيْوُوكَ وَلَا تَبْتَهَجَنَّ بِعُقُوبَةٍ لِأَتَسْعَ إِلَّا فِي اغْتِيَامِ مَثُوبَةٍ لِأَتَبْحَثُ الْخِطَابَ فَهَيِّؤْكَ نَكْبَرُ الْجَوَابِ لَا
 تَجَلَّزَنَّ إِلَى نَصْدِيقِي وَإِيَّيْ وَإِنْ نَشِبَتْ بِالنَّاسِ حَيْبِينَ فَإِنَّ السَّلْعِيَّ ظَالِمًا لِيَنْ سَعِي بِهِ غَاشٌّ لِيَنْ سَعِي إِلَيْهِ
 تَجِبُ مَنْ دَرَصَهُ بِنِ مَامُ دَسَخِنْ جِبِنْ اَكْرَجِيَه سَخِنْ چُونِ مَرُودِ مَاصِحِ كَنْدِ هَامَا مَعْدُ رُودِ رُخِ زَنْ سَمَكَا رَاسْتِ كَسِي اَكْ اَزْ بَرِ اَوَسَا
 كَنْدِ مَغْشُوشِ كَارِ سَتِ كَسِي اَكْ سَعَايَتْ بِنَزْدِ اَوْبُورِدِ لِأَتَمْتَكُمُ وَعَايِدَةُ الْحَقِّ لِأَحَدٍ عَنِ اِقَامَةِ الْحَقِّ عَلَيْهِ لِأَتَدْعُو
 ضَهْقَ لَزِمَاتٍ فِي عَهْدِ اللَّهِ إِلَى التَّكْثِ فِيهِ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضَهْقِ رُخْوَانِ فَرَجِهِ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ
 لَكَ مِنْ عَدُوِّكَ خَافَ بَيْعَتَهُ وَتَجَبُّطَ بَيْتِكَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الْعُقُوبَةَ لِأَتَسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرٍ يُؤَدِّي لَكَ تَجَلُّنَ بِعُقُوبَةٍ
 وَجَدْتَ عَنْهَا مَسْدُوحَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْهَا كَمَا لِلَّذِينَ مُقَرَّبٌ مِنَ الْغَيْبِ لِأَتَضَعُ بَغْيَةً مِنْ يَوْمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَلَيْتَ
 عَلَيْكَ أَرْتُمَا أَنْتُمْ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ لِأَنَا مِنْ عَدُوِّكَ وَلَا تَضْرَعُ إِلَى صَدِّيقِكَ وَأَقْبَلِ الْعُدْرَةَ وَإِنْ كَانَ كَيْدًا
 وَدَجَّ الْجَوَابَ عَنْ قُدْرَةٍ وَإِنْ كَانَ لَكَ لِأَتَكُنِ الْحَسَنُ وَالْمُسْبِقُ إِلَيْكَ سَوَاءً فَإِنَّ ذَلِكَ يُؤَيِّدُ الْحَسَنَ
 فِي الْإِحْسَانِ وَبِنَايِجِ الْمُسْبِقِ إِلَى الْأَسَافَةِ بَابُ بَيْكُوكَا رُودِ بَكَارِ دَرُودِ تَوْجَاهِنَه بَاشَدِ چَرَبِنْ صِفْتِ وَرَجِبِ مَكْنَدِ
 كَرِ بَيْكُوكَا رُفْعِ بَيْكُونِي وَحَسَانِ كَنْدِ وَبَكَارِ بَدِي وَبَكَارِي رَا مَسْوَارِ دَرُودِ لِأَتَحْمِلُ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ فَإِنَّهُ
 إِنْ يَكُنْ مِنْ غَيْرِكَ نُؤُوتُ فِيهِ مِنْ اللَّهِ بِرُؤْفِكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ غَيْرِكَ فَأَهْلِكَ عَمَّا لَيْسَ مِنْ أَجَلِكَ عَمْدُ مَبَاشُ
 اَزْ بَرِي رُودِي كَرِ دَرَانِ بَاشِي چَا كَرِ اَزْ رُودِ رُحَابِ عَرَسْتِ ضَا وَنَدُ رُودِي دِهْ تَوَارَا اَكْرِ دَرِ حَسَابِ عَمْرُوتِ نِسْتِ اَنْدُوه تَوْصِيَتْ
 بَرِي چِرِي كَرِ اَزْ بَرِ نَوْسْتِ لِأَتَغِيبُ غَيْرَكَ بِمَا نَابِيهِ وَلَا تَتَأَقَّبُ غَيْرَكَ عَلَى ذَنْبِ تَرْجِيصِ لَيْفِيكَ فِيهِ لِأَتَصِيحُّ
 خَدَّكَ وَالنَّوْجَانِيكَ وَتَوَاضَعُ بِيهِ الَّذِي وَقَعْتَ طَرِيقَ نَجْمِ سَبَارِ رُوزِ مَكْرُونِ وَفَرُوتِ بَاشِ وَدَرِ صُرْتِ حَقِّ كَرِ تَوَارَا
 بَلَنْدِ سَاخْتِ رَاهِ خُصُوعِ وَخُشُوعِ كَبِيرِ لِأَتُؤِنُّ عَلَى مَنْ أَنْتُمْ عَلَيْكَ فَمَنْ آعَانَ عَلَى مَنْ أَنْتُمْ عَلَيْهِ سَلَبَ الْإِمْكَانَ لِأَتُؤِنُّ
 نُدْبِ مَجَالِهِ بَلَعْنَهَا بِغَيْرِ الْيَدِ وَلَا تَفْخَرَنَّ بِمَرْتَبَةٍ بَلَيْهَا بِغَيْرِ مَنَسَبِهِ فَإِنَّ مَا بَيْنَهُ الْإِدْفَاقُ بِهَدْمِهِ الْإِسْتِحْقَاقُ
 لِأَتُخَيَّرَنَّ صَغَائِرَ الْأَنْدَامِ قَابِلَتَا التَّوْبِيغَاتِ وَمَنْ أَخَاطَتْ بِهِ مَخْضَرَاتُهَا أَهْلَكَهُ لِأَتَمَازِ حَنْ صَدِّيقًا
 قَهَادَةً وَلَا عَدُوًّا فَهَرْدَةً بَادِوسْتِ وَشَمْسِ طَرِيقِ مَرَجِ سَبَا كَرِ دُوسْتِ خُصُوسْتِ اَفَا زُودِ شَمْسِ بَهْلَا كَتِ نُوْبَرِ اَزْ دَرِ نَجْمِ
 الْخَلْوَةِ بِاللَّيْسَاءِ فَمَالِيكَ وَتَمَلُّهُنَّ وَاسْتَبِي مِنْ نَفْسِكَ وَعَمَلِكَ بِالْإِبْطَالِ عَنْهُنَّ لِأَتَحْمَلُوا الْبِنَاءَ أَنْفَالَكُمْ وَ
 اسْتَنْوَأْتَهُنَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ بَيْتُونَ الْإِيمَانِ وَبَيْتُونَ الْكُفْرِ بِالْإِحْسَانِ مَاجَاتِ خُودِ بَرِ اَزْ دَرِ فَرُودِ بِنَا وَرِ بَدِ وَجِدِ كَرِ
 تُوْبِيهِ اَزْ بَرِي اَنْ تَفْتَا جُوشِيَه چَا بِي مَعْتِ كَرِ كَنْدِ دَرِ سَتِ وَكُفْرَانِ كَنْدِ دَرِ نِسْتِ لِأَتَكُنْ فِيمَا تُؤَرِدُ كَمَا طَلِبُ الْهَلِي وَغَمَّاءِ

تهلی

کتاب کلمات قصار از کتب سیر المؤمنین علی علیه السلام

سَهْلٌ لِأَمْلِكُ نَسَكَ بَعْرُ وَالطَّعْمُ وَاللَّحِيْبُ دَوْلِي الشَّرْبُ وَفَاقَهَا كَيْسَانِيكَ الشَّفَاءُ وَالذُّلُّ لِأَشْفِرَ ظَلَمَكَ ۱۰۳۹
 أَلَمْ عَلَى مَا فَاتَ قَبْلَكَ عَمِ الْأَسْبَابِ دَلِيلًا مَاهَوَانِي نَفْسُ خُورٍ رَجَبِيَابِ غَمٍ مِهْمَانِ بِرَأْسِ نَجَازِ مَشْرِ كَسْتِ
 أَبَازِمَانِ نَوْرٍ زَجَارَةِ نَجَازِ مِشْرِ مِي أَبَدِ لَأَسْأَلُ الْوَالِدَ الْإِلَهَ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكَ أَوْ كَرَّمَكَ وَإِنْ مَتَّعَكَ حَاوَلْتُكَ لَا
 نَقَلَ مَا لَمْ تَسَلْ فَتَلِيهِمْ فِي إِنْجَارِكَ بِمَا تَعْلَمُ مَعْنَى بَعْنِ وَخَيْرِي كَمَا نَدَانِي وَوَرْدِ نَبَارِ خُورِ سَاعِي بِشْرِ بِدَانِي مَبْدَانِي لِأَنْفَعُوا
 أَنْفُسَكُمْ عِنْدَ عَدُوِّكُمْ فِي الْيَوْمِ لَا تَكْذِبُوا أَنْفُسَكُمْ عِنْدَكُمْ فِي مِثْرِ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِالْخَيْرِ مِنَ الدُّنْيَا الْأَنْفُ
 عَيْدِ الْأَقْوَالِ وَالطَّامِجِ لَا تَكُونُوا مَسَابِجَ وَلَا مَدَابِجَ لَا تَسْتَدَنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَ مَا كُنْتُمْ وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا
 مَهْلَةٌ وَأَعْطُوا الشُّوْقَ حَقُوقَهَا وَأَقْبُوا الْحَرْبَ مَصَارِعَهَا وَذَمُّوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّغْنِ الْمِدْعِيِّ وَالضَّرِّ
 الطَّحْفِيِّ وَأَمِينُوا الْأَصْوَابَ فَإِنَّهَا طَرْدُ الْفَسَلِ لِأَطْمَعِينَ فِي مَوَدَّةِ الْمُلُوكِ فَإِنَّكُمْ بُوْجُوتُكَ أَنْتُمْ مَا تَكُونُ
 يَوْمَ وَيَقْطَعُونَكَ اقْرَبَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِمْ نَبَا بَدِكُمْ طَمَعٌ وَرُوسِي بِدِشَانِ اسْتَوَارَكُنِي بِبِيكَازِ شِمَارِ نَوْرٍ وَرَدِ خَيْرِي كَمَا كُوسِ
 تَرِبَسِ وَقَطْعَ بِيكَازِ نَوْرٍ خَيْرِي كَمَا بِدِشَانِ زَوْدِ كَبْرِيَا وَالْمُضَلُّ الْمَسْكُ مِنْ حِكْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
 حَرْفٍ لَا يَلْفِظُ النَّفْيَ وَهُوَ أَرْبَعٌ مِائَةٌ وَأَرْبَعٌ وَسِتُّونَ حِكْمَةٌ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَزَادَ كَالْقَوِي
 لِأَيْسَلَامٍ كَالرِّضَى لِأَنْزَاهَةِ كَالْوَرَعِ لِأَشْرَفِ كَالْوَأَضِ لِأَجَادَةِ كَالخُشُوعِ لِأَغْنَاءِ كَالفُتُوحِ مِهْمَانِي
 مَا سَمِعْتَ نِسْتِ لِأَمْرُوءَ مَعَ جَبِّجِ لِأَعْدَاؤَ مَعَ طُغْجِ لِأَدَبِ مَعَ غَضَبِ لِأَشْرَفِ مَعَ سُوعَادِ بِأَزِيئَةِ
 كَالْأَدَابِ لِأَرْبَعِ كَالثَّوَابِ لِأَجَلِ كَالنَّعَامِ لِأَعْقَلِ كَالجَاهِلِ لِأَتِمَّانَةِ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِهْمَانِي سَوْدِ
 تَرَجِبَاتِ نِسْتِ لِأَشْفِيْقِ كَالْوَدُودِ لِأَتَّابِجِ لِأَدِينِ مَعَ هَوِيٍّ بِأَهْوَى نَفْسِ دِينَارِي نَسِيدِ لِأَتَّابِجِ مَعَ كَثْرَةِ
 بِرَأْسِ مَكْرَتِ لِهَاجِ دُوسِي نَبَا بِأَغْنَى مَعَ اِنْتَرَفِ لِأَفَاقَةِ مَعَ عَفَافِ لِأَضْلَالِ مَعَ هُدَى لِأَعْقَلِ مَعَ هَوِيٍّ
 لِأَرْحَمَةِ كَسُودِ لِأَمْرُوءَ مَعَ حَقُودِ لِأَذْخَرِ كَالْيَلِيمِ مِهْمَانِي كَبِيئَةِ بَرَزِ عَمِ نِسْتِ لِأَفْضَلَةِ كَالْيَلِيمِ مِهْمَانِي فَضِيئَةِ بِأَسْمَلِ
 نِسْتِ لِأَتَّابِجِ كَالْأَدَبِ لِأَذَلِ كَالطَّلِبِ لِأَجَلِ كَالصَّفْحِ لِأَمْسَبَةِ كَالشَّحِّ لِأَدَاءِ كَالْحَسَدِ مِهْمَانِي نَسِيدِ
 حَسَبِ نِسْتِ لِأَشْرَفِ كَالسُّودِ لِأَأَخْوَةَ لِأَلُولِ لِأَمُودَةَ لِأَجْبَلِ مَرْدَمِ طُولِ بَرَادِي نَسِيدِ نَسِيدِ مَرْدَمِ نَجْمِ دُوسِي
 نَسِيدِ لِأَمَانَةِ لِأَكْوَرِ لِأَيْمَانَ لِأَعْدُوِّ لِأَجَلَةِ لِأَلُولِ لِأَصَابَةَ لِأَعْمَلِ لِأَعْمَلِ مَرْدَمِ جَوْلِ بِصَوَابِ نَسِيدِ لِأَعْقَلِ
 كَالنَّذِيرِ لِأَجْمَلِ كَالنَّبِيِّ لِأَمُودَةَ كَالنَّوْفِيِّ لِأَعْمَلِ كَالْحَقِيقِ لِأَشْرَفِ كَالْيَلِيمِ لِأَطْمَعِينَ كَالْيَلِيمِ لِأَبِيئَةِ
 كَالجَاهِلِ لِأَفْضَلَةِ كَالنَّوْفِيِّ لِأَعْمَلِ كَالْحَقِيقِ لِأَشْرَفِ كَالْيَلِيمِ لِأَطْمَعِينَ كَالْيَلِيمِ لِأَبِيئَةِ
 لِأَهْرَجِ كَالثَّوَابِ لِأَسْمَاءِ مَعَ حُدْمِ لِأَصْحَةِ مَعَ قَمِ لِأَفْضَلَةِ مَعَ شَرِّهِ لِأَعْقَلِ مَعَ شَهْوَةِ بِأَحْرَصِ قَاعَتِ نَسِيدِ
 بِأَشْوَتِ عَقْلِ نَسِيدِ بِأَعْرَمِ مَعَ غَرَّةِ لِأَفْطِنَةِ مَعَ بَطْنَةِ نِسْتِ دَانِي بِأَسْمِ خَوَارِكِ لِأَخْوَةَ لِأَجْرُجِ لِأَرَادَى لِأَجْرُجِ لِأَنْدِ
 لِأَكْبَرِ الرِّفْقِ لِأَصْحَقِ لِأَخْلَقِ نِسْتِ رَاحَتِ بَرِي مَرْدَمِ بِخَوْلَادِ وَآءِ لِأَسْتَوْفِ بِدَانِي لِأَشْفَاءِ لِأَنْ كَمِ طَبِيبِ
 دَانِي نِسْتِ شَفَارِي كَمِي كَمِ دُوسِي بِالرَّطِيبِ مِهْمَانِ دَارِ لِأَذْهَدِ كَالكُفِّ عَنِ الْحَرَامِ لِأَعِزَّةِ كَالنَّعْمِ بِالْأَهَامِ
 لِأَوْفَاءَةِ أَمْنِ مِنَ السَّلَامَةِ لِأَسْبَلِ أَشْرَفِ مِنَ الرَّسِيْفَامَةِ لِأَبُوجِدِ كَسُودِ مَسْرُورِ لِأَهْلِي الْعَاطِلِ
 مَسْرُورِ لِأَتْرَعِي اللَّيئَةِ الْخَيْرِ أَمَا لِأَجْمَعِ الْوَرَعِ وَالطَّعْمِ بِرَأْسِ بِطَمَعِ مِهْمَانِي لِأَجْمَعِ الصَّبْرِ وَاجْتَمَعِ بِكِبَا
 بِاجْتِمَاعِ نَسِيدِ لِأَجْمَعِ غَرَّةِ وَوَلِيئَةِ لِأَجْمَعِ أَمَانَةِ وَنَمِيئَةِ لِأَجْمَعِ الْكُذْبِ وَالْمُرُوءَةِ دُوسِي بِأَمْرَتِ مِهْمَانِي نَسِيدِ

جلد سیم از کتاب دوشیم نامح التواریخ در وقایع آقا لیم سبه

۱۰۴۰ لا یجتمع الخيانة والأخوة برادى باخيات انما كرمود لا یجتمع الباطل والحق لا یجتمع العسف والرفق لا اجبن من
 هرب لا یجمع من لیب لا اعز من فایع لا اذل من طامع لا یجمع العقل والوعى عن هوى نفس راست نیاید
 لا یجمع الاخرة والذنا عت با دنیا جمع شود لا عبادة كادوا القرائض لا فترتة بالوفیل اذا اشتربت بالفرش
 لا یكون الكرم حقدوا مردم كرم نبرد كند لا یكون المؤمن حقدوا مردم مؤمن حید نبرد لا تحصل الجنة بالقوة
 بت بازد مند بنكی با بدالتهال الرذی بالنعمة رزق رحمت افزون شود متدریبه لا الصحة والنهم لا یجمع الشبه
 والهم لا یجمع البطنة والبطنة لا یجمع الشهوة والحكمة لا یجمع الجوع والمرض لا یجمع الشبع والیعام
 بالفتراض لا یعلم منكبر لا یزكو عمل متعجب لا ادب لیسح التطوی بنت ادب استوده كوی را لا سود دلیق الخلق
 بنت بنكی به خوی را لا یزكو الصبغة مع غیر اصل لا بدوم مع الغدر صبغة خلیل لا یضطیع الیثام
 الا امثالهم مر نسیم بغیار كند خیر نسیم الا بواد الاشرار الا اشبا هتم مرد شرید دست كبر و خیر شریر را لا یصحب القوا
 الا نظر القم لا نهال الصحة الا یلجئة لا یغید التقوی الا غلبة الشهوة لا تدفع المكارة الا بالصبر
 دفع كروه نتوان كرم كیبانی لا یحاط الثمر الا بالشكر لا یجئة اوقی من الاجل لا عار اخذع من الامیل لا
 ذخرا نفع من صالح العمل بنت ذخیره سود مند نزار عمر صالح لا تب اوضع من الغضب لا حسب اذفع من
 الادب لا ترجمان اوضع من الصدق الا ذوی من المحی هیچ دردی بر تر از من نیست لا جمال اذن من
 العقل هیچ زین بر تر از من نیست لا سوة اشبن من الجهل لا شرف اعلی من الایمان لا فضیلة اجل من
 الايمان لا ضمان على الزمان لا وحشة او حش من العجب لا شهامة اقمع من الكذب هیچ صفتی زینت
 نزار و روغ نیست لا مال اعود من العقل لا فقر اشد من الجهل هیچ فخری شد تر از من نیست لا حافظ احفظ
 من الصمت لا فادم اقرب من الموت هیچ آینه زد تر از من نیست لا یغفة اجل من التوفیق لا منة افضل
 من الخلق لا ناصح انفع من الحق لا سبحة اشرف من الرفی لا رسول ابلغ من الحق لا قوی اقوی من قدر
 على نفسه قلكها هیچ زور مندی قوی زینت اركس که بر نفس خود غلبه كند و مالك شود اورا لا عاجز انجز من اهل
 قفة فاهلكها الا خیر فی قلب لا یخشع وعین لا تد مع وعمل لا یقع نیست خیر دردی که خاشع باشد و شمس كریه
 باشد و عملی كرم مند باشد لا خیر فی عمل الا مع البهین والودع لا خیر فی حكم جایی لا ینصر الظلوم بل انما
 لا ینصر البر من الفاجر لا غایب اقدم من الموت هیچ غایبی زود تر از من كدر نیاید الا خازن افضل من الصمت
 هیچ كنجوری خالص تر از خاشعی باشد لا یصنف علو من جاهل لا یعلم عن نفسه الا العاقل لا یبغی ان یعد
 عاقلا من بعلیه الغضب والشهوة لا یجمع الرضاة الا فی ذی نفس یفظه وهمه لا یفزع الصنعة
 الا فی ذی وفاء و حفیظة لا خیر فی لذة نوجب ند ما و شهوة یغیب المأست خیر دردی که موجب
 پشیمانی شود و شهوة که مورت المودا تواله كرمود لا شرف اعلی من التقوی لا نلف اعظم من الوعی لا عر اشرف
 من العیلة نیست عزه شرف نزار علم لا شرف اعلی من العلم نیست شرف نزار عز لا یفترس العقل من انصحة لا
 یلم الذین من یختصن به لا خیر فی المعروف المحض لا خیر فی لذة لا یبقی الا لوم لیا دیب من خفیه لا
 خیر فی آج لا یوجب لك مثل الذی یوجب عليك لنفسه لا یفاس بالرحمة صاوانا فیه علیه

وعلیهم

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ هَذِهِ أَرَامَةُ أَحَدٌ وَلَا يَسْتَوِي فِيهِمْ مَنْ جَوَّزَ يَمْتَنُّهُمْ عَلَيْهِمْ أَيْدِ الْأَنْفُوسِ حَلَاوُ الْأَلْفِ
 بِمَرَادِهِ الْأَقَابِ بَرَابَرِي بِكُنْدِ شَيْئِي لَذَاتِ بَلْخِي آفَاتِ لَا تُؤَاوِي لَدَا الْعَصْبَةِ فُضُوحِ الْأَيُّرَةِ وَالْأَيْمِ الْبَلْفُوكِ
 بَرَابَرِي نِيكُنْدِ لَذَاتِ مَعْصِيَتِ بَرَسَوَالِي آخِرَتْ وَشَدَتْ مَعْصِيَتِ الْأَبْصِيرِ عَلَى مَرِّ الْحَقِّ إِلَّا مَنْ آتَمَّنَ بِفَضِيلِ طَائِفَتِهِ
 لَا يَفُوزُ بِالْحَيَاةِ إِلَّا مَنْ حَسَنَتْ سَهْرَتُهُ وَخَالَصَتْ يَبْنَةُ بَهْرِهِ نِيَا بَارِزِ بَشْتِ كُرْسِي كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ حُدُودِ صَالِحِ
 وَارْدِ بِنْتِ حُودِ لَا تَهْجُلُ الْمَرْوَةَ إِلَّا بِأَخْضَالِ جَنَابِ الْقُرُوفِ لَا يَحْتَقِقُ الصَّخْبُ إِلَّا بِأَخْضَالِ الْمَالُوفِ
 لَا يَصْدُرُ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ إِلَّا مَعْنَى مُسْتَقِيمِ الْأَبْرُوسِ مَنْ خَلَعَ حُسْنَ الْأَدَبِ وَصَبَا إِلَى الْبَلْبِيبِ
 لَا يَفْلَحُ مَنْ وَلَّهُ بِاللَّعِيبِ وَاسْتَقَهَّرَ بِالطَّرَبِ نَيْتِ رَسَاكِرِي كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ حُدُودِ صَالِحِ
 فِي الْكُذَّابِينَ وَلَا فِي الْعُلَمَاءِ الْأَقَابِينَ لِأَخْبَرِ قَوْمِ لَيْسُوا بِنَا حَيِّينَ وَلَا يَحْيُونَ النَّاسَ حَيِّينَ لَا يَجُودُ مِنْ أَمْرِ
 مَنْ لَا يَجُودُ النَّاسُ مِنْ شَيْءٍ نَجَاتِ نِيَا بَارِزِ نَدَى كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ حُدُودِ صَالِحِ
 جُودُهُ أَيْمَنْ نَسُوا رُغْدَ نَدَى كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ حُدُودِ صَالِحِ
 لَا يُنَابِلُ مَنِّي قَطُّ بِأَفْضَلِ مِنَ الْعَفْوِ عَنِّي لِأَحْبَاءِ لِكُذَّابِ نَيْتِ جَادِ رُفُوزِ رَا الْأَدِينِ لِمَرْئَابِ نَيْتِ دَيْكِ
 آوَزِدُهُ رَا الْأَمْرُؤَةَ لِمَغْنَابِ نَيْتِ مَرُوتِ غَيْبِ كَنْدِهِ رَا الْعِبَادَةَ كَاللَّكْفَهْرِ لَا تَنْصَحُ كَالْعَدْبِرِ لَا فُقْرَ لِمَا فِئِلِ الْأَعْمَاءِ
 لِمَا هِيلِ الْأَعْمَالِ لِمَا فِئِلِ الْأَوْدَعِ كَاللَّكْفِ الْأَمْرُؤَةَ كَعَضِّ الطَّرْفِ لِأَمْدَانِهِ كَالذِّكْرِ لِأُرْشُدِ كَالذِّكْرِ لِأَكْرَمِ
 كَاللَّقَوِي لِأَعْدَدِ كَالْعَوِي نَيْتِ دُشْمَنِ مَانْدِ سَوَايِ نَفْسِ الْأَوْدَعِ كَغَلْبَةِ الشَّهْوَةِ لِأَعْلَمِ كَالْحَسْبِ نَيْتِ سَمِي
 مَانْدِ خُوفِ رُغْدِ الْأَقْحَطِ كَالْبُهْتِ لِأَجْلَمِ كَالصَّمْتِ لِأَعْيَرِ كَالطَّاعَةِ لِأَكْثَرِ كَالفَنَاعَةِ نَيْتِ كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ
 لِأَيْمَانِ كَالصَّبْرِ لِأَنْعَمَ مَعَ كَفْرِ لِأَحْسَرَةَ كَالْوَيْتِ لِأَعْبَادَةِ كَالصَّمْتِ نَيْتِ جَادِ نِيَا مَانْدِ مَرْبِيتِ
 لِأَمِيرَاتِ كَالْأَدَبِ لِأَجْمَالِ كَالْحَسْبِ لِأَسْوَدَةَ كَالطَّلِيمِ نَيْتِ مَيْجِ بَدِي مَانْدِ سَمِ لِأَسْمِيرِ كَالْعِلْمِ لِأَلْبَدِ مَرُوتِ تَهْجِيرِ
 لِأَحْبَاءِ لِمُجْرِبِينَ لِأَخْلَاصِ كَالنَّصِيحِ لِأَغْرَبَةِ كَالشَّيْخِ لِأَطْفَرِ مَعَ بَعِي لِأَوْدَعِ مَعَ حَيِّ لِأَيَّانِ مَعَ عِي لِأَدِينِ
 لِجِي الطَّنِّ نَيْتِ دِينِ بِصَاحِبِ سُوْطِنِ لِأَصْفِيَعَةَ لِمَنْ تَنِي لِأَبْنَاءِ مَعَ ابْرَامِ لِأَسْوَدَةَ مَعَ انْفِطَامِ نَيْتِ
 بَرَكِي دَرَكِي كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ حُدُودِ صَالِحِ
 بِكْرَتِ مَنَّتِ لِأَيْمَانِ مَعَ سُوْهِ طِنِ لِأَخْلَاصِ مَعَ ابْرَامِ لِأَهْلَاكِ مَعَ انْفِطَامِ لِأَصْلَاحِ مَعَ انْفِطَامِ لِأَهْلَاكِ
 مَعَ الْجَهْلِ مَدَّهَبِ بِأَجْمَلِ مَيْجِ مَذْهَبِي بِكَيْرِ نَشْوِ لِأَهْدَاكِ مَعَ الْحَقِّ مَطْلَبِ مَعْنَى مَيْجِ مَطْلَبِ مَعْنَى مَيْجِ مَطْلَبِ مَعْنَى مَيْجِ
 الْعَقْلِ مَعَ اللَّعِيبِ لِأَوْدَعِ كَعَجَبِ الْأَمَامِ نَيْتِ مَيْجِ بِرَمَلِهِ مَانْدِ جَنَابِ رُكْنَانِ لِأَجْمَادِ كَيْهَكَ كُنْدِ مَرْبِيتِ
 لِأَفِيَقَةَ لِيَنْ لِأَهْدِيَهُمُ الدَّرْسَ لِأَمْرُضِ آخِي مِنْ فِلْدِ الْعَقْلِ لِأَسْوَدَةَ أَسْوَابِينَ لِأَخْلَاصِ النَّعْمُونَ
 لِأَمِيلِ حَتَّى تَدْخُلَ فِي الْأَجَلِ لِأَسْتَعْنِي الْمَرْءَ إِلَى حَيِّينِ مَفَارِقَةٍ وَوَجِيدِ جَسَدِ عَنْ طَالِحِ الْعَمَلِ نَيْتِ
 مَرُوسْتَفِي زَهَادَتِ وَعَمَلِ صَالِحِ كَا هِي كَرُوحِ زَهَادَتِ مَعَارِفَتِ كَنْدِ لِأَبْنِيهِ الدِّينِ كَالطَّلَامِ مَعَ الْأَبْوَابِ بِالْعِلْمِ
 إِلَّا مِنْ سُوْهِ قَهْمِ السَّامِعِ لِأَبْلَغِ الْمَرْئِ صَحْبًا لِأَبْلَغِ الْمَرْئِ مَسْبَرِيهَا لِأَجْمَعِ الْعَنَاءِ وَالْبَقَاءِ
 لِأَجْمَعِ حُبِّ الْمَالِ وَالنَّشَاءِ بِدُوسْتِي هَالِكِ مَعَ وَشْتِ تَوَانِ كَرُودِ لِأَشْجَعِ مِنْ تَهْجِيرِ لِأَفْجَعِ مِنْ بَدِيحِ
 لِأَخْلَاصِ مُصَاحِبَةِ عَهْرِ أَبِي لَامُكَلِ الْمَرْوَةَ لِأَلَلْبَيْبِ لِأَبْصِيرِ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا أَمْرًا زَمِ الْأَهْلِيَّةِ بِرَبْرَتِ حَيِّ

جلد سیم از کتاب توہم نامح التواریخ در وقایع اقالیم سب

صبر کند مروضه و نه دانا، لافقوی کالکتب من العارم لامروءة کالتزو عن اللائم لا واعظا ابلغ من التصحیح
لاستوفاة استو من الفصح لا کثر انفع من العلم لا غیر از قع من الجلم لا لباس اجمل من السلامة لامسک
اسلم من الایضا مایست راسی سالم تر از طریق صل و استقامت لامعقل آخر ذم من الوریع لایثمة اذل من
الطبع نبت صفی زین تر از طبع لایض من اضع من القوی نبت فله مسیح تر از هر بهیاری لاقلیل اشد من
الصدی لاشقی اصدف من الاجل نبت چیزی راستگو تر از اجل لاشقی اکذب من الامیل نبت چیزی دروغ تر
تر از اجل لاخللة از دی من الخرف لاقون افضل من الصبیه لاخلق اقبح من الکبر نبت صفی زشت تر از کبر
لاجهل اعظم من تعدی القدر لاقوم اعظم من القهر نبت صفی بزرگتر از قهر لاشبهیح اجمع من الاستغفار
لاوذ و اعظم من الاصرار لا یؤخذ العلم الا من ازا بیه لا ینفع الحسین بغیر تجاہد لاذنہ اشد من ذل
عالی نبت زنی شدید تر از زانت مرد دانا لاجود اعظم من جود حکیم نبت صفی بزرگتر از صفی حاکم بوانا الاحرم من
ینفع بصره صدرة لعقل لمن تتجاوز حده وقدرة نبت خردمند کسی که تجاوز کند از حد خود و قدر خود لا یغلب
من یتظہر بالحق لا یختم من یختم بالصدق لا یفعل من یتبره ما یختره رستگار نشود کسی که شاد میکند او چیزی
که زبان کند او را الا یسلم من اذاع سیره لا یزکو العلم بغیر وریع لا یتغنی العالی عن المشاوره معج دانا مستغنی
از مشورت نبت لامظاہرة اوثق من مشاوره فی شیئی واثق تر از مشورت نخواهد بود لا یتفخر بخدع الدنیا
العالی لا ینقش عند البلاء الحازم مرد دانا در نزول بیت و بلاد هشت زده و جبران نشود لایخبر فی معین معین
لاخبر فی صدیق صحیح لایخبر فی قول الا فاکین لایخبر فی علوم الکذابین لا ینزل الا بالطاعة لایخبر الا
بالفاعة لارای لمن بطاع لادین یخدع لالووم اشد من القسوة لافسنة اعظم من الشوة لایتنصف
الکرة من اللیم نبت اصاف کرم زنده بر لایخبر فی الشبه حق الحلیم دیوانه حق خردمند زنده لا یدل بر الخیر
بالحق الا یغلب من یختم بالصدق مغلوب نشود کسی که برستی احتجاج کند لاندتم عواقب الا حسان لایملائ
عربا لالسان لالذة فی شهوة فانیة لاصبش اهنی من العاقبة لایعز من تجالی الباطل لا یفعل
من یختم بالرد ذلیل لا یختم الدنیا من تجالیها الا فی الامانی لمن عول علیها لادین لیسوف ینوبه
دین نبت کسی که توبت و انابت را باخیر و تسویف افکند لایعش لمن فارق احبته لایسهله اجمع من الایمان
لا فضیلة اعلی من الاخوان لالذة لصیحة متان نبت لذتی از برای احسان کسی که منت گذارد لایمانات
افضل من الاستیلام لامعقل اضع من الاسلام لایغنة افضل من عقول نبت صفی فاضل از عقل الا
مضیبة اشد من جهل نبت مصیبتی شدید تر از جهل لا ینفع علم بغیر توفیق لا ینفع اجتهاد بغیر تحقیق لا
خبر فی عزم بلا حزم لا یدرك العلم بر احیة الحیمة لاسیبل انجمن الصدق لاصاحب اعز من الحق لا
دلیل اجمع من العلم لاشاقع اجمع من الاخذار نبت شعبی بهتر از پیمان و عذر خواهی لاطاعة اسلام من عواقب التلم
لاخذار افعی للذنب من الاقرار لا ینبغی لمن عرف الله ان یسألکم لا ینسب ان یکنی الله من خاصم لایخبر
بمن یخبر اخاه بغیر حرم نبت خبر کسی که پر حرم و حریت از برادر خود مهاجرت جوید لایخبر فی عیایة الا بقاؤه علم
لا یخبر فی المال الا مع الجود نبت قمری در مال مکرر کند بدل و جوید کند لایعش انکد من عیش الحسود لا یجوز الشکر

کتاب کلمات قصار از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

الا من بدل ماله لا يتحقق نعم التكريم الا من بدأ بنواله قبل سوايه مستوفيت ككرم ما يبدو شود ككثير
 از رسول بدل مال كند لا يتم بغيرهم الا في الاخرة لا من حصر على شقاء الدنيا لا عيش امتا من حنين الخلق لا وقت
 آتش من سوء الخلق لا ايمان لمن لا امانة له لا دين لمن لا عقل له لا عقل لمن لا ادب له لا ثواب لمن لا
 عمل له ثواب نبت از برای کسی که عمل نبت از برای کسی که نبت ما فی نبت لا ینبت لمن لا
 علم له نبت نبت از برای کسی که علم نبت لا یعلم لمن لا بصيرة له علم نبت از برای کسی که بصیرت نبت لا یبصیر لمن لا فکر له
 لا فکرة لمن لا اعتبار له بصیرت نبت از برای کسی که فکر در الاله نبت نبت از برای کسی که زود با اصبار نکت لا انبیا
 لمن لا اذیجار له اصبار نبت برای کسی که زود با مزه نکت از دیجار لمن لا افلاح له از دیجار نبت برای کسی که محبت و نیاز
 از قب فسخ کرد لاظفر لمن لا صبر له لا ائمان لمن لا ايمان له لا اصابه لمن لا اناة له لا یتم
 الدین مع الطبع الا بشیء المؤمن و اخاه جامع سیر خود مرد مؤمن و حال آنکه برادرش که سینه بشد لا یندکرا الا عند
 الکرام الضائع لا یوی الجاهل الا مفرط الا بلقی الا حق الا مفرط الا خیر فی العمل الا مع الاله جبریت و عباد
 و عمر کما علم الا خیر فی خلق لا یزینة جلم لا شیء احسن من عفو فاد و حج خیر سبزان نبت که سدرت عفو جبریت
 کند الا خیر فی شهادة و خلائق لا رزبة اعظم من دوام سقیم الجسد لا یلبث اعظم من الحمد هیچ بلانی بزرگتر
 از خدمت لا مرکب اجمع من اللبج هیچ مزی سرکش تر از لباج نبت لا و زو را اعظم من و ذی یحیی مع الحاجة
 لا معروفة اصعب من اضطیاع الكثور لا و زو را اعظم من اللبج بالفجور لا یفاء الا بخار مع تعاقب الليل
 و النهار نبت بقانی از برای عمر با از برای هم در آمدن روز و شب لا شیء اوجع من الاضطراب و الی مسئله الاضداد
 و نکل الكرام الا بالعتاف و الا بشار لا یصبر الی الحق الا من یعرف فضله لا یجوز الاجر الا من اخلص
 عناه لا ایما كالمساء و التواء لا یسود الا من یحتمل اخوانه بزرگ نیشود مگر کسی که جمال لغزش دوستان کند
 لا یجهد الا من اخلص ايمانه لا یجهد الا من بدل احسانه لا یخیر الا الغفران الا من فاقبل الا سامة بالاحسان
 لا یفوز بالجماء الا من قام بشرائط الايمان ما یزید بر ستاری مگر کسی که استوار بر در شرایط ایمان را از جهود
 العلم الا من یطبل ددسه لا یكرم المرء نفسه حتى یهین ماله عزیز نیشود مرد مگر کسی که با خود را خوار
 دارد لا یسلم علی الله الا من یملك نفسه لا عدو و اعدا علی المؤمنین من نقیه نبت دشمنی از برای مؤمنین
 تر از نفس و لا یسبط بمودة من لا ین له ركب نباید برود دوستی کسی که دین ندارد لا یوثق یعهد من لا عدل له
 و اثنی توان شد بعد کسی که عادل باشد لا یعرف قدر ما یغنی عن غیره الا شیء اوصد یوق لا یمنع اجتهاد یضیر
 قویق لا یكون المرء حسیب یجوز السلطان لا یدخل الجنة خبی و لا مثنان لا یقوم عن الغضب یدلت
 الا عیذار لا تقی لذة المعصية بقیاب النار لا یتم حسن القول الا بحسن العمل کمال پذیرد حسن کلام مگر بحسن
 کردار لا یمنع قول یحیی عمل لا یجمل صایح العمل الا بصالح النية لا یفصر المؤمن عن اخیال و لا یخرج لوزنه
 لا یسحق بالعلم و اهل الا حق جاهل خفیف عار ما یبند در عالم و علم را کما حق جاهل لا ینتکیر الا و طبع
 خامل غب و تمر کند مکر و ما یکم لا یقیم امر الله الا من لا ضایع و لا یجانب و لا ینتهه الطامع لا یجمل الشوق
 الا یجمل الا شالی و ایداع الصانع لا یجمل الشرف الا بالتحلو و الواضیح یجین با بد شرف و بزرگی مگر بحد و فرو

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سب

لَا يَدْعُ الْجَهْلُ إِلَّا حِدَا حُكْمًا لَا يَقُومُ السَّقِيَّةُ إِلَّا مَرَّ الْكَلَامُ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ يَحْتَجُّ إِيْمَانًا
ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ بَاطِنًا مَعْمُورًا لَيْتَ لَا يَبْطُلُ حُجْجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ خَالِيَةٌ مِنْ رِجْسٍ مَا مِنْ رِجْسٍ قَامَ بِأَشْرَارٍ بُوْدِيَا
يُوشِيهِ بِشَيْءٍ مَا يَبْكُ بَطْنٌ شُودِ جَمَاهِي ضَرْبِيَاتٍ أَوْ لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي عَيْبِهِ
وَبَلِيَّتِهِ وَوَفَائِهِ لَا تَنْفَعُ الْعُدَّةُ إِذَا انْقَضَتِ الْمُدَّةُ لَا تَدُومُ عَلَى عَدَمِ الْإِنْصَافِ الْمُوَدَّةُ لَا تَبْرُكُ النَّاسِرُ
شَيْئًا مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ الْخَرِيفَةِ الْأَعْوَضِ اللَّهُ خَيْرٌ مِنْهُ لَا تَبْرُكُ النَّاسِرُ شَيْئًا مِنْ دِينِهِمْ لِإِصْلَاحِ
دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ لَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْفِرَ عَلَى الْخَوْفِ إِذْ أَوْجَدَ إِلَى الْأَمْنِ سَبِيلًا
سَرًّا وَرَيْسَ بَرِيٍّ عَاقِلٌ كَرِهَ مَقَامَ خَوْفٍ وَخَطَرَ بَيْتِهِ وَمَا لَكُمْ بِالْمُنَى رَاهُ تَوَانِدُ كَرْدٍ لَا يَلْقَى الْمُؤْمِنُ حَسُودًا وَلَا حَقُودًا
وَلَا يَجْنِيلاً لِأَنَّا مِنْ تَجَالِسِ الْأَشْرَارِ غَوَائِلُ الْبَلَاءِ مِنْ مَبَاشِ وَرِجَالِ شَرِّ الرَّزْوَلِ بِلَا وَغَا لَا تَذُوكُ مَا يُرِيدُ
مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا يَتْرُكُ مَا تَشْتَهِي مِنَ الدُّنْيَا شَرًّا سِي يَأْتِ دَرَاخِرَتِ جِيْرِي رَا كِه اراده کرده مگر نبرک آنچه در دنیا خواسته
لَا يَجْلِسُ لِأَجْلِهِ إِلَّا مَدَابِقَ لِيْنِ لِأَجْلِهِ لَهْ لِأَسْبَادَةَ لِيْنِ لِأَسْبَادَةَ لَهْ لِأَجِبَةَ لِيْنِ لِأَسْبَادَةَ لَهْ لِأَسْبَادَةَ لِيْنِ لِأَسْبَادَةَ لَهْ
وَفَاءَهُ اسْتَوَارِيَتْ عَمْدُ كَسِي كِه نَبْرِيْسِيْ طُو كِه زَبْرِيْ اُو و فائست لِأَمَانَةَ لِيْنِ لِأَدْبِنِ لَهْ لِأَدْبِنِ لِيْنِ لِأَسْبَادَةَ لَهْ
لَا يَنْبَغِي الشَّرْفُ فِي عَيْلِهِ إِلَّا مِنَ الْإِيمَانِ فِي قَوْلِهِ لَا يَهْتَدِيْ عَمَلٌ مَعَ تَعْوَى وَكَتَفَ يَتَلُ مَا يَنْقَبِلُ لَا يَكُونُ
الرَّجُلُ مُؤْمِنًا حَتَّى لَا يَهَابَ بِمَاذَا مَسَدَ قُوْرَةَ جَوْعِهِ وَلَا يَأْتِي تَوْبَهُ ابْتِدَالَ لِأَجْنِسِ عَبْدًا الظَّنَّ بِاللَّهِ
إِلَّا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّهِ بِهِ وَقَالَ فِي وَصْفِ الشُّرَّانِ الْكَبْرِيِّمْ لَا يَنْفَعِي عَجَابِيَّةٌ وَلَا يَنْفَعِي
عَرَابِيَّةٌ وَلَا يَنْفَعِي الشُّبَّةُ إِلَّا بِهَرِ وَرُوصِ وَأَنْ مِيْفَرَا بِفَانِي نِيْمُودِ عَجَابِي أَنْ مَنَّةً غَمُودِ غَرَابِي أَنْ وَرُوصِ نِيْمُودِ
شَبْرُ كَرِيْمَانِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ مَنْ ذَمَّهُ لِأَجْنِسِ رِيْزِيَّةٌ وَلَا يَنْفَعُ تَقِيَّةٌ لِأَجْنِسِ بَابِ
الْمَدَى فَتَبَعَهُ وَلَا بَابِ الرَّدَى فَصَدَّ عَنْهُ لِأَجْنِسِ إِيْمَانِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَهْدِيَ الرَّحَاءُ فِتْنَةً وَالْبَلَاءُ يَنْفَعُهُ
لَا يَرْضَى الْحَسُودُ عَمَّنْ يَحُدُّهُ إِلَّا بِالْمَوْتِ أَوْ ذَوَالِ الْيَتِيمِ رِضَانِهِ بِحَسُودِ كَسِي كِه مَحْسُودِ اُو سَتِ كَرِيْمِ بَارِوَالِ
نَمَتْ لِأَجْنِسِ الْمَكْرُ الْبِيْ إِلَى الْبَاهِلِيَّةِ لِأَبَابِ الرَّجُلِ بِأَخِيْدِ حَقِيْقِهِ وَإِيْمَانِ عَابِ بِأَخِيْدِ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّ لِأَجْنِسِ
خَيْرِي الْمَنْظَرِ الْأَمْعِ حُسْنِ الْخَيْرِ لِأَجْنِسِ بِيْمَةِ كَبِيْرٍ وَبِحَجْرِي وَفِيْرِيْتِ خِيْرِي رِسْفَتِ كَبِيْرٍ وَبِحَجْرِي وَفِيْرِيْتِ خِيْرِي رِسْفَتِ كَبِيْرٍ
الصَّدُوقِ عَنِ الْمُوَدَّةِ وَإِنْ الْخِيْفَ لَا يَنْفَعُ الْوَدُودُ وَذُو الْوَفَى عَنِ الْخِيْفِ وَإِنْ الْخِيْفَ لَا يَنْفَعُ الْإِيْمَانُ يَنْفَعُ
تَعْوَى سُوْرِيْتِ بَارِ كَسِي كِه بِرِيْمِكَا رِيْبَاشِ لَا يَنْفَعُ الْعَمَلُ لِأَجْنِسِ مَعَ الرَّغْبَةِ فِي الدُّنْيَا لِأَجْنِسِ نَدْبِيْرِيْتِ مِنْ الْأَبْطَاحِ
لَا خَيْرَ فِي الْمَنَاجِيَةِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطِيقٍ لَوْ مَسْتَقِيمٍ وَاجٍ خَيْرِيْتِ دَرِيْبِلَاجَةِ كَرْدِ وَرِدَا عَالِمِ كُوْبِيْدِ وَسَمْعِ خَطِ كَسْنِدِهِ
لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ عَنِ الْحِكْمَةِ كَمَا لِأَجْنِسِ فِي الْقَوْلِ مَعَ الْجَهْلِ لِأَجْنِسِ فِي السُّكُوْتِ عَنِ الْحَقِّ كَمَا أَنَّ لِأَجْنِسِ فِي الْقَوْلِ
أَبَابِيْلِ خَيْرِيْتِ دَرِيْمِكُوْتِ زَسْمَنْ حَقِّ جَانِكِه دَرِ سَمْنِ بَاطِلِ خَيْرِيْتِ بَاشِ لِأَجْنِسِ إِيْمَانِ الْأَرْضَانِي وَادِ طَرْدِهَا إِلَّا الرَّاقِ
لِلطَّاعَةِ لِخَلْقِي فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ لَا وَدَعِ أَنْفَعُ مِنْ تَجْنِيْبِ الْمَحَارِمِ نِيْسْتِ بِهِيْجِ بِرِيْمِكَا رِي سُوْدِ عِنْدِ تَرَاخِيْرِيَاتِ
لَا عَيْدٌ أَفْضَلُ مِنْ رَدِّ الظَّالِمِ لِأَجْنِسِ الْمَالِ إِلَّا الْخَوْصُ وَالْخَوْصُ يَتَّقِي مَنْدُومُومَ جَمْعِ يَكْنُدُ مَالٌ وَكُرْصُ وَرِيْسِ
شَقِيْبَتِ مَنْتِ شَيْءٌ لَا يَبْقَى الْمَالُ إِلَّا الْبُخْلُ وَالْبُخْلُ مَعَاقِبُ مَلُومٌ بِأَنْ يَكْنُدُ رَدْمَالٌ رَا كَرِيْمِكُوْتِ وَبِحَجْرِي وَفِيْرِيْتِ
شَيْءٌ لَا يُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ مِنْ لَا يَخْرُجُ عَنِ ظُلْمِ الْعِبَادِ لِأَجْنِسِ بِأَحَدٍ عَنِ الْإِيْتِيَادِ وَوَقْدِ بِلَاغِهِ مِنَ الزَّادِ لَا

يَعْدُ

کتاب کلمات صادر از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بَعْدَ امْرَأَةِ الْاَبِي طَاغُوتٍ وَلا يَنْتَفِي اَمْرًا اِلَّا يَحْضِيهِ اللهُ سُبْحَانَهُ يَشِدُّ رُكْبَتَهُ بِمَدْرِكِ طَاعَتِ خُدَّاشِ نِيْشُوْرٍ كَرِيْمٍ صَبِيحَةَ ١٠٣٥
 خُدَّاشِ كَمَلِ اِيْمَانِ عَبْدِي حَتَّى يُمَيِّتَ اللهُ وَبَيِّنُصَ مِنْ اَبْغَضِهِ فَوَ لا يَصْدُقُ اِيْمَانُ عَبْدِي حَتَّى يَكُوْنَ يَمَانِي بِيَدِ اللهِ
 اَوْ تَقِي يَمَانِي بِيَدِهِ وَلا يَدْرِكُ اَقْتِجَالَ جَلَالِهِ الْعَبْرُونَ بِيَمَانِي هَدَى الْوَجْهَانَ وَلكِنْ تَذِيْرُكَ الْغُلُوْبِ بِمَقَاتِلِ اِيْمَانِ لا
 اِلَهَ اِلَّا اللهُ هَرَبَةُ اِيْمَانِ وَفَاتِحَةُ اِلْحَاثِ وَمَرْضَاةُ الرَّحْمَنِ وَمَدْحَرَةُ الشَّيْطَانِ لا وَرَعٌ اَنْفَعُ مِنْ تَرْتِيْلِ الْكَلَامِ
 وَتَجَسُّبِ الْاَثَامِ نِيْسَدٌ هِجْرِيٌّ بِمِزْكَارِي نَافِعٌ تَرْتِيْلُكَ مَحْرَمَاتِ وَبِقِنَابِ زَيْنَبَاتِ لا يَا مَنْ اَحَدُ مَرْوَفِ الزَّمَانِ وَلا يَأْتِي مِنَ
 نَوَائِبِ الْاَثَامِ لا يَقْبَلُكَ عَلَى الْقُوَى سِخْرُ اَمِيْلٍ وَلا يَطْأُ صِلَتَهَا ذَرَعٌ لا يَنْفَعُ زُهْدٌ مَنْ لَمْ يَنْقَلِ مِنَ الطَّلَعِ وَتَحَمُّلِ الْوَرَعِ
 سُوْدٌ وَخَشْيَةُ زُهْدِي كَيْسٍ كَيْسٌ فَالِي نَشْدِهِ اسْتِزْمَعُ بَرَعٌ لا تَنْتَفِي اَعْوَدُ عَلَى الْاِنْسَانِ مِنْ حِفْظِ اللِّسَانِ وَتَبَدُّلِ
 الْاِلْحَاثِ لا يَهْتَدِمُ الصُّبُوْرُ وَالظُّفْرُ وَاِنْ طَالَ بِيَرِ الزَّمَانِ لا تَنْتَفِي بَدْرُ خِرَّةِ الْاِنْسَانِ كَالِ اِيْمَانِ بِاللهِ وَتَسَانُجِ الْاِيْمَانِ
 لا يَسْتَفِيْمُ قَضَاءُ الْخَوَائِجِ الْاِبْتِلَاءِ تَصْغِيْرُهَا لِيَعْتَمِدَ وَتَرْفَعُهَا لِيُظْهَرَ وَتُجَيِّبُهَا لِيَهْتَفِيَ لا يَدْرِكُ اَحَدٌ رَفْعَةَ
 الْاُخْرَى اِلَّا بِاِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَتَقْصِيْرِ الْعَمِيْلِ وَزُجُوْمِ الْقُوَى اَوْ رَاكِبِيْنَهُ اَحَدِي نِيْمِ اَمْرَةٍ رَاكِبِي اِبْلَاصِ عَمَلٍ وَكُوْنَاهُ دُوْشَنِ
 اَرْتُوْدُوْجِ دُوْشَنِ بِرِيْكَارِي لا يَهْتَرِكُ الْعَمَلُ بِالْعِلْمِ اِلَّا مَنْ سَنَّ فِي النَّوَابِ عَلَيْهِ لا يَنْقَلُ بِالْعِلْمِ اِلَّا مَنْ اَبْتَنَ بِفَضْلِ
 الْاَجْرِ فِيهِ لا يَسْتَفِي عَامِلٌ عِيْنَ الْاِسْتِزَادَةِ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ لا يَسْتَفِي الْحَازِمُ اَبْدَاعِ مَنْ رَايَ سَبِيْدِي رَايِحَ الْخَيْرِ
 فِي الْمَرْوَفِ اِلَى غَيْرِ عَرُوْفٍ لا يَزْكُوْ عِنْدَ هِدَايَةِ الْاَعْقَلِ عَارِوْفٌ وَنَفْسٌ عَرُوْفٌ لا عَمَلٌ اَفْضَلُ مِنَ الْوَرَعِ نِيْسَتِ عِبَادُ
 فَاضِلُهُ زُوْعِ الْاِذَالِ اَعْظَمُ مِنَ الطَّلَعِ نِيْسَتِ زِيْنَتِ بَرَكَةِ اِيْمَانِ اِلَّا بِاسْتِزَادَةِ اَفْضَلِ مِنَ الْعَافِيَةِ الْاَغْنَاءُ مَعَ سُوءِ تَدْبِيْرِهَا
 فَتَرَمَّحُ حَسَنِي تَدْبِيْرِهَا لا يَكُوْنُ حَازِمًا مَنْ لا يَجُوْدُ بِمَانِي يَدِي وَوَبُوْخِرُ عَمَلٍ يَوْمِيهِ اِلَى غَدِيهِ لا يَدُوْمُ حَيْرَةً
 الدُّنْيَا وَلا يَبْقَى سُرُوْرُهَا وَلا يُوْمُنُ فِجْعَتُهَا اِلَّا يَكُوْنُ الْعَالِمُ عَالِمًا حَتَّى لا يَجْعُدَ مِنْ قُوْفِهِ وَلا يَنْخِرَ مِنْ دُوْمِهِ
 وَلا يَأْخُذُ عَلَى عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ حُطْلَمِ الدُّنْيَا هِجْرِيٌّ عَالِمِي رَانَتُوْنِ عَالِمِ كَفْتِ كَامِي كَيْسِ نِيْرُ كَامِي رَاكِبِي فَوْقِ اَوْسْتِ وَحَمِيْرِي
 كَيْسِي رَاكِبِي فَوْقِ اَوْسْتِ وَما خُوْفُهُ رَاكِبِي فَوْقِ اَوْسْتِ وَحَمِيْرِي رَاكِبِي فَوْقِ اَوْسْتِ وَحَمِيْرِي رَاكِبِي فَوْقِ اَوْسْتِ وَحَمِيْرِي
 يَسْتَدْرِكُهَا اِلَى التَّوْبَةِ وَرَجُلٌ مَسَارِعٌ بِالْخَيْرِ اِيْنِ لا يَقْرَبُ مِنَ اللهِ اِلَّا كَرَّةً السُّجُوْدِ وَالزُّكُوْعِ لا يَدْرِكُ هَبَّ الْفَاةِ عَمَلُ
 الرِّصَا وَالْفَنُوْعِ اِيْنِ بِيَكِي نَفِيْفَانَهُ اِيْمَانُهُ رِضَا وَفَاعَتِ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصْفِ جَهَنَّمَ لا يَطْلَعُ مِنْ مَفْهَمِهَا
 وَلا يَفَادِي اَسْبَرُهَا وَلا تَقْضَمُ كِبُوْلُهَا اِلَيْدَةً لِلدَّارِ فَعْنِي وَلا اَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى لَمْ رَحِبًا يُوْجُوْهُ لا تُرَى اِلَيْدَةُ
 كُلِّ سُوْءٍ اِلَّا بِبِائِسَةٍ كَالْعَدَلِ فِي السِّيَاسَةِ لا يَنْتَفِي اَحْسَنُ مِنْ عَمَلٍ مَعَ عِلْمٍ وَعِلْمٍ مَعَ جِلْمٍ وَجِلْمٍ مَعَ فُزُوْشِنِ
 چِيْرِي نِيْكَوْرِي رَاكِبِي عِلْمٍ وَعِلْمٍ مَعَ جِلْمٍ وَجِلْمٍ مَعَ فُزُوْشِنِ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ اِلَيْدَةُ
 اِلَا عِيْنَ رَغْبَةٍ فَاِذَا زَالَتِ الرِّغْبَةُ اَوْ الرَّهْبَةُ عَادَ اِلَى جَوْهَرِهِ الْاِنْفِغَةَ اَفْضَلُ مِنَ الْاَمِيْنِ نِيْسَتِ نِيْمِ كُوْرِي اَرْتُوْدُوْجِ نِيْسَتِ
 لا سُوْءَ اَقْبَحُ مِنَ الْمَنِّ لا يَسْكُرُ الْحِكْمَةُ فَلَبَّ اَمِيْلِي مِنْ حُبِّ سَكُوْرِهِ (اِحْكَمُ الْاَبِيضَةِ) لا تَحْمِيْمُوا بِيْرِ الْفِيضَةِ فَارَتِ
 رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَالِ مَا ظَهَرَ مِنْ يَدِي فِيهَا خَائِمٌ حَدِيْدِي لا تَنْفِيُوْا الشَّيْبَ فَانَّهُ نُوْرُ السَّلِيْمِ
 لا تَبُوْلُوْنَ فِي سَطْرِ فِي الْعَوِيْ لا يَهْنَامُ الرَّجُلُ عَلَى وَجْهِهِ اِلْتِمَالِي وَالنَّاعِي اَشْيَا وَلا تَمْدَحُوْنَا عِنْدَ اَعْدَائِنَا مُعْلِيْنِيْنَ
 بِاَيْظِهِارِجِيْنَا فَمَنْ دَلَّوْا اَنْتُمْ عِنْدَ سُلْطَانِكُمْ لا يَحْمِلُ مَنْ يَحْمِلُ وَلا يَهْتَدِي مَنْ اَنْكَرْنَا وَلا يَهْتَدِي مَنْ اَعَانَ عَدُوْنَا
 كَرَاهِيْ نِيْسُوْدُ كَيْسِي كَيْسِي كَيْسِي كَرَاهِيْ نِيْسُوْدُ كَيْسِي كَيْسِي كَرَاهِيْ نِيْسُوْدُ كَيْسِي كَيْسِي كَرَاهِيْ نِيْسُوْدُ كَيْسِي كَيْسِي كَرَاهِيْ

مَنْ أَحَدَهُ

اَوْ رَقِيْبَةً

